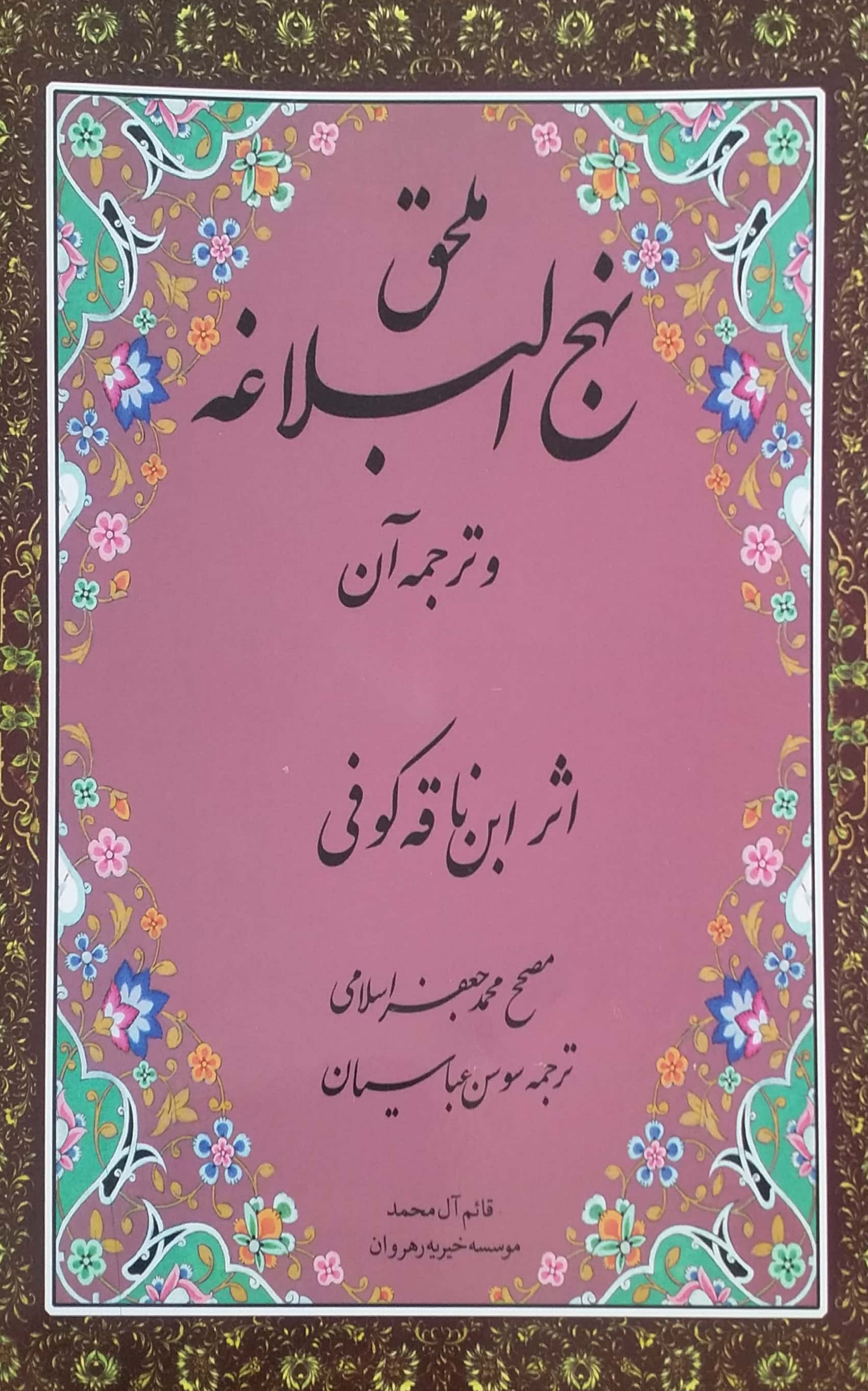


ملحق نهج البلاغه

و ترجمه آن

اثر ابن ناقه کوفی

مصحح محمد جعفر اسلامی
ترجمه سوسن عباسیان

قائم آل محمد
موسسه خیریه رهروان



یا مبدی

ملحق نهج البلاغه
و
ترجمه آن

به روایت:

احمد بن یحیی بن ناقه کوفی

(۴۷۷ـ ۵۵۹ ق)

تصحیح:

محمّدجعفر اسلامی

ترجمه:

سوسن عباسیان

مؤسّسه خیریه رهروان قائم آل محمّد (عج)

سرشناسه	:	بن یحیی بن ناقه کوفی، احمد، ۴۷۷ - ۵۹۹
عنوان و نام پدیدآور	:	ملحق نهج‌البلاغه و ترجمه آن
مشخصات نشر	:	تهران: سَنا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	:	۱۸۰ ص.
شابک	:	978 - 600 - 5739 - 68 - 8
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپای مختصر
یادداشت	:	فهرستنویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است
شناسه افزوده	:	اسلامی، محمدجعفر، ۱۳۲۴ -
شناسه افزوده	:	عباسیان، سوسن، ۱۳۵۲ -
شماره کتابشناسی ملّی	:	۳۸۱۶۷۶۵

ملحق نهج‌البلاغه و ترجمه آن

به روایت: احمد بن یحیی بن ناقه کوفی

تصحیح: محمّدجعفر اسلامی

ترجمه: سوسن عباسیان

ناشر: انتشارات سَنا

نوبت چاپ: اوّل ـ ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۸ـ۶۸ـ۵۷۳۹ـ۶۰۰ـ۹۷۸

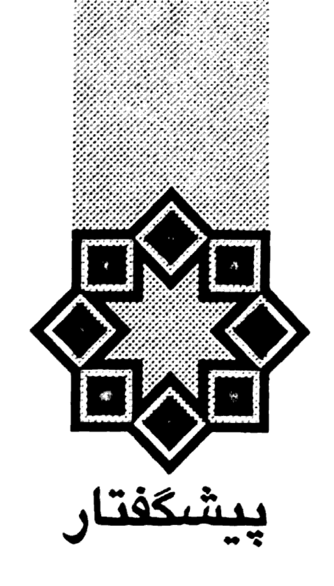
نشانی: تهران ـ خیابان انقلاب اسلامی ـ خیابان ۱۲ فروردین ـ ابتدای خیابان شهید وحید نظری شرقی ـ پلاک ۱۰۰ ـ طبقه ۴ تلفن: ۶۶۴۱۹۵۹۵ ـ نمابر: ۶۶۴۱۹۳۳۷

قیمت: [blacked out] تومان

تقدیم به:

قائم آل محمّد (عج)
و تمام رهروان آن حضرت
و مشتاقان حقیقت و فضیلت
در هر کجای عالم

مؤسسهٔ خیریه رهروان قائم آل محمّد (عج)



پیشگفتار

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

از آنجا که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فصیح‌ترین خطیبان است و به قول ابن عباس: «کلام علی، پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است»، لذا در طول تاریخ، عالمان، محدثان و ادیبان بسیاری به تدوین کلمات و خطبات ایشان اقدام کرده‌اند. نخستین کسانی که به این کار پرداخته‌اند، اصحاب خود امام علی علیه‌السلام در زمان حیات ایشان بوده‌اند؛ مانند حارث اعور همدانی، زید بن وهب جهنی، اصبغ بن نباته، مالک اشتر نخعی و.... .

تدوین کلمات و خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از شهادت ایشان نیز ادامه یافت و بسیاری از محدّثان عامه و خاصه به این امر اهتمام ورزیدند؛ از محدّثان شیعه می‌توان ابوالمنذر هشام بن محمّد بن سائب کلبی (درگذشتهٔ ۲۰۴ ق)، مسعدة بن صدقة، سید ابوالقاسم عبدالعظیم حسنی، اسماعیل بن مهران و صالح بن ابی‌حماد را نام برد، و از محدّثان عامه می‌توان به محمّد بن عمر واقدی (در گذشتهٔ ۲۰۷ ق) و علی بن محمّد مدائنی (درگذشتهٔ ۲۲۵ ق) اشاره کرد.

همزمان بایستی از «جاحظ» شاعر و ادیب معروف عرب (درگذشتهٔ ۲۵۵) نام برد که با تألیف کتاب «صد کلمهٔ حکمت»، گزیده‌ای از سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به عالم ادب و حکمت اسلام و عرب ارائه کرد و همین امر دو قرن بعد موجب تحریک غیرت «قاضی ناصح‌الدین آمدی» (درگذشتهٔ ۵۱۰) گردید که در اعتراض به انتخاب تنها یکصد مورد از سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام توسط جاحظ، به تألیف

کتاب عظیم «غررالحکم و دررالکلم» با انتخاب قریب یازده هزار کلمهٔ قصار آن حضرت مبادرت ورزید.

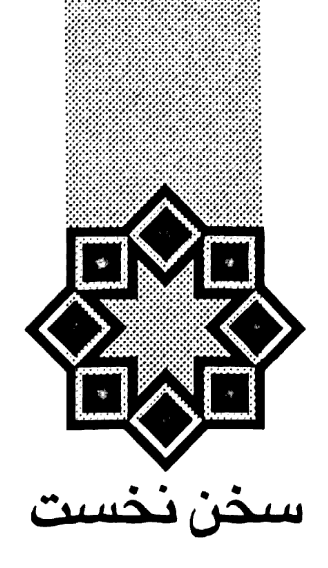
در میانهٔ این اتفاقات بزرگ ادبی و حکمی بود که در پایان سدهٔ ۴ ق، عالم و ادیب فرزانه، سیّد شریف رضی، احادیثی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام انتخاب نمود و آن را نهج‌البلاغه نامید. و از آنجا که نهج‌البلاغه دارای خطبه‌هایی در غایت فصاحت و بلاغت است، بنابراین، این کتاب، نقطهٔ عطفی برای نوشتن شرح و تفسیر کلام امیرالمؤمنین و نوشتن ملحقات، تذییلات و مستدرکات بر آن شد. قاضی ابویوسف یعقوب بن سلیمان بن داود اسفراینی (درگذشتهٔ ۴۸۸ ق) بر نهج‌البلاغه تذییلی به‌نام قلائدالحکم و فرائدالکلم من کلام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نوشت و در آن بعضی ازکلمات امام علی علیه‌السلام راکه در نهج‌البلاغه نیامده، واردکرد. خلف بن عبدالمطلب بن محمّد (ملقّب به مهدی بن فلاح مشعشعی حویزی) نیز مستدرکی دیگر به‌نام النهج‌القویم فی کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام تدوین کرد و در آن برخی دیگر از روایات امام علی علیه‌السلام را که در نهج‌البلاغه نیست، آورد. همچنین علم‌الهدی (فرزند فیض کاشانی) نیز کتابی با نام معادن‌الحکمة فی مکاتب اهل‌البیت علیهم‌السلام نوشت و او نیز در کتاب خود به برخی ازکلمات و توقیعاتی که در نهج‌البلاغه وجود ندارد، اشاره کرد.

عالم دیگری که در این ساحت قلم رانده، محدّث ادیب، احمد بن یحیی بن ناقه (۴۷۷ - ۵۵۹ ق) است. وی در میان روایات و خطبات امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خطبه‌هایی را انتخاب نموده که در نهج‌البلاغه نیست. همچنین در ادامه، برخی از وصایای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به امام علی علیه‌السلام و نیز بعضی از اخبار در فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام و چندی از ادعیه از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را نیز ذکر کرده است.

اثر حاضر به‌نام محلق نهج‌البلاغه، روایت همین احمد بن یحیی بن ناقه است، که به اهتمام دانشور گرامی، جناب آقای محمّدجعفر اسلامی، مورد تصحیح و تحقیق قرار گرفته، و کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی افتخار دارد که این اثر ارزشمند را به‌مناسبت ماه مبارک رمضان (تیر ۱۳۹۲) منتشر کرده و در اختیار پژوهشگران معارف اسلامی قرار دهد.

در پایان، ضمن سپاسگزاری از مصحّح گرامی، از همکاران محترم مرکز پژوهش و انتشارات کتابخانهٔ مجلس که مقدمات تولید و نشر این اثر گرانمایه را فراهم آوردند، تشکّر می‌کنیم.

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی



سخن نخست

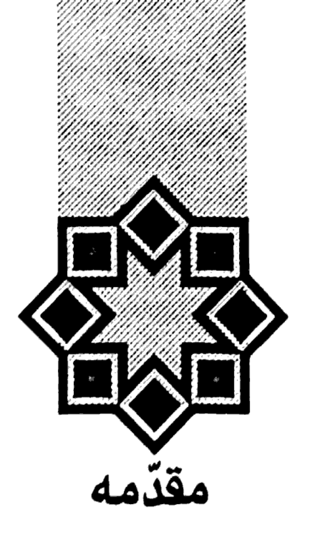
سلام نام دیگر خداست، نامی برای آشنایی، و برای آشنایی ناگزیریم از نوشتن، از حرف، چراکه حرف، خشت زیرین عالم است، و در بی‌کلمه‌گی نه می‌توان اندیشید نه سخن گفت، که ابزار اندیشه کلمه است. اول کلمه بود و آخر نیز، کلمه کلمهٔ اللّٰه شد. کلمهٔ اللّٰه، هی العلیا شد و چه زیبا در این هی العلیا علی پنهان است. کلام مولا نیز هی العلیاست کلامی که نهج‌البلاغه‌اش می‌خوانیم و این همه‌ی آن سخنانی نیست که به یادگار مانده است. چه بسیار خطبه‌ها، نامه‌ها و اذکاری که برگ برگ ناخوانده فراموش شده‌اند و چه بسیارتر آن سخنانی که به آسمان‌ها برگشته‌اند. کتابخانه‌سوزی‌ها گواه آهی است قد کشیده، اما در این اندیشه‌سوزی‌ها ماندند سخنانی که می‌بایست بمانند.

مؤسسه خیریه **رهروان قائم آل محمّد** آمده است تا با نشر و گسترش فرهنگ ایرانی اسلامی پنجره‌ای باشد به چشم‌اندازهای کمتر دیده شده، که «**ملحق نهج‌البلاغه**» یکی از آن چشم‌اندازهاست که جهان تازه‌ای را پیش روی مخاطب تجسّم می‌بخشد. سخنانی فرازمانی و فرامکانی، و اینکه حق یعنی شنیده شدن همه‌ی سخنان مولا، سخنانی که این‌همه سال ماندند تا امروز بهتر شنیده شوند.

در پایان، رهروان ضمن آرزوی موفقیت هرچه بیشتر برای محقق و مصحح ملحق قدردان زحمات سرکار خانم سوسن عبّاسیان مترجم خوب این اثر است و تأکید می‌کند متن عربی آن به همت کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۲ نشر یافته است.

با آرزوی روزهایی هرچه روشن‌تر

مؤسسه خیریه رهروان قائم آل محمّد



مقدّمه

سپاس خدای جهانیان را و درود و سلام بر والاترین مخلوقاتش، پیامبر اعظم، محمّد مصطفیٰ و خاندان پاکش، و لعنت ابدی بر دشمنانشان تا روز قیامت.

و بعد، امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از سخنورترین سخنوران بود و دوست و دشمن بر این امر اعتراف کرده‌اند، ابن عباس در مورد کلام حضرت می‌گوید: «سخنان علی پایین‌تر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوق است به‌جز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله»[۱].

از دیرباز دانشمندان به جمع‌آوری سخنان امیرمؤمنان اهتمام ورزیده‌اند، نخستین کسی که اقدام به جمع‌آوری نمود تعدادی از اصحاب حضرت بودند و از جمله آنانند:

- حارث اعور همدانی؛ در کافی آمده است: «به نقل از ابی‌اسحاق سبیعی که او از حارث نقل نمود: امیرالمؤمنین در خطبه ... سخن راند ...

ابواسحاق گفت: به حارث گفتم: آیا خطبه را حفظ کردی؟

گفت: آن را نوشتم، سپس آن را از روی نوشته‌هایش برایمان خواند ... »[۲].

- زید بن وهب جهنی درگذشته به سال ۹۶ هـ. ق، شیخ در فهرستش می‌گوید: «وی کتاب خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام راکه بر منابر در روزهای جمعه و اعیاد فرموده بود، دارد، این کتاب از قول ابی‌منصور جهنی روایت شده است»[۳].

۱ـ جواهرالمطالب ۱ : ۲۹۸ .

۲ـ الکافی: ۱ : ۱۴۱ نیز رجوع کنید به: الفهرست شیخ طوسی: ۱۸۱ .

۳ـ الفهرست شیخ طوسی: ۱۳۰ و معالم العماء: ۸۶، و نقدالرحال ۲ : ۲۹۱ و جامع‌الرواة ۱ : ۳۴۴ .

اصبغ بن نباته، درگذشته پس از سال صد؛ که وصیت امیرالمؤمنین ﷺ را برای پسرش محمّد حنفیه نوشت، و کتابش که در آن خطبه «اقالیم و بیان» آورده شده است، گواه بر این امر است، در ابتدای این خطبه، درکتابی که در دست دارید، آمده است: شنیدم که اصبغ بن نباته می‌گوید: کسی از یاران امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب ﷺ را نمی‌شناسم که بیشتر از من خطبه «وداع» را حفظ کرده باشد، خطبه‌ای که درکوفه به‌نام «أقالیم و بیان» نیز شناخته می‌شود:

وی (پیامبر) که صلوات خداوند بر او و خاندانش باد، به من سفارش نمود. من بر منبر کوفه خطبه‌ای «روشن» می‌گویم، در آن بعضی از آنچه که برادر و پسرعمویم رسول‌الله ﷺ برعهده من قرار داده نقل می‌کنم. پس ای اصبغ، این خطبه‌ی مرا حفظ کن، و آن را با عقل و فهم خویش درک کن. پس بدین‌منظور آماده شدم و هر کلمه‌ای که امیرالمؤمنین می‌گفت می‌نوشتم و گروهی از مردم نیز آن را می‌نوشتند نوشته‌های آنها را مقایسه نمودم دیدم هیچ‌یک از آنان بر چیزی که من داشتم نیافزودند.

مالک اشتر؛ نوشته‌هایی از حدیث امیرالمؤمنین ﷺ دارد، و این کلام امیرالمؤمنین ﷺ در آخر خطبه أقالیم این کتاب، بر این امر گواه است، چراکه «حضرت فرمود: هرکس همه‌ی آن را می‌خواهد از مالک اشتر نخعی بگیرد زیرا نزد او نوشته شده است، سپس [از منبر] پایین آمد.»

می‌توانیم بگوییم بسیاری از اصحابش دست‌نوشته‌هایی از خطبه‌های حضرت را دارند، چراکه احنف بن قیس از امام علی ﷺ درخواست نمود نام یاران حضرت امام مهدی عجل‌الله فرجه را ذکرکند، پس به وی گفت: پدر و مادرم به فدایت آنها را برای ما نام ببر. امیرالمؤمنین علی ﷺ به او فرمود: «بله بنویسید؛ نخستین آنها ... » و از ابتدای روایت درمی‌یابیم مخاطبان فعل «بنویسید»، صعصعة بن صوحان، سهم بن یمان و عمرو بن حمق خزاعی و مالک اشتر، عمر بن حجر خزاعی و صالح بن ضابی برجمی، می‌باشند زیرا در ابتدای روایت در صحبت راوی آورده شده است «صعصعة بن صوحان و سهم بن یمان و عمر و به حمق خزاعی، مالک اشتر و عمر بن حجر خزاعی و صالح بن ضابی برجمی به‌سوی او برخاستند و گفتند: ای

امیرالمؤمنین شما با کلام خود قلبهای ما را زنده می‌کنید و بر ایمان ما می‌افزایید».

کار نگارش خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین پس از شهادتش تحول یافت، چراکه بسیاری از محدثین عام و خاص به جمع‌آوری و نگارش احادیث امیرمؤمنان روی آوردند و از جمله شیعیانی که به این کار همت گماشتند اینها بودند:

ـ ابومنذر هشام بن محمد بن سائب کلبی نسابه درگذشته به سال ۲۰۴ هجری قمری؛ کتابی در خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که نجاشی در کتاب رجالش از آن نام برده است.(۱)

مسعده بن صدقه بصری، از یاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام، همانگونه که نجاشی در رجال خود از او یاد نموده است.(۲)

سید ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی از یاران دو امام عسکری علیهما السلام و درگذشته به سال ۲۵۲ هـ. ق که نجاشی دربارهٔ وی می‌گوید کتابی در خطبه‌های امیرالمؤمنین دارد.(۳)

اسماعیل بن مهران ـ از یاران امام رضا علیه السلام ـ درگذشته قرن سوم، تألیفاتی دارد، از جمله آنها کتاب خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است، این کتاب را علی بن حسن بن فضال از قول وی روایت نموده است.(۴)

صالح بن ابی‌حماد کتابهایی دارد؛ از جمله آنهاست: کتاب خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام که نجاشی از او یاد نموده و می‌گوید: «وی با امام عسکری علیه السلام دیدار نمود ... کتابهایی دارد از جمله آنهاست کتاب خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام»(۵).

و از عامّه (اهل سنّت):

محمّد بن عمر واقدی درگذشته به سال ۲۰۷ هـ. ق کتاب خطبه‌های امیرالمؤمنین از اوست و شریف رضی بعضی از خطبه‌ها را از دست‌نوشته او نقل

۱ـ رجال النجاشی: ۲۳۴ و مجله تراثنا: ۲۵.
۲ـ رجال نجاشی: ۴۱۵.
۳ـ رجال نجاشی: ۲۴۸ و خلاصه الأقوال: ۲۲۶.
۴ـ رجال نجاشی: ۲۷.
۵ـ رجال نجاشی: ۱۹۸.

می‌کند.[۱]

و علی بن محمّد مدائنی درگذشته به سال ۲۲۵ هـ. ق ابن ندیم بغدادی ازکتابش «خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام» یاد می‌کند.[۲]

عمرو بن بحر جاحظ درگذشته به سال ۲۵۵ هـ. ق درکتاب معروفش البیان و التبیین در مواردی از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند.

بدین‌ترتیب بسیاری از علما و ادیبان و محدثین خطبه‌ها و سخنان و نامه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ذکر می‌کنند. و بسیار جای تأسف دارد که بیشتر این کتابها به دست ما نرسیده است و به علت سوزاندن کتابخانه‌ها و مخازن و همچنین جنگها و پیامدهای آنها و شدت دشمنی با اهل‌بیت علیهم‌السلام برای محو آثار آنها در طول قرنها، از میان رفته‌اند.

و در پایان قرن چهارم، دانشمند فرزانه سید شریف رضی پا به میدان گذاشت و مجموعه برگزیده‌هایش را از سخنان امیرالمؤمنین، «نهج‌البلاغه» نام نهاد و از آن روی که در این کتاب خطبه‌های فصیح درنهایت فصاحت آمده است، و از اهمیت بالایی برخوردارند، این کتاب به نقطه آغازینی برای بسیاری از ادیبان برای شرح سخنان امیرالمؤمنین و نگارش آن تبدیل شد.

عبدالله بن اسماعیل بن احمد حلبی «التذییل علی نهج‌البلاغه» را نوشت، و قاضی ابویوسف یعقوب بن سلیمان بن داود اسفراینی شافعی متوفی به سال ۴۸۸ هـ. ق کتاب «قلائدالحکم و فرائدالکلم من کلام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام»[۳] را نگاشت و همچنین خلف بن عبدالمطلب بن محمّد ملقب به مهدی بن فلاح مشعشعی حویزی دست به نگارش «النهج القویم فی کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام» زد. وی آنچه را که سید شریف رضی در نهج‌البلاغه نیاورده است، درکتاب خود جمع‌آوری نمود.[۴] و علم‌الهدی فرزند فیض کاشانی کتابی با نام «معادن الحکمه فی مکاتب اهل‌البیت علیهم‌السلام» را نوشت که در آن سخنان و توقیعات امیرالمؤمنین علیه‌السلام جمع‌آوری

۱ـ الذریعه: ۷ : ۱۹۱ .
۲ـ الفهرست ابن ندیم: ۱۱۴ .
۳ـ کشف الظنون ۲ : ۱۳۵۳ ، الذریعه ۱۶ : ۳۹ ، اعیان الشیعه ۸ : ۱۳۳ .
۴ـ الذریعه ۲۴ : ۴۲۳ .

شده است که بعضی از آنها در نهج‌البلاغه نیامده است.[۱] و بر همین شیوه دانشمند معاصر، شیخ محمّدباقر محمودی رحمت‌اللّه علیه آنچه سید شریف رضی در نهج‌البلاغه نیاورده را در کتابش «نهج‌السعاده» جمع‌آوری نمود. و از گذشتگانی که به این موضوع پرداختند، ادیب محدث احمد بن یحیی بن ناقه است که از نهج‌البلاغه سید شریف رونوشتی تهیه کرده، بر آن مستدرکی نوشته است و مهمترین خطبه‌های امیرالمؤمنین ﷺ را آورده است که یا همه و یا بخشی از آنها در نهج‌البلاغه ذکر نشده است. همچنین وی بعضی از وصیتهای پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ را آورده است، وی اخباری از فضایل اهل‌بیت ﷺ ، و بعضی دعاها و حرزهای نقل شده از امیرالمؤمنین را نیز ذکر کرده است.

ابن ناقه کیست؟

احمد بن یحیی بن احمد بن زید بن ناقه مسلی کوفی[۲] و مسلّی به ضم میم و سکون سین و در آخر آن لام است. که نسبت به مسلیه بن عامر بن عمرو بن عله بن خلد بن مالک بن أدد، و مالک همان مذحج است ـ قبیله بزرگی که از مذحج است و دانشمندان بسیاری به آن نسبت داده شده‌اند[۳] ـ قبیله مسلیه ساکن کوفه شدند و محل آنها را مسلیه نامیدند[۴]. ابن الاثیر جزری می‌گوید: به این محله گروهی نسبت داده می‌شوند که از آن قبیله نیستند، مانند ابوعباس احمد بن یحیی بن ناقه مسلی که در آن محله سکونت داشت.[۵]

نام وی در الوافی به «ابن الناقد» تغییر داده شده است و المسلی در همان کتاب به «المسکی» و در کتاب بغیة الوعاه به «المسکی» تحریف شده است.[۶]

آن‌گونه که سیره‌نویسان نقل کرده‌اند احمد بن یحیی بن ناقه در سال ۴۷۷ هـ. ق به

۱ـ الذریعه ۲۱ : ۱۷۷ .

۲ـ تاریخ‌الاسلام الذهبی ۳۸ : ۲۱۷ .

۳ـ مانند عمر بن شبیب مسلی، وبره بن عبدالرحمن مسلی، محمّد بن ابی‌یوسف مسلی و راویان دیگر.

۴ـ اللباب فی تهذیب الانساب لابن اثیر جزری.

۵ـ ۲۱۱ ـ ۲۱۲ ، معجم‌البلدان حموی ۵ : ۱۲۹ ، تاج‌العروس زبیدی ۱۹ : ۵۳۵ .

۶ـ بغیة الوعاه و عمر کحاله در معجم المؤلفین ۲ : ۱۹۹ .

دنیا آمده و در سال ۵۵۹ از دنیا رفت. امّا ذهبی رأی دیگری دارد و در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید وی به سال ۵۵۷ وفات یافته است، و در سیره ابن کروس می‌نویسد: در ماه صفر سال ۵۵۷ وفات یافت و در همان سال نیز ابوعباس احمد بن ناقه محدث کوفی وفات یافت»[۱]. ذهبی در تاریخش در ذیل وفیات سال ۵۵۷ هـ. ق می‌نویسد «وی در روز عید فطر در کوفه درگذشت»[۲].

تمجید علما از وی

ابوعباس احمد بن ناقه در میان علما به علم و فضل شناخته شده بود، ابن اثیر جزری دربارهٔ او می‌گوید:

«وی فاضلی شاعر بود، حدیث بسیار می‌دانست و در حدیث کتابی جمع‌آوری کرد»[۳] و همین سخن را نیز یاقوت حموی در معجم‌البلدان می‌نویسد[۴].

سمعانی درباره وی می‌گوید: «و شیخ ما ابوعباس احمد بن یحیی بن ناقه مسلی در بنی مُسلیه کوفه زندگی می‌کرد وی شیخی فاضل و شاعر بود، با حدیث انسی داشت و احادیث بسیار شنیده بود و کتابی در حدیث جمع‌آوری نموده آن را «الأمثال» نامید.[۵]

عمادالدین کاتب صاحب «خریدة القصر و جریدة العصر» سخنی از سمعانی درباره احمد بن ناقه نقل می‌کند:

«شعری از او در تاریخ سمعانی با خطش خواندم ... وی نشان علم است و علامه دهر، و آتش ذکاوت است و عطر خوش دانش، تشنه شنیدن شعرش بودیم و جوی باریکی از دریای بیکرانش را [بر دیگران] ترجیح می‌دادیم.»[۶]

صفدی در وافی می‌نویسد:

۱ـ سیر اعلام النبلا ۲۰ : ۳۹۲ ـ ۳۹۳.

۲ـ تاریخ الاسلام ذهبی ۳۸ : ۲۱۷.

۳ـ اللباب فی تهذیب الأنساب ابن اثیر جزری ۳ : ۲۱۲.

۴ـ معجم‌البلدان حموی ۵ : ۱۲۹.

۵ـ الانساب سمعانی ۵ : ۲۹۶.

۶ـ خریده القصر و جریده العصر ۱ : ۲۰۴.

«وی خوش‌مسلک و راست‌گفتار بود» و نیز عمادالدین کاتب درباره او می‌گوید: «ابن ناقه کوفی ابوعباس احمد بن یحیی بن احمد بن زید بن ناقه از علمای بالامرتبه حدیث اهل کوفه بود»(۱)

اعتبار وی نزد علمای علم رجال

پس از آنکه از بعضی سخنان سیره‌نویسان درباره شیخ احمد بن ناقه اطلاع یافتید ناگزیر باید از سخنان علما درباره وثاقت ایشان نیز آگاهی یابید چراکه سندیت و ستایش او به‌خاطر صحت احادیثش هم وارد است.

حافظ ابوبکر محمّد بن عبدالغنی بغدادی حنبلی معروف به ابن نقطه درکتابش با نام «تکمله الاکمال» وثاقت وی را چنین تأیید می‌کند: «ابوعباس احمد بن یحیی بن ناقه مسلی کوفی به نقل از محمّد بن علی میمون نرسی و محمد بن عبدالباقی بن مجالد و علی بن محمّد بن مسوره و غیر از اینها می‌گوید، وی همراه و ملازم نرسی بود و از وی بهره‌مند گشت، او مورد اعتماد بود، احادیث بسیار جمع‌آوری کرده و آنها را نوشته است. گروهی از بغداد و کوفه درباره وی با ما سخن گفتند و در سال ۵۵۹ هـ. ق در ابتدای ماه شوال وفات یافت و تولد وی در ماه رجب به سال ۴۷۷ بوده است»(۲).

ابوطاهر احمد بن محمّد سلفی صاحب کتاب «معجم السفر» در وصف ابن ناقه می‌گوید:

«ابن ناقه شخص سالخورده‌ای بود که درکوفه به مسلک و منش خیر مشهور، و احادیث صحیح روایت می‌نمود، که ابوحافظ مرا به او رهنمون گشته و مایه بهره‌مندیم از وی شد»(۳).

ادب و شعر او

احمد بن یحیی بن ناقه در نحو هم دستی داشت، درکوفه نحو درس می‌داد و از

۱ـ خریده القصر و جریده العصر ۱ : ۲۰۴ .

۲ـ تکمله الإکمال ۱ : ۲۴۲ (باب نافه و نافه).

۳ـ معجم السفر (حرف یاء) ۱ : ۴۴۷ .

جمله نحویان کوفی مذهب بود. صفدی در این باره می‌گوید: «او در نحو دستی داشت، وی در کوفه نحو را تدریس کرده و حدیث نقل می‌کرد، و از جمله نحویان به‌شمار می‌آمد، از دانسته‌هایش در علومی سخن می‌گفت و مردم به نقل از او می‌نگاشتند و پس از میانسالی به بغداد وارد شده در آنجا حدیث روایت می‌کرد، وی خوش‌مسلک و راست‌گفتار بود. حافظ جلال‌الدین سیوطی در کتابش «بغیه‌الوعاه» وی را در زمره نحویان یاد می‌کند و مانند صفدی از وی سخن می‌گوید.[۱]

سیره‌نویسان کتابی با نام «المسائل الکوفیه للمتأدبه الکرخیه» در نحو از وی ذکر می‌کنند که شامل ده مسئله معماگونه نحوی است که به شرح آنها می‌پردازد.[۲]

همچنین وی دستی در شعر داشته است چنانچه ذهبی درباره شعر او می‌گوید: او شعر متوسطی دارد[۳] از جمله اشعار اوست آنچه که صاحب «الضوء اللامع» نقل نموده، می‌نویسد: و یکی از آنان که قبل از مرگش در رثای خود شعر گفته ابوعباس احمد بن یحیی بن زید بن ناقه کوفی است، و فرزندش ابومنصور می‌گوید: ساعتی پیش از وفاتش این شعر را خواند:

و کم شامت بی ان هلکت بزعمه   و جاذب سیف عند ذکر وفاتی

ولو علم المسکین ماذا یصیبه   من الذل بعدی مات قبل مماتی[۴]

چه‌بسا دشمنی که گمان کرده، هلاک گشتم، شادمان شده و شمشیر برگرفته اظهار شادمانی کرده است، اگر آن مسکین می‌دانست پس از مرگم بر او چه خواهد گذشت قبل از من می‌مرد.

و عمادالدین کاتب از شاگردش ابی‌سعد سمعانی بعضی از اشعار او را نقل کرده و می‌گوید: «از او شعری درکتاب تاریخ سمعانی خواندم که با خط خود نگاشته بود، او می‌گوید: وی در کوفه درباره خود این شعر را برای ما سرود:

۱ـ بقیه الوعاه للسوفیه ۱ : ۳۹۵.

۲ـ هدیه العارفین اسماعیل با ه بغدادی ۱ : ۸۶ و بینید معجم المؤلفین لعمر کحاله ۲ : ۱۹۹ کشف الظنون حامی خلیفه ۲ : ۱۶۷۰.

۳ـ تاریخ الاسلام ذهبی ۳۰ : ۲۱۶ ـ ۲۱۷.

۴ـ الضوء اللامع ۱ : ۶۶.

اذا ما انـتسبت الی درهـم / فانت المـعظم بـین الوری
و اما فخرت عـلی مـعشر / فبالمال ان شئت تفخرا[۱]

صفدی این شعر را کامل نقل نموده است:

اذا مـــا انــتسبت الی درهـــم / فـــانت المـعظم و بـین الوری
و امـــا فــخرت عـــلی مـعشر / فـــبالمال ان شئت ان تـفخرا
و لا تَـفْخَرَنَّ بـالعظام الرفـات / ودع ما سمعت و خذ ما تری
فـذوالعـلم عـندهم جـاهل / اذا کـــان بـــینهم مـــعسرا
فـــان افـــاضل هـــذا الزمـا / نِ من کـان ذاجـدة أو ثـرا[۲]

اگر خود را به درهم نسبت دهی در میان خلق بزرگ خواهی بود و با مال خود اگر بخواهی می‌توانی به مردم فخرفروشی کنی. به استخوانهای پوسیده افتخار مکن و آنچه شنیدی واگذار و آنچه می‌بینی بگیر. عالم در میان مردم، جاهل است اگر فقیر باشد، چراکه بزرگان دوران آنانی هستند که مال و ثروتی دارند.

استادان احمد بن ناقه

ابومحمّد الحسن بن علی بن عبدالعزیز تککی، ابوالقاسم علی بن الحسین ربعی معروف به ابن عربیه، علی بن محمّد بن مسوره، محمّد بن عبدالباقی بن مـجالد بلخی.

امّا بزرگ‌ترین استاد احمد بن ناقه که یار و یاور شاگردش بود و بهره‌های فراوانی را به او رساند کسی نبود به‌جز ابوالغنائم محمّد بن علی بن میمون نرسی معروف به ابن نرسی. روایت احمد بن ناقه از او در این ملحق ملاحظه می‌شود.

ابوالبقاء المعمر بن محمّد بن علی حبال، هبة اللّه بن احمد موصلی، و نیز پدر وی، یحیی بن احمد بن زید بن ناقه مسلی.

۱ـ خریده القصر و جریده العصر ۱ : ۲۰۴ .
۲ـ الوافی بالوفیات صفدی ۸: ۱۵۰ .

راویانی که از او روایت کرده‌اند

ثابت بن مشرف بن ابی‌سعد بنّا ابواسعد بن شستان حسن بن دربی، ابوالفرج عبدالرحمن بن شجاع بن حسن بن فضل فقیه حنفی بغدادی، عبدالرشید بن محمّد بن عبدالرشید بن ناصر ابومحمّد صوفی، عبدالسلام فرزند دانشمند فاضل عبدالله احمد بن بکران، عبداللّه بن جعفر بن هبه‌اللّه بن محمّد بن عبداللّه شریف، عبدالمحمود بن احمد بن علی، ابوالقاسم علی بن محمّد بن حسن بن طیب زهری کوفی، غیداق بن جعفر دیلمی، پسرش؛ ابومنصور محمّد بن احمد بن یحیی بن ناقه مسلی، محمّد بن هبه اللّه بن حسین بن جزنا ابومنصور تمیمی کوفی، مختص بن عبداللّه حبشی ابوالعز خادم مولای قاضی ابوجعفر، ابوسعد سمعانی، نویسنده کتاب انساب، مسمار بن عویس، نصراللّه بن محمّد بن حسین حائری ابومنصور کوفی معروف به ابن مدلل، ابوالحسن بن المقیر؛ وی آخرین شخصی است که اجازه روایت از او (احمد بن ناقه) را داشته است.

کتابهای ابن ناقه

سیره‌نویسان کتابهایی در زمینه ادبیات و حدیث از او ذکر کرده‌اند، تألیفات احمد بن ناقه فقط منحصر به علوم ادبی یا حدیث نمی‌شود و از جمله کتابهایش که سیره‌نویسان از آنها نام برده‌اند عبارتند از: «کتاب الوصیه»، علامه مجلسی در مورد آن می‌گوید این کتاب به نقل از حسین بن دربی نگاشته شده است:

«از آن جمله کتاب الوصیه تصنیف ابوالعباس احمد بن یحیی بن ناقه کوفی است که حسن بن دربی به نقل از سیدضیاء، و وی نیز به نقل از مصنف روایت کرده‌اند».[1]

«کتاب الحذف و الاضمار»، سید بن طاووس درکتاب خویش سعد السعود[2] از آن روایت می‌کند و می‌گوید: فصلی در معنای داستان اصحاب کهف و «کذلک بعثناهم» از کتاب «الحذف و الاضمار» نوشته احمد بن ناقه مغربی[3] می‌آوریم» و

۱ـ بحارالأنوار ۱۰۴ : ۱۱۳.
۲ـ سعدالسعود: ۲۰.
۳ـ به‌نظر می‌آید مغربی تصحیفی است که از سوی مؤلف صورت گرفته. و منظور از آن احمد بن ناقه

کسی مطلب مفصلی در مورد این کتاب نمی‌آورد، بلکه سید بن طاووس از آن یاد کرده و تفسیر «کذلک بعثناهم» از جلد دوم این کتاب را نقل می‌کند[۱].

«المسائل الکوفیه للمتأدبه الکرخیه» که شامل ده مسأله معماگونه نحوی و شرح آنهاست.[۲]

«الأمثال فی الحدیث»، ابوسعد سمعانی از آن یاد کرده است.[۳]

و «ملحق نهج‌البلاغه»، کتابی که در دستان شماست.

اهمیت ملحق نهج‌البلاغه از زبان ابن ناقه

این ملحق اهمیت بسیاری دارد که پژوهنده دانا درضمن مطالعه متن به آن پی می‌برد. علاوه بر آن‌که مستدرک کوچکی است بر نهج‌البلاغه و از نوشتارهای قدیم در این زمینه است امّا این باعث نمی‌شود که بعضی از خوبیها و بی‌مثالی مطالبش را ذکر نکنیم. در مورد آنچه به‌عنوان خطبه «الدره الیتیمه» در توحید خداوند از آن یاد می‌برد، این خطبه در هیچ‌یک از مصادر حال حاضر حدیث، به اندازه این کتاب ذکر نشده است، آن‌چنان که علامه تهرانی می‌گوید[۴]، و از کلام ابن شهر آشوب در المناقب نیز پیداست این خطبه در زمان وی معروف بوده است، وی می‌گوید: «و از میان آنان خطیبان هستند که وی [حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ] از همه آنان سخنورتر است.

آیا خطبه‌های او را نمی‌بینی خطبه‌هایی مانند:

المقری است که در جای دیگر هم گفته است: در فصلی درباره آنچه از جلد دوم کتاب الحذف والاضمار نوشته احمد بن ناقه المقری، می‌آوریم و طرح این بخش از دیدگاه دیگری است از سطر دهم عین نص اوست.» سعدالسعود: ۲۲۸ .

۱ـ سعدالسعود سید بن طاووس: ۲۲۸ کتابخانه ابن طاووس: ۲۸۴ .

۲ـ هدیه العارفین اسماعیل پاشا بغدادی ۱ : ۸۶ و معاجم المؤلفین عمر کحاله ۲ : ۱۹۹ .

۳ـ الانساب سمعانی ۵ : ۱۹۶ .

۴ـ الدره الیتیمه یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین ﷺ است که در نهج‌البلاغه ذکر شده است. این خطبه را محمّد بن علی بن شهر آشوب (درگذشته به سال ۵۸۸) در کتاب المناقب خویش آورده و آن را یکی از معروفترین خطبه‌های آن زمان به‌شمار می‌آورد. ابن شهر آشوب این خطبه را گردآوری نموده و در خطبه اقالیم و خطبه بیان و خطبه مونقه گنجانده است که این خطبه‌ها در حرف خاء، احمد بن یحیی بن بن احمد بن ناقه وارد شده‌اند. الذریعه، طهرانی ۸ : ۱۱۵ .

توحید، شقشقیه، هدایت، ملاحم، لؤلؤه، غراء، قاصعه، افتخار، اشباح، دره یتیمه، اقالیم، وسیله، طالوتیه، قصبیه، نخیله، سلمانیه، ناطقه، دامغه، فاضحه تا نهج‌البلاغه شریف رضی و همچنین کتاب خطبه‌های امیرالمؤمنین نوشته اسماعیل بن مهران سکونی به نقل از «زید بن وهب»[1].

سلمی در تفسیرش از آیه کریمه «و لا یحیطون به علما»[2] بعضی از کلمات این خطبه راکه دره یتیمه خوانده می‌شود، آورده و قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ذکر نموده است: «و چگونه صفات چیزی درک شود درحالی‌که جهت‌ها او را دربرنمی گیرند. و راه‌ها او را به‌سوی خود نمی‌کشند، و گاه‌ها او را به یکدیگر نمی‌سپارند، و هیچ مخلوقی را به ساحتش راهی نیست، و هیچ شرحی او را آشکار نمی‌سازد، و آدابی او را ادب نمی‌کنند، و اشارات به وی نمی‌رسند، حالی او را فرانمی‌گیرد و اندیشه‌ای بر او غلبه نمی‌یابد، صفات او را تشکیل نمی‌دهند و نام‌ها وی را نمی‌آرایند، بلکه بوجود آورنده هر موجودی است و خالق هر موصوفی، شکوهمند و والاست»[3].

حسن بن علی سقاف بخش دیگری از این خطبه شریف را در کتاب «شرح العقیده الطحاویه» نقل کرده و آن را به بعضی از علما نسبت می‌دهد.

«خداوند حدوث را برای خلق حتمی ساخت زیرا قدمت از آن او است که پاک و منزه باد، زیرا آن‌چه که در جسم ظاهر می‌شود نیاز به عرض دارد. و آنچه وحدت وجودش با وسایلی است قدرت آنها او را نگه می‌دارد. کسی که زمانی او را گرد می‌آورد زمانی دیگر پراکنده می‌سازد، و آنکس که دیگری وی را نگه می‌دارد پس نیازمند وی خواهد بود و آنکه خیال بر او غلبه می‌یابد تصور نیز بر آن برتری می‌یابد، و آنکس که به او پناه دهد می‌داند وی کجاست، آن‌که جنس دارد با شرایط تغییر می‌یابد، ولی خداوند پاک و منزه، نه بالاتری بر او برتری می‌یابد و نه پایین‌تری بعد از او قرار می‌گیرد، هیچ مرزی در پیش او قرار نمی‌گیرد و چیزی با او نمی‌گنجد، و هیچ عقبی به او نمی‌رسد. و هیچ پیشی او را محدود نمی‌سازد، هیچ قبلی او را

۱ـ مناقب آل ابی‌طالب ۱ : ۳۲۵.

۲ـ طه، ۱۱۰.

۳ـ تفسیرالسلمی ۱ : ۳۶.

آشکار نساخته است، و هیچ بعدی او را نفی نمی‌کند و هیچ کلی او را جمع نساخته، هیچ بودنی او را بود نکرده، و هیچ نیستی او را از میان برنداشته و برای وصف وی هیچ صفتی نیست و فعلش را هیچ علتی، وجودش مدت ندارد، اوضاع آفریده‌هایش بر او تأثیر ندارد. و کارش را درمانی نیست وی با آنان در قدمتش متفاوت است و آنان درحد و نشان با وی متفاوت، اگر بگویی: چه وقت؟ (می‌گویم) وجود او بر وقت پیشی گرفته و اگر بگویی هو [گویم] «ها» و «واو» وجود اویند و اگر گویی کجا؟ [گویم] وجودش، حروف نشانه‌های اویند و وجودش اثبات خود اوست و معرفتش توحید اوست و توحیدش تشخیص او از مخلوقاتش است، آنچه خیالها تصور می‌کنند او برخلاف آن است پس چگونه در آنچه از او سر می‌زند حلول می‌کند؟ و یا آنچه او بوجود آورده به‌سوی او بازمی‌گردد؟

دیدگان از او کام نمی‌گیرند. و پندارها را به پیشگاهش قراری نیست، نزدیک شدن به او، کرامتی از سوی اوست و دور شدن از او، کوچکی‌ست، والائیش بدون بالا رفتن است و آمدنش بدون جابجایی، او اول است و آخر، و ظاهر است و باطن، و نزدیک دور، که «لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم»[1] (پایان خطبه)[2].

شیخ طبرسی نیز بخشی از این خطبه را ذکرکرده آن را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت می‌دهد وی می‌نویسد: «رهنمون وی آیات اویند، وجودش اثبات اوست و شناختش توحید اوست و توحیدش تمایز او از مخلوقات است، و حکم جداکردن، جدایی صفت است نه جدایی کناره‌گیری، وی پروردگاری آفریدگار است که نه پروردگاری دارد و نه آفریدگاری. هر آنچه خیال کنی او برخلاف آن است»[3].

در چندین منبع بخشهایی ازکلام حضرت امیرالمؤمنین را از این خطبه آورده‌اند، از جمله این بخشها، این سخن وی است که می‌فرماید: «شکر او می‌گویم بر این نعمتها، و از او طلب بخشش بیشتری می‌کنم برترین عبادت خداوند، شناخت اوست ... ».

سیّد رضی در نهج‌البلاغه، در خطبه ۱۸۶ با تفاوتها و افزوده‌های بسیاری، آن را

۱ـ شوری: ۱۱.

۲ـ صحیح شرح العقیده الطحاویه: ۲۵۹ ـ ۲۶۰.

۳ـ الاحتجاج، الشیخ طبرسی: ۱ : ۲۹۹ ، بحارالانوار ۴ : ۲۵۳.

آورده است و در «تحف‌العقول» چنین آمده است: «خطبه حضرت عليه‌السلام در اخلاص توحید: براستی بالاترین عبادت خداوند، شناخت اوست ... و در مقام پرسش دربارهٔ آن جوابی نیست، این خلاصه‌ای از آن است»[۱]، و در ارشاد مفید آمده است: «بالاترین عبادت خداوند، شناخت اوست ... و در مقام مقایسه با امور مقایسه شده، دانسته شد که هیچ همانندی ندارد»[۲]، و فتال نیشابوری در روضه الواعظین بخشی دیگر از خطبه را می‌آورد، و می‌گوید: «امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود: با صنع خدا راه به‌سوی وی یافت می‌شود ... تا آخر خطبه»[۳] از امام رضا عليه‌السلام نیز سخنانی در توحید روایت شده است که در حضور مأمون عباسی فرموده بود و متن آن بسیار شبیه متن بخش آخر خطبه دره یتیمه است[۴]، امام رضا عليه‌السلام فرمود: بالاترین عبادت خداوند شناخت اوست و سخن خود را ادامه داده می‌فرماید: «و در مقام پرسش درباره او جوابی نیست»[۵]، همین‌قدر از سخنان امام رضا عليه‌السلام با تفاوتهایی در آخر دره یتیمه وجود دارد، وی می‌فرماید: «و در معنای آن برای خداوند بزرگ، ساختنی وجود ندارد و در جدا ساختن حق از سوی او ظلمی نیست، مگر هنگامی که پروردگار ازلی نخواهد که ستایش شود، و آنکه آغازی ندارد، آغاز شود، خدایی نیست جز خدای والامرتبه بزرگ، دروغ گفتند آنان که غیر از خداوند، خدای دیگر برگزیدند و بسیار گمراه شدند و زیانی آشکار دیدند، و درود خداوند بر محمّد و خاندان پاکش باد»[۶]. احتمال آن می‌رود که این افزوده در

۱ـ تحف‌العقول: ۶۱ ـ ۶۷.

۲ـ الارشاد مفید: ۱ : ۲۲۳.

۳ـ روضه الواعظین: ۲۰.

۴ـ احتمال بسیار دارد که قسمت آخر درهٔ یتیمه در خطبهٔ جدید مستقل باشد که در نسخهٔ ما به خطبه دیگر اضافه شده باشد که همان بخش اول دره یتیمه است، و طبرسی در الاحتجاج به‌روشنی ازآن سخن می‌گوید ۱ : ۲۹۸ ـ ۲۹۹، وی بخش اوّل خطبه را این‌چنین ذکر می‌کند: «امیرالمؤمنین عليه‌السلام در خطبه دیگری فرمود: رهنمون وی آیات اویند، و وجودش اثبات اوست تا آخر خطبه، و قبل از آن طبرسی می‌گوید: امیرالمؤمنین عليه‌السلام در خطبه‌ای دیگر فرمود: بالاترین عبادت خدا شناخت اوست». به روشنی مشخص است که اینها دو خطبه هستند نه یک خطبه و متن سخن گفته طبرسی را تأیید می‌کند که اینها دو خطبه مستقل هستند.

۵ـ التوحید، الصدوق ۳۴ ـ ۴۱، عیون اخبارالرضا عليه‌السلام ۲ : ۱۳۵ ـ ۱۳۸، الأمالی، المفید: ۲۵۳ ـ ۲۵۷، الأمالی شیخ الطوسی: ۲۲ ـ ۲۴.

۶ـ التوحید، الصدوق: ۳۴ ـ ۴۱ عیون اخبارالرضا عليه‌السلام الصدوق ۲ : ۱۳۵ ـ ۱۳۸، الأمالی المفید: ۲۵۳ ـ ۲۵۷ الأمالی طوسی: ۲۲ ـ ۲۴ ـ الاحتجاج ۲ : ۱۷۴ ـ ۱۷۸ نورالبراهین ۱ : ۱۹۵ ـ ۲۰۰، بحارالانوار ۴ :

سخنان امام رضا علیه‌السلام توسط راویان از میان افتاده و یا امام رضا علیه‌السلام در نقل خطبه دره جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام سخن گفته و بخش یاد شده را در آخر آن افزوده است.

از جمله خطبه‌هایی که احمد بن یحیی بن ناقه در این محلق آورده است و در نهج‌البلاغه ذکر نشده‌اند، خطبه اقالیم است که ابن شهر آشوب آن را چنین توصیف کرده است: «و در رابطه با خطبه اقالیم، وقایعی را که بعد از هر بیست سال اتفاق می‌افتد بیان می‌کند، از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا پایان سیصد و ده سال، از فتح قسطنطنیه و صقالبه و اندلس، حبشه، نوبه و ترک، کرک، مل، حیسل، تأویل و تاریس، چین و دورترین شهرهای دنیا، همه را توصیف نموده.[1]

و این خطبه نه در نهج‌البلاغه آمده است نه در مستدرکات آن، علامه تهرانی می‌گوید: «(خطبه الاقالیم: ۹۸۵) خطبه‌ای بزرگ در حماسه‌ها و با انشای امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که سید رضی در نهج‌البلاغه آن را نیاورده است.

و در مستدرک نهج‌البلاغه که در عصر ما تألیف شد هم نیامده است، نسخه‌ای از آن فهرست در آستان قدس رضوی آمده و به این امر در فهرست در قسمت نسخ خطی ذکر شده است، که آخرین نسخه از نهج‌البلاغه به‌همراه خطبه‌های دیگر است که در نهج‌البلاغه نیامده است، خطبه‌هایی مانند بیان و دره یتیمه و مونقه که خالی از الف است، و اینها را احمد بن یحیی بن احمد بن ناقه جمع‌آوری نموده است»[2].

در اینجا باید توجه خواننده را به یکی بودن دو خطبه اقالیم و بیان جلب نمود، که این خطبه را حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درکوفه ایراد نمود[3]، و أصبغ بن نباته در ابتدای روایت می‌گوید: «در میان اصحاب امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام کسی را نمی‌شناسم که خطبه وداع معروف به خطبه اقالیم و بیان کوفه را بهتر از من حفظ کرده باشد ... » این خطبه به سبب بیان فتنه‌های اقالیم مختلف و نام یاران امام

---

۲۲۷ ـ ۲۳۰.

۱ـ مناقب آل ابی‌طالب ۲ : ۱۰۸.

۲ـ الذریعه تهرانی ۷ : ۱۹۸ ـ ۱۹۹.

۳ـ پس امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دو خطبه با نام بیان دارند، خطبه بیان بصره و بیان کوفه که در این مجموعه می‌بینید، و همان‌طور که حائری آنها را در الزام‌الناصب نقل می‌کند ۲ : ۱۷۸ ـ ۲۴۲ ، اما بدانید که متن مجموعه ما با مجموعهٔ حائری بسیار متفاوت است.

زمان علیه السلام در این اقالیم به خطبه اقالیم شناخته شد، و به سبب بیان حماسه‌ها و فتنه‌ها و علائم ظهور، نیز خطبه بیان نامیده شد. افزون بر آنکه به خطبه بیان نامیده شد چون امیرالمؤمنین علیه السلام به یارانش فرمود: «من بر منبر کوفه خطبه مبیّنه می‌گویم. و خطبه دیگر، که نه در نهج وارد شده است و نه در مستدرکات آن، خطبه بیان است که امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام در بصره ایراد فرموده است و این موضوع پیشتر به نقل از علامه تهرانی در الذریعه ذکر گردید. حائری در «الزام الناصب» خطبه بیان بصره را از دو نسخه ذکر نموده که اختلاف بسیاری با متن موجود در این ملحق دارد.[1]

خطبه ایراد شده در بصره خطبه بیان نامیده شده است زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام آن را چنین نامیده و مالک‌اشتر می‌گوید: «وی خطبه‌ای بلیغ ایراد نمود پس آن را خطبه بیان نامید».

و از فواید این مجموعه، ذکر خطبه مونقه که خالی از حرف الف است براساس سندی است که همانند آن در مصادر دیگر حدیث وجود ندارد اگرچه برای این خطبه سندهای دیگری هم وجود دارند.

به سبب همین ویژگی‌ها و امتیازهای دیگر که خواننده پژوهنده آنها را خواهد یافت، تصمیم گرفتم این ملحق را پس از تحقیق و تصحیح به‌صورت کتابی مستقل چاپ کنم و از خداوند توفیق این کار را خواستارم.

نسخه‌های کتاب و روش تحقیق

در تصحیح این ملحق بر سه نسخه خطی ملحق نهج‌البلاغه تکیه کردیم و این نسخه‌ها عبارتند از:

۱ـ نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۱۸۶۰ با خط نسخ، ۱۶۱ برگ، در هر صفحه ۲۳ سطر و ملحق از برگ ۱۳۵ تا ۱۶۱ است.

نویسنده این نسخه و ملحق، محمّد بن محمّد بن حسن طویل صفار حلی است، در واسط، وی نگارش نهج را در روز پنج‌شنبه ۱۲ جمادی‌الاخر سال ۷۲۹ هـ. ق و

۱ـ الزام الناصب ۲: ۱۷۸ ـ ۲۳۲.

ملحق را در روز چهارشنبه ۱۸ جمادی‌الاخر همان سال به پایان بـرده است ایـن نسخه دقیق است و متن آن کامل و حرکت‌گذاری شده است و با حرف «ط» به آن اشاره کرده‌ایم.

۲ـ نسخه کتابخانه مجلس (سنا) در تهران، به شماره ۷۲۳۳، با خط نسخ، ۳۴۴ برگ، در هر صفحه ۱۷ سطر و ملحق از برگ ۲۷۹ تا ۳۴۴ و نویسنده نسخه یعنی نهج، محمّد باقر بن ابی‌الفتوح حسینی موسوی شهرستانی، در روز پـنج‌شنبه ۱۱ شعبان ۱۰۸۶ هـ. ق. خط یکی است پس نویسنده ملحق همان نویسنده نهج است اما تاریخ پایان نوشتن ملحق را ذکر نکرده است، این نسخه دقیق و متن آن کامل و اعراب‌گذاری شده است و آن را با حرف «ش» مشخص کرده‌ایم.

۳ـ نسخه کتابخانه آیة‌اللّه‌العظمی بروجردی، به شـماره ۱۵۷ و بـه خـط نسـخ نوشته شده است، ۲۴۴ برگ در هر صفحه ۱۷ سطر، ملحق از برگ ۲۳۸ تـا ۲۴۳ است و بقیه آن پوسیده است. نام نویسنده این نسخه ذکر نشده است، و نهج را از خط شیخ حسن بن یحیی بن کرم، در ماه رمضان سال ۶۴۷ هـ. ق رونوشت کرده است.

این نسخه قدیمی‌ترین نسخه در میان این سه است. ولی کامل نیست، زیرا پایین برگه‌های آن پوسیده و مرطوب بوده و ترمیم شده و متن نهج از روی آن تصحیح شده است اما ملحق ابن ناقه همچنان پوسیده و ناقص مانده است و آن را با حرف «ک» مشخص کرده‌ایم.

روش تصحیح

در انتخاب متن، روش تلفیق را برگزیدیم زیرا نسخه‌ای نداشتیم که بتوانیم آن را نسخه اصلی بدانیم، کتاب را طی مراحلی و با روشهای ذیل تصحیح نمودیم:

نسخه‌ها را باهم مقایسه نموده و اختلاف آنـها را مشـخص کـردیم و آنـچه بـه نظرمان صحیح آمد در متن و آنچه مورد تردید بود در پاورقی قرار دادیم و آنـچه به‌طور قطعی غلط بود نیاوردیم و به آن اشاره‌ای هم نکـردیم. بـعضی از کـلمات توسط نگارنده به غلط ثبت شده بود به آنها در پاورقی اشاره کرده‌ایـم و کـلمات

درست را جایگزین آنها نموده‌ایم، مانند: «و هیل علیه عفره» و در پاورقی نوشتیم: در «ط» و «ش»: عفره و در کتابهای لغت چنین آمده و سجع آن مناسب است. آیه‌های قرآن کریم را در پرانتزهای گلدار قرار دادیم.

آنچه در میان ( ) دو پرانتز آمده است، تفاوت یا افتادگی مطلب را نشان می‌دهد. آنچه در میان دو کروشه [ ] قرار می‌گیرد به نقل از ما یا مصدر دیگری است. به‌جز خطبه‌هایی مانند دره یتیمه که در مصادر حدیث یافت نمی‌شوند، بقیه خطبه و حدیثها را از مصادر حدیث استخراج کردیم. به‌منظور آسان پیدا کردن مطالب توسط خواننده آنها را موضوع‌بندی کردیم.(۱)

پس از نگارش

شایان ذکر است که پس از تصحیح کتاب از تصحیح دیگری از این ملحق مطلع شدیم به‌نام «ملحق‌های نسخه‌ای از نهج‌البلاغه و بخشی از ابن ناقه». اسعد طیب این ملحق را براساس نسخه خطی کتابخانه قدس رضوی تصحیح نمود، که در مجله میراث حدیث شیعه شماره ۱۴۵، از صفحه ۱۳ تا ۱۱۴ به چاپ رسید. از آنجا که ما به سه نسخه خطی این ملحق دست یافتیم و آنها را تصحیح کردیم، آنچه در دو نسخه در اختیار ما بود در نسخه کتابخانه رضوی وجود نداشت، به‌علاوه آنکه در نسخه رضوی مطالب بسیاری از خطبه‌ها از میان رفته است، بنابراین کتاب را دیگر بار منتشر کردیم، بر خواننده است که میان هردو کتاب مقایسه‌ای صورت دهد تا تفاوت برایش آشکار شده و به حقیقت آنچه گفتیم پی ببرد و بر کاری که قبل از آن صورت گرفته است خرده نگیرد. و خوانش پایانی ما این است: الحمد للّه ربّ العالمین.



۱ـ شایان گفتن است در ترجمه فارسی این نوع پاورقی‌های مورد اشاره مصحح محترم حذف شده است.

ملحق نهج البلاغه
و ترجمه آن

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم

تَوكّلتُ عَلى اللّٰه

الخُطبَةُ المَعْرُوفَةُ بِالدُّرَّةِ اليَتِيمَةِ

مِنْ كَلامِ الإمامِ أَمِيرِالمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بنِ أَبِي طالِبٍ

صَلَواتُ اللّٰه عَلَيْهِ

الحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدَ مُعْتَرِفٍ بِحَمْدِهِ، مِنْ بِحارِ مَجْدِهِ، بِلِسَانِ الثَّنَاءِ شَاكِراً، وَ لِحُسْنِ آلائِهِ ذَاكِراً، الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ، وَالْخَيْرَ وَالشَّرَّ، وَالنَّفْعَ وَالضَّرَّ، وَالسُّكُونَ وَالْحَرَكَةَ، وَالْأَرْوَاحَ وَالأَجْسَامَ، وَالذِّكْرَ وَالنِّسْيَانَ، وَ أَلزَمَ ذَلِكَ كُلَّهُ حالَ الحَدَثِ؛ إِذِ الْقِدَمُ لَهُ؛ لِأَنَّ الَّذِي بِالْحَيَاةِ قِوامُهُ فَالْمَوْتُ يُعْدِمُهُ، وَالَّذِي بِالْجِسْمِ ظُهُورُهُ، فَالْعَرَضُ يَلْزَمُهُ، وَالَّذِي بِالْأَدَاةِ اجْتِمَاعُهُ فَقُوَاهَا تُمْسِكُهُ، وَالَّذِي يَجْمَعُهُ وَقْتٌ يُفَرِّقُهُ وَقْتٌ، وَالَّذِي سَبَقَ الْعَدَمَ وُجُودُهُ فَالْخَالِقُ اسْمُهُ جَلَّ جَلَالُهُ، وَالَّذِي يُقِيمُهُ غَيْرُهُ فَالضَّرُورَةُ تَمَسُّهُ، وَالَّذِي يَنْقَسِمُ بِالْأَعْضَاءِ يَكْتُفُهُ شَبَحُهُ، وَالَّذِي يَتَشَبَّثُ بِهِ الوَصْفُ فَحَدُّهُ صِفَتُهُ، وَالَّذِي لَهُ العَرْضُ فِي الْطُّولِ مِساحَتُهُ، وَالَّذِي يَتَحَلَّى فَمِنَ الْحِلْيَةِ نَصِيبُهُ، وَالَّذِي الصِّفَةُ تُحَلِّيهِ (فَالعَجْزُ يَصْحَبُهُ، وَالَّذِي الْمِثَالُ يَعْتَوِرُهُ فَالْعَقْلُ يُبْصِرُهُ، وَالَّذِي الْوَهْمُ يَظْفَرُ بِه فَالتَّصْوِيرُ يَرْقُبُهُ، وَالَّذِي يَسْكُنُ جَوّاً يَغِيبُ عَنْهُ جَوٌّ، وَالَّذِى يَرْتَفِقُ بِشَيْءٍ فَبِهِ إِلَيْهِ فَاقَةٌ، وَالَّذِي لَهُ جِسْمٌ وَزْنٌ)، وَالَّذِي يَسْكُنُ يَتَحَرَّكُ، (وَالَّذِي يَتَحَرَّكُ يَسْكُنُ)، وَالَّذِي يَذْكُرُ بِذِكْرٍ فَلَهُ النِّسْيَانُ، وَالَّذِي بِالْحُرُوفِ يَقُولُ فَمُضْطَرٌّ، وَالَّذِي بِالْفِكْرِ يَبْدَأُ فَمَشْغُولٌ، وَالَّذِي بِالْمُشَاوَرَةِ يُحَدِّثُ فَنَاقِصٌ، فَتَبَارَكَ اللّٰه عَنْ كُلِّ ما ذَكَرْنَاهُ.

خَلْقُهُ لا يَعْدُو خَلْقَهُ، فَسُبْحَانَ مَنِ الْجِهَاتُ لا تَضَمَّنُهُ، وَالسُّبَاتُ لا يَأْخُذُهُ، وَالْآفَاتُ لا تُداوِلُهُ، وَ مَصْنُوعَاتُهُ لا تُحَاوِلُهُ، وَالإِشَارَاتُ لَا تُرِيهِ، وَالْأَدِلَّةُ لا تُؤَدِّيهِ، وَالتَّرْجُمَةُ لا تَحْكِيهِ، لَمْ يَلْتَبِسْ بِحَالٍ، وَ لَا نَازَعَهُ بَالٌ، وَ لَا الذَّاتُ ذَيَّتَتْهُ، وَ لَا الْمَلَّكَتْهُ، و لَا الصِّفَاتُ أَوْجَدَتْهُ، بَلْ هُوَ مُوجِدُ كُلِّ مَوْجُودٍ، و خَالِقُ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ، وَ عَارِفٍ وَ مَعْرُوفٍ.

به‌نام خداوند بخشاینده مهربان
بر خدا توکّل می‌کنم
خطبهٔ معروف به درهٔ یتیمه
از سخنان امیرالمؤمنین امام علی بن ابی‌طالب که درود خداوند بر او باد

سپاس از آن خداوند است سپاس آنکه به سپاسش اعتراف می‌کند، و از دریاهای عظمتش، با زبان تحسین شکر او می‌گوید، و نعمتهای زیبایش را یادآوری می‌کند، او که مرگ را آفرید و زندگی را، و خیر و شر را و سود و زیان را، و ایستایی و حرکت را و جانها و بدنها را و یاد و فراموشی را، و هریک از آنها را به نو شدن ملزم ساخته، زیراکه قدمت از آن اوست، زیرا آنکه پایاملی‌اش بر زندگی استوار است مرگ او را از میان می‌برد، و کسی که پدیداریش در جسم است عرض بر او لازم می‌آید، و آنکس که با واسطه‌ای جمع می‌شود قدرت آن واسطه او را نگه می‌دارد، و آنکس که وقتی او را فرامی‌گیرد وقت دیگری پراکنده می‌سازد، و آنکس که وجودش بر عدم پیشی گرفته، خالق نام دارد که بزرگ است شکوه و عظمتش، و آنکس که دیگری او را برپای نگاه دارد، به نیاز دچار آید، و آنکس که به اندامها تقسیم گردد شبحش او را در بر می‌گیرد و آنکه صفت بر او چنگ می‌اندازد و از او جدا نمی‌شود صفت او را محدود می‌سازد، و آنکه عرض دارد مساحتش در طول اوست، و آنکه به خود زینت می‌بندد پس از زیور بهره‌ای دارد و آن صفت او را زینت دهد (ناتوانی همراه او خواهد بود، و آنکه مثال، او را شامل می‌شود پس عقل او را درمی‌یابد، و آنکه خیال بر او چیره می‌شود تصویر در انتظار اوست [او قابل تصور است]، و آنکس که در فضایی می‌زید فضای دیگر از او دور می‌شود، و آنکس که با چیزی همراه می‌شود پس او را با آن نیازی است، و آنکه جسم دارد وزن دارد و آنچه ایستایی دارد، حرکت می‌کند. و (آنچه حرکت می‌کند ایستایی دارد)، آنکه با یادی به یاد می‌آورد، فراموش می‌کند، و آنکه به حروف معتقد است، ناچار است و آنکه با فکر آغاز می‌کند مشغول است و آنکس که با مشورت سخن می‌گوید ناقص است، و خداوند پاک و منزه است از همهٔ آنچه گفتیم.

آفریدگان وی بر قدرت آفرینش او پیشی نمی‌گیرند پاک و منزه است آنکه سویها او را دربرنمی‌گیرند، و خواب او را فرانمی‌گیرد، و مصیبتها پی‌درپی بر او وارد نمی‌شوند، و آفریدگانش به او نمی‌رسند و علامتها او را نشان نمی‌دهند، و برهانها (شاهدان) او را نتوانند سنجید، و تفسیرها وی را توصیف نتوانند کرد، به حالی درنمی‌آید، و هیچ خیالی به او نمی‌رسد، و نه ذاتی او را ذات بخشید، و نه دارایی او را صاحب نمود و نه صفات او را بوجود آوردند بلکه او بوجود آورندهٔ هر بوجود آمده‌ای است و خالق هر صفت و موصوفی، و اوست هر شناسنده و شناخته شده.

مَنِ انْتَظَمَ عَلَى صِفَةٍ خَطَرَ بِحَالٍ مَحْسُوسٍ عَلَى بَالٍ، وَ مَن أَوَاهُ مَحَلٌّ أَدْرَكَهُ «أَيْنَ»، وَ مَن ضَمَّهُ جَوْهَرٌ أَدَّاهُ حِينٌ، وَ مَنْ خَامَرَهُ أَمْرٌ أَزَلَّهُ الْقَوْلُ، وَ مَنْ كانَ لَهُ جِنْسٌ طَالَبَهُ الْكَيْفُ، وَ مَنْ زَالَ فَزَوَالُهُ التَّغْيِيرُ، كُلٌّ قَائِمٍ فِي شَيْءٍ فَهُوَ بَعْضُهُ، وَ كُلٌّ مُتَبَعِّضٍ خَلَقَهُ، وَ كُلّ خَلْقٍ غَيْرُهُ، فِعْلُهُ مِنْ غَيْرِ مُبَاشَرَةٍ، وَ تَفْهِيمُهُ مِنْ غَيْرِ مُلَاقَاةٍ، وَ هِدَايَتُهُ مِنْ غَيْرِ إِيماءٍ، وَ كَلَامُهُ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَابٍ.

وَجْهُهُ حَيْثُ تَوَجَّهْتَ، وَ قَصْدُهُ حَيْثُ أَصَبْتَ، وَ طَرِيقُهُ حَيْثُ (اسْتَقَمْتَ، مِنْكَ يُفْهِمُكَ، وَ عَنْكَ يُعْلِمُكَ، ارْتَبَطَ كُلَّ شَيْءٍ بِضِدِّهِ، وَ قَطَعَهُ بِحَدِّهِ. الفِطَنُ لَا تُبْرِزُهُ، وَالْمَعْنَى لا يَبْلُغُهُ. ما تُخُيِّلَ)، فَالتَّشْبِيهُ لَهُ مُقَارِنٌ، وَ مَا تُوُهِّمَ فَالتَّنْزِيهُ لَهُ مُبَايِنٌ، وَ كُلٌّ مَا كَانَ لَهُ سَبَبٌ ظَفِرَ بِهِ الطَّلَبُ، وَ كُلٌّ مَا كَانَ لَهُ مَادَّةٌ مَأْعُوهٌ، وَ كُلٌّ مَأْعُوهٍ مَأْلُوهٌ، و كُلٌّ مَوْهُومٍ مَوْصُوفٌ.

واللّٰهُ تَعَالَى فَاتَ الْوَهْمَ نَيْلُهُ، وَ جَازَ الغَايَةَ قَدْرُهُ، وَالظَّنَّ حَقِيقَتُهُ، وَالاعْتِبارَ كُنْهُهُ، وَالْقِيَاسَ عَظَمَتُهُ، وَالتَشْبِيهَ تَنْزِيهُهُ؛ إِذْ كُلٌّ مَشْعُورٍ بِهِ غَيْرُهُ، وَ كُلٌّ مَنْظُورٍ لَهُ سِواهُ، وَ كُلٌّ مَمْثُولٍ خَلْقُهُ، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾، لَا تَضادُّهُ «مَنْ»، وَ لَا تُوافِقُهُ «عَنْ»، وَ لَا تُلاصِقُهُ «إِلَى»، وَ لَا تَعْلُو عَلَيْهِ «عَلَى»، وَ لَا يَصِلُهُ «فَوْقَ»، وَ لَا يَقْطَعُهُ «تَحْتُ»، وَ لَا يُقَابِلُهُ حَدٌّ، وَ لَا يُزَاحِمُهُ «عِنْدُ»، وَ لَا يَحُدُّهُ خَلْفٌ، وَ لا يَحْدُوهُ أَمَامٌ، وَ لَمْ يُظْهِرْهُ «قَبْلُ» وَ لَا «بَعْدُ»، وَ لَمْ يَجْمَعْهُ كُلٌّ، وَ لَمْ يُفَرِّقْهُ بَعْضٌ، وَ لَمْ يُؤَخِّرْهُ «كَانَ»، وَ لَمْ يَفْقِدْهُ «لَيْسَ»، وَ لَمْ تَكْشِفْهُ عَلَانِيَةٌ، وَ لا سَتَرَهُ خَفَاءٌ.

النَّعْتُ لِباسُ مَرْبُوبٍ غَيْرُهُ، وَصْفُهُ لَا صِفَةَ لَهُ، وَ شَأْنُهُ لا غَايَةَ لَهُ، وَ كَوْنُهُ لَا أَمَدَ لَهُ، وَ فِعْلُهُ لَا عِلَّةَ لَهُ، لَيْسَ لَهُ دِرَاكٌ، وَ لَا لِغَيْرِهِ هُناكَ. لَهُ مِنَ الْأَسْماءِ مَعْنَاهَا، وَ مِنَ الْحُرُوفِ مَجْراهَا؛ إِذِ الْحُرُوفُ مُبْدَعَةٌ، وَالْأَنْفَاسُ مَصْنُوعَةٌ، وَالْعُقولُ مَوْضُوعَةٌ، وَالْأَفْهامُ مَفْطُورَةٌ، وَالْآلاتُ (مُبْرَزَةٌ.

ضَمِنَ الدَّهْرَ غَايَتُهُ، وَالْحَدَّ نِهايَتُهُ، تَفْرِقَةٌ بَيْنَهُ و بَيْنَ خَلْقِهِ. غَايَتُهُ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَيْفَ تَكُونُ لَهُ غَايَةٌ وَالْغَايَةُ مِن صُنْعِهِ؟! وَالصِّفَةُ عَلَى نَفْسِهَا تَدُلُّ، وَ فِي مِثْلِهَا تَحُلُّ؟!

هر آنکه به صفتی استوار گردد به وضعی محسوس بر ذهنی وارد می‌شود، و هر آنکس «جانی» به وی پناهی دهد، (کجا؟) او را دربرمی‌گیرد. و آنکس که جوهری او را دربرگرفت زمانی او را کامل می‌کند، و آنکه امری درونش را فراگیرد، در سخنش برآید، و آنکه جنسی داشته باشد چگونگی از وی طلب می‌کند، و آنکس تحول یابد، نهایت او با تغییر است، هر قائم به شئ دیگری، جزئی از آن است، و هر دارندهٔ اجزائی را او آفریده است، و هر آفریده‌ای غیر از او، غیرمستقیم کار اوست، و نیز تفهیم او بدون هیچ برخوردی و هدایت او بدون اشاره‌ای و سخن او بدون هیچ کمکی صورت پذیرد.

ذات خداوند همان‌جاست که تو روی می‌کنی، و قصد او همان است که تو به سمت آنجا می‌روی، و راهش همان است که در آن (استوارگشتی، از خودت تو را می‌فهماند، و از تو آگاهت می‌سازد، هر چیز با ضدش مرتبط است و آن را با حدود خود قطع می‌کند و ذهنهای هوشیار او را آشکار نمی‌سازند، و معنی به او نمی‌رسد، هرقدر که تصور شود، تشبیه برای او وسیله مقایسه است. و آنچه دربارهٔ وی تصور می‌شود با تنزیه، [از حقیقت] مشخص می‌گردد، و آنچه وی سبب آن است با طلب بدست می‌آید، هر آنچه که ماده داشته باشد، به آفتی دچار آید، و هر آنچه به آفتی دچار آید سرگردان است، و هر آنچه در تصور آید، در وصف آید.

خداوند متعال، رسیدن به او از خیال برنیاید، و اندازه‌اش از نهایت فزون است، و گمان به حقیقت او نرسد و اندیشه به ذاتش پی نبرد، و عظمتش به قیاس نیاید، و تنزیهش از تشبیه برون است، هر آنچه قابل احساس باشد غیر از اوست، و هر آنچه دیده می‌شود برای او و غیر از اوست.

هر آنچه موجود است و حاضر، آفریدهٔ اوست (هیچ چیز مانندِ او نیست و اوست شنوای بینا) (آیه ۱۱ / شوری) «کس» ضد و رقیب او نیست و هیچ‌کس و هیچ‌چیز «دربارهٔ» چیزی هم‌رأی او نیست و «به» در کنار او نآید [چیزی به او اضافه نمی‌شود] و «بر» بر او برتری نمی‌یابد، «بالایی» به او نمی‌رسد، و «زیری» او را قطع نمی‌کند، مرزی رویاروی او نیست، و هیچ «نزد» ی عرصه را بر وی تنگ نمی‌سازد، و هیچ «عقب» ی او را محدود نمی‌کند و هیچ «پیشاپیشی» جلوی او قرار نگیرد، نه «قبلی» او را آشکار می‌سازد و نه «بعد» ی، نه «کل» ی او را جمع می‌کند، و نه «بعضی» او را جدا می‌سازد، «بود» ی او را به عقب نمی‌برد، و «نیست» ی او را از میان برنمی‌دارد، و هیچ «آشکاری» او را آشکار نمی‌سازد و هیچ «پنهانی» او را پنهان.

توصیف لباس آفریدگان است. توصیف او آن است که صفتی برای او نیست، و رفعت منزلتش را نهایتی نیست، و وجودش مدت ندارد و فعل او را علتی نیست، برای او پیشی گیرنده‌ای نیست و برای عزتش پرده‌دری و برای کسی غیر از او چنین رفعتی نیست، او را از اسماء، معانی آنهاست و از حروف راهها و احوال، زیراکه حروف ساخته شده‌اند و روشها ساختگی و عقلها وضع شده‌اند، و درک‌ها ابتدایی و ساز و کارها پدیدارند، غایت او هر نهایتی را دربرمی‌گیرد و نهایتش هر حدی را، میان او و آفریده‌هایش جدایی است، هدفش شناخت اوست. و چگونه او را نهایتی باشد که نهایت‌ها همه ساخته اوست؟ صفت بر خود رهنمون می‌شود و بر همانند خود وارد می‌شود.

وَ لَا تُلْهِيهِ الْآمَالُ، وَ لَا تَحُلُّ بِهِ الْأَشْغَالُ)، وَ لا يُذَمُّ بذَمِيم، وَ لَا بذَمِيم، وَ لَا يُعَابُ بِمَعِيبٍ. خَلَقَ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ، لَيْسَ يُسْقِطُهُ وَاحِدٌ مِنْهُما؛ لِأَنَّ الَّذِي تَرْفَعُهُ حَالٌ تُسْقِطُهُ حَالٌ، وَالَّذِي مِنَ الْعَافِيَةِ صِحَّتُهُ فَمِنَ السَّقَمِ عِلَّتُهُ. لَا يُقارِنُ الْأَضْدَادَ إِلَّا أَضْدادٌ مُبْرَؤٌ مِثْلُهَا؛ أَضْدَادٌ مَخْلُوقَةٌ، قَدْ تَنَزَّهَ عَنْ ذَلِكَ؛ إِذِ الْأَحْوَالُ مِنْ خَلْقِهِ، وَالْأَقْطَارُ مِن صُنْعِهِ، لَيْسَ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ مِزَاجٌ، وَ لَا في فِعْلِهِ بِهِمْ عِلَاجٌ.

مَنْ وَصَفَ فَقَدْ شَبَّهَ، وَ مَنْ لَمْ يَصِفْ فَقَدْ نَفَى، وَكِلَا الْأَمْرَيْنِ خَطَأٌ. لَا تَسْلُكْ مِنْهَاجَ التَّمْثِيلِ فَتَقَعَ فِي أَوْدِيَةِ التَّخْلِيطِ. إنْ كَيَّفْتَ سَالَتْ بِكَ السُّيُولُ، وَ إِنْ شَبَّهْتَ هَلَكْتَ مَعَ الْهَالِكِينَ، وَ إِنْ عَدَلْتَ عَنِ الطَّرِيقِ حَلَّ بِكَ الْحُوْبُ، وَ أَيْقَنْتَ بِالْعَطَبِ. فَوَصْفُهُ أَنَّه سَمِيعٌ لَا صِفَةَ لِسَمْعِهِ. لَمْ يَعْبُدْهُ مَنْ خَالَفَهُ، وَ لَا عَرَفَهُ مَنْ أَنْكَرَهُ، وَ لا آمَنَ بِهِ مَنْ جَحَدَ أَمْرَهُ.

وَ إِنْ قُلْتَ: «مَتى»؟ فَقَد سَبَقَ الْوَقتَ كَوْنُهُ، وَ إِنْ قُلْتَ: «قَبْلُ»، فَالقَبْلُ بَعْدَهُ، وَ إِنْ قُلْتَ: «أَيْنَ»؟ فَقَدْ تَقَدَّمَ الْمَكانَ وُجُودُهُ، وَ إِنْ قُلْتَ: «كَيْفَ»؟ فَقَدِ احْتَجَبَتْ عَنِ الصِّفَةِ صِفَتُهُ، وَ إِنْ قُلْتَ: «مَا هُوَ»؟ فَقَدْ بَايَنَ الْأَشْياءَ كُلَّهَا فَهُوَ هُوَ، وَ إِنْ قُلْتَ: «هُوَ هُوَ»، فَالْهَاءُ وَالْوَاوُ كَلامُهُ؛ صِفَةُ اسْتِدْلالٍ عَلَيْهِ لَا صِفَةُ تَكْيِيفٍ لَهُ، وَ إِنْ قُلْتَ: «لَهُ حَدٌّ»، فَالْحَدُّ لِغَيْرِهِ، أَوْ قُلْتَ: «الْهَواءُ يَمَسُّهُ»، فَالْهَواءُ مِنْ صُنْعِهِ؛ (رَجَعَ مَعْنَى الْوَصْفِ فِي الْوَصْفِ، وَ عمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْفَهْمِ، وَالْفَهْمُ عَنِ الْإِدْرَاكِ، وَالْإِدْراكُ عَنِ الاسْتِنْباطِ وَ دَوامِ الْمُلْكِ فِي الْمُلْكِ، وَانْتَهَى) الْمَخْلُوقُ إِلَى مِثْلِهِ، وَ أَلْجَأَهُ الطَّلَبُ إِلَى شَكْلِهِ، وَ هَجَمَ بِهِ الْفَحصُ إِلَى الْعَجزِ، وَالْبيانُ عَلَى الْفَقْدِ، وَالْجُهْدُ عَلَى الْيَأْسِ، وَالْبَلاغُ عَلَى الْقَطْعِ. فَالسَّبِيلُ مَسْدُودٌ، وَالطَّالِبُ مَرْدُودٌ.

دَلِيْلُهُ آياتُهُ، وَ وُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ، وَ مَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ، وَ تَوْحِيدُهُ تَنْزِيهُهُ مِنْ خَلْقِهِ. نَاءٍ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَاةٍ، لَهُ حَقِيقَةُ الرُّبُوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْبُوب، وَ مَعْنَى الْإِلهِيَّةِ إِذْ لَا مَأْلُوهَ.

صِفَتُهُ أَنَّهُ رَبٌّ وَ غَيْرُهُ خَلْقٌ، لَهُ تَأْوِيلُ الْبَيْنُونَةِ لَا بَيْنُونَةُ عُزْلَةٍ، مَا تُصُوِّرَ بِالْأَوْهَامِ فَهُمَ بِخِلافِهِ، لَيْسَ بِرَبٍّ مَنِ اطُّرِحَ تَحْتَ التَّلاعِ، وَ لا بِمَعْبُودٍ مَنْ وُجِدَ في وِعاءٍ، هَوىً وَ غَيرُ هَوىً. فَهُوَ فِي الْأَشْياءِ كَائِنٌ لَا كَيْنُونَةَ مَحْصُورٍ بها عَلَيْهِ، وَ عَنِ الْأَشْياءِ بَائِنٌ لَا بَيْنُونَةَ غَائِبٍ عَنْها. وُجُودُهُ إِثْباتُهُ. مَا قَارَنَهُ ضِدٌّ، وَ لا سَاوَاهُ نِدٌّ، إِنَّما خَلَقَ الْأَشْياءَ أَضْداداً لِتَكُونَ الْفَرْدِيَّةُ لَهُ.

لَا يُزَاوِجُهُ شَيْءٌ بَلْ هُوَ مُزَاوِجُ الْمُزْدَوَجَاتِ، ازْدَوَجَ الْمَوْتَ بِالْحَياةِ، وَالْخَيرَ بِالشَّرِّ؛ إِذِ الْمُزْدَوَجُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ ضِدُّهُ غَيْرُ مُمْتَنِعٍ مِنْ قَبُولِ التَّضادُدِ، وَاللَّهُ تَعالَى لَا ضِدَّ لَهُ فَيُجَادِلَهُ، وَ لَا نِدَّ فَيُعادِلَهُ، وَ ذٰلِكَ مِنْ دَلائِلِ التَّوْحِيدِ.

آرزوها او را به خود مشغول نمی‌سازند و کارها بر او وارد نمی‌گردند، به خرده‌ای، بر او خرده وارد نشود و با عیبی، عیبجویی نشود. خیر و شر را آفرید، هیچکدام از این دو، او را از جایگاهش فرونمی‌کشاند، زیرا آن‌که حالی او را بالا برد حال دیگری به زیر کشاند، و آن‌که پس از عافیت ضعیف گردد پس از ضعف بیمار می‌شود، در کنار ضدها قرار نمی‌گیرد مگر ضدهایی که همانند آنها خالص شده باشند، این ضدها آفریدهٔ اویند و او از آنها منزه است، زیراکه حالتها، آفریده اویند، سمت و سویها ساختهٔ اویند، از آنچه آفریده است، طبعش تغییر نمی‌کند و نه برای آنچه بر سر آنان می‌آورد درمانی است.

آنکه [خدای را] توصیف کرد او را تشبیه نمود، و آنکه توصیف نکرد دروغ انگاشت و هردوی اینها نادرست است. به راه تشبیه [خدا] پای مگذار که به تنگناهای درآمیختگی امور گرفتار آیی، و اگر برای او کیفیتی خاص درنظر گرفتی در آن تنگناها سیلها ترا با خود خواهند برد و اگر او را به چیزی تشبیه نمودی با هلاک‌شدگان هلاک خواهی شد. و اگر از راه درست بازگشتی حزن و اندوه تو را فرامی‌گیرد، و هلاک را درک خواهی کرد، پس وصف او آن است که وی شنواست و برای شنواییش صفتی نیست. آن‌که با او مخالفت کند او را عبادت نکرده است، و آن‌که او را منکر شود، او را نشناخته است. و آن‌که امرش را منکر شود، به او ایمان نیاورده است.

و اگر بپرسی: کِی؟ [می‌گویم] وجودش بر وقت پیشی گرفته است، و اگر گفتی «قبل» [می‌گویم] «قبل» بعد از اوست، و اگر بپرسی کجا؟ [می‌گویم] : وجود او بر مکان پیشی گرفته است و اگر بپرسی چطور؟ [می‌گویم] وصف وی بر صفت پوشیده است [به وصف نیاید] و اگر گفتی: او چیست؟ [می‌گویم] او با همهٔ اشیاء متفاوت است زیراکه او، اوست و اگر گفتی: او «هو» است، [می‌گویم] : هاء و واو [هو] سخن اویند، صفت استدلال بر وجود اوست نه صفت برای پی بردن به کیفیت او، و اگر بگویی او را حدی است، [می‌گویم] : حد برای غیر اوست، و یا بگویی هوا او را لمس می‌کند [می‌گویم] هوا ساختهٔ اوست (معنای توصیف به توصیف بازمی‌گردد، و دل از فهم آن ناتوان و فهم از درک آن و درک از نتیجه‌گیری عاجز است و برقراری ملک در قدرت اوست و نهایت آفریده به‌سوی اوست، آفریدهٔ [ناتوان] ، به‌مانند خود پناه می‌برد و نیاز، او را به خطا می‌کشاند، و جستجو او را به‌سوی ناتوانی فرومی‌کشاند و [تلاش برای] شرح او همه چیز از کفش می‌رباید و کوشش بیشتر مایه ناامیدی او می‌گردد و راه به‌سوی نتیجه‌ای قطعی مسدود است و آن‌که خواهان [پی بردن به کنه خداوند] است بی‌نتیجه بازمی‌گردد.

آیاتش به‌سوی او رهنمایند، و وجودش اثبات اوست و شناختنش توحید اوست و توحید او منزه ساختن اوست از آفریدگانش، دور است نه با مسافت، نزدیک است نه با نزدیک شدن، او راست حقیقت پروردگاری، هنگامی که پرورده‌ای نباشد، و معنی پرستیده شدن هنگامی که هیچ معبودی نباشد.

ویژگی او آن است که پروردگار است و غیر از او آفریده، تفسیر جدا بودن از آن اوست، جدا بودنی که دوری از دیگران نیست. آنچه بوسیلهٔ خیالها تصور می‌شود او برخلاف آن است. خدا نیست آن‌که به پایین بلندیها انداخته شود و پروردگار نیست آن‌که در ظرفی پیدا شود چه سقوط کرده باشد و چه سقوط نکرده باشد. او در اشیاء موجود است نه وجودی که آنها وی را دربرگیرند، و از اشیاء مشخص است نه با جدایی، که در آنها حاضر نباشد، وجودش اثبات اوست، هیچ ضدی در کنار او قرار نمی‌گیرد و هیچ همانندی با او برابری نمی‌کند، بلکه او اشیاء را ضد هم آفرید تا یکتایی فقط از آن او باشد.

چیزی با او درنمی‌آمیزد بلکه او درهم آمیزنده آمیختگان است، مرگ را با زندگی آمیخت، و خیر را با شر، زیرا امر دوگانه آفریدهٔ اوست، و ضد آن در قبول این ضدیت مخالفت نمی‌کند، و خداوند متعال را ضدی نیست تا با او مخالفت نماید، و نه همانندی تا با او برابری کند، و این از نشانه‌های توحید است.

لَيْسَ بِمُمْتَنِعٍ مَنِ امْتَنَعَ مِنْهُ، وَ لَا بِجَبَّارٍ مَنِ احْتَاجَ (إِلَيْهِ، وَ لَا بِآلِهَةٍ مَنْ عَرَفَهُ، بَلْ بِغَيْرِ عُرْفٍ، وَ بِالْعَقْلِ عُرِفَ، وَ هُوَ دَلَّ الْعَقْلَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ أَدَلُّ الدَّلِيلِ عَلَيْهِ، فَالْمُؤَدِّي بِالْمَعْرِفَةِ إِلَيْهِ، لَوْ غَنَى عَنْهُ عَارِفُوهُ لَاسْتَوَى الْخَلْقُ فِي فَقْدِهِ، فَفَقْدُهُ مَوْجُودٌ، وَجُودُهُ مَفْقُودٌ) إِذِ الْخَلْقُ مِنْهُ في حِجَاب.

فَهُوَ الْأَوَّلُ لَا أَوَّلَ لَهُ، وَالْآخِرُ لَا آخِرَ لَهُ، وَالْبَاطِنُ لَا بَاطِنَ لَهُ، بِهِ تُوصَفُ الصِّفَاتُ لَا بِهَا يُوصَفُ، وَ بِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا يُعْرَفُ، وَ بِهِ عُرِفَ الْمَكَانُ لَا بِالْمَكَانِ عُرِفَ، وَ بِهِ كَانَ الْخَلْقُ لَا بِالْخَلْقِ كَانَ.

الْأَمْكِنَةُ لَا تُكِنُّهُ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ في مَحَلٍّ دُونَ مَحَلٍّ لأَنِسَ الْمَسْكُونُ فِيهِ وَ أَوْحَشَ الخَالي مِنْهُ.

عِلَّةُ مَا صَنَعَ صُنْعُهُ وَ هُوَ لَا عِلَّةَ لَهُ، لَيْسَ لـ «كَانَ» كَوْنُهُ كَانَ وَلَكِنَّهُ كَوَّنَ الـ «كَانَ» فَكانَ، وَ إِنَّما «كانَ» حُرُوفٌ تَأْتَلِفُ وَ تَفْتَرِقُ، لَمْ يَسْبِقْهُ «قَبْلٌ» وَ لَمْ يَقْطَعْهُ «بَعْدٌ»، تَقَدَّمَ الْحَدَثَ قِدَمُهُ، وَالْعَدَمَ وُجُودُهُ، وَالصِّفَةَ ذَاتُهُ، وَالْغَايَةَ أَزَلُهُ، وَفَاتَ الْوَهْمَ نَيْلُهُ، وَالْقِدَمَ اكْتِناهُهُ، وَالْحُجُبَ احْتِجَابُهُ، ظَاهِرٌ في غَيْبٍ، غَائِبٌ في ظُهُورٍ، وَلَو إِذْ غَابَ حَجَبَتِ الْغَيْبَةُ الحِجَابَ، وَ لَوْ إِذْ ظَهَرَ وَقَعَ الإِيمانُ بِهِ اضْطِراراً.

لَيْسَ عَنِ الدَّهْرِ قِدَمُهُ، وَ لَا لِكَوْنِهِ مَوْجُوداً يُقالُ: سَبَقَ وُجُودُهُ عَدَمَهُ، وَ وُجودُهُ وَاجِبٌ، وَ سَبِيلُهُ الدَّيْمُومَةُ.

الوَحْدَةُ لَا تُوحِشُهُ، وَالخَلِيقَةُ لَا تُؤْنِسُهُ، فَلَوْ أَوْحَشَتْهُ الْوَحْدَةُ لَآنَسَهُ خَلْقُهُ، وَ لَوْ آنَسَهُ خَلْقُهُ لَأَوْحَشَهُ فَقْدُهُمْ، وَالْأُنْسُ وَالْوَحْشَةُ (خَلْقُهُ، فَكَيْفَ يَحُلُّ بِهِ مَا هُوَ أَبْدَأَهُ، أَوْ يَعُودُ مَا هُوَ أَنْشَأَهُ. الْهَمُّ لَا يُنازِعُهُ، وَالشُّغْلُ لَا يَشْغَلُهُ، وَالْأَفْكارُ لَا تُخَالِطُهُ، وَ مُنْتَهَى بَلَاغِ) الْخَلْقِ لَا يَبْلُغُهُ.

العَدَدُ لَا يُقَاسِمُهُ وَ خَلْقُهُ لَا يُمازِجُهُ. مَنْ جَعَلَ عِبادَهُ جُزْءاً مِنْهُ كَفَرَ: ﴿إِنَّ الْإِنسانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ﴾.

الْأَطْرَافُ لَا تَكْتَنِفُهُ، وَالْحُدُودُ لَا تَقْطَعُهُ؛ إِذِ الْحَدُّ لِلْمَحْدُودِ، وَالْعَدُّ لِلْمَعْدُودِ.

آن‌که از وی روی برتابد، قوی نخواهد بود، و آن‌که به او نیاز داشته باشد جبروتی ندارد و آن‌که او را شناخت او را به خدایان نیازی نیست، او با عقل شناخته شد نه با عرف، که او عقل را به‌سوی خود رهنمون است و خود روشنترین راهنمایان به‌سوی اوست. و عقل به شناختش منتهی می‌شود، و اگر عارفان به غیر از عقل مشغول گردند، مردمان در نبود آن یکسان می‌گشتند، زیراکه نبود عقل موجود است و فراوانی آن از میان رفته است. زیراکه خلق در پس پرده‌ای هستند و به آن نمی‌رسند. و اوست (خداوند) آغازی که آغاز ندارد و آخری که آخر ندارد و باطنی که باطن ندارد. صفات با او توصیف می‌شوند و او به صفات توصیف نمی‌شود، و معارف با او شناخته می‌شوند، نه او با معارف، و مکان با او شناخته می‌شود نه او با مکان، و خلق از اویند نه او از خلق.

مکانها محل سکونت او نیستند زیرا اگر در مکانی غیر از مکانهای دیگر بود آن‌جا انس می‌گرفت و مکان دیگر از او خالی و تنها می‌شد.

او علت همهٔ ساخته‌هاست و خود علتی ندارد، او «بود» ندارد، زیرا وجودش بوده است ولی «بود» را آفرید پس آنگاه بود، هماناکه «بود» حروفی است که گردهم می‌آیند و از یکدیگر جدا می‌شوند، قبلی بر او پیشی نگرفته است و بعدی او را قطع نمی‌کند. قدمت او بر حدث پیشی گرفت و وجودش بر عدم، و ذاتش بر صفت و ابدیتش بر نهایت، و ادراکش بر وهم پیشی گرفته و از آن گذشته، و درک عمیق او از قدمت گذشته. او ظاهر است در غیب و غائب است در ظهور، اگر غایب شد غیبت، پردهٔ حجاب درآویخت و اگر ظاهر شد به ناچار ایمان به او واقع می‌شود. قدمت او از دهر نیست، و به‌خاطر آن‌که موجود است چنین گفته نمی‌شود: وجودش بر عدمش پیشی گرفته و وجودش واجب است و راهش پیوستگی است.

یگانگیش مایه تنهاییش نیست و آفریده‌هایش او را از تنهایی خارج نمی‌سازند و مایهٔ انس او نمی‌شوند، اگر یگانگیش مایهٔ تنهایی او بود آفریدگانش مایهٔ انس او می‌شدند، و اگر آفریدگانش مایهٔ انس او می‌شدند نبود آنها مایه دلتنگیش می‌شد و انس و دلتنگی آفریدهٔ اویند، پس چگونه چیزی او را فراگیرد که خود آغاز کرده و یا به آنچه که خود بوجود آورده بازگردد؟ اندوه بر او چیره نمی‌شود و نگرانی در او راه ندارد، و اندیشه‌ها با او هم‌نشین نمی‌شوند و نهایتی که آفریدگانش به آن می‌رسند، به او نمی‌رسد و عدد با او مشترک نمی‌شود و آفریده‌اش با وی نمی‌آمیزد، آنکه بندگانش را جزئی از او بداند کفر ورزیده است (به‌راستی انسان بس ناسپاس آشکار است)(۱)، و حدود او را قطع نمی‌کنند زیراکه حد برای محدود است و عدد برای معدود.

۱- زخرف: ۱۵ .

لَيْسَ لِذَاتِهِ تَكْيِيفٌ، وَ لَا لِفِعْلِهِ تَكْلِيفٌ، ضَمِنَ الدَّهْرَ قِدَمُهُ، والْغَيْبَ جَوُّهُ، وَالْمَلَكُوتَ خَزَائِنُهُ، وَ مَنْ قَسَمَ جُزْءاً فَهُوَ جِبِلَّتُهُ، وَ مَنْ ضَمَّهُ الْهَواءُ فَالْهَواءُ فَضاؤُهُ.

احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْعُيُونِ، وَ أَعْمَى أَهْلَ السَّمَاءِ احْتِجابُهُ كَما أَعْمَى أَهْلَ الْأَرْضِ، لَيْسَ بِغَيْرِهِ احْتَجَبَ، وَ لَا بِسِوَاهُ اسْتَتَرَ، لَكِنَّهُ مَسْتُورٌ بِفِطْرَتِهِ، مَحْجُوبٌ بِقُدْرَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي كُلَّ شَيْءٍ يَرَى، وَ يُرِي آياتِهِ وَ لا يُرَى، لَا تَرَاهُ الْعُيُونُ، وَ لَا تُقابِلُهُ الظُّنُونُ، عَدَا قَدْرُهُ الظَّنِّيَّةَ، وزَهَا نُورُهُ العَيْنِيَّةَ، فَمَنَعَ الطَّالِبَ الطَّلَبُ، وَ حَمَى الوُرُودَ الانْقِطاعُ، وَالإِدْراكَ الامْتِناعُ، وَ مَارَسَ الْفِطْنَةَ العَظَمَةُ، والخِلْقَةَ الجِسْمُ، وَ حالَ الْجَمالُ مِنَ الْـحالِ، وَارْتـادَ الطَّلَبُ في المُرتَادِ.

قُرْبُهُ كَرَامَةٌ، وَ بُعْدُهُ إِهانَةٌ، قَدَّرَ كَوْنَ الوُصُولِ لِذَوِي (الْأَلْبابِ وَالْعُقُولِ.

لا يُحاوِزُهُ اخْتِبارٌ، وَ لا تَجُوزُهُ أَخْبارٌ، وَ لَا يُمَثِّلُهُ تَدْبِيرٌ، وَ لَا يُخَالِطُهُ تَقْدِيرٌ، وَ لَا تَنالُهُ الحَوَاسُّ، وَ لا يَبْلغُهُ القِيَاسُ، وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ. لا تُخَيِّلُهُ «في»، وَ لا تُوَقِّتُهُ «إِذْ») وَ لَـا يُؤَامِرُهُ «لِمَ».

قُرْبُهُ قُدْرَةٌ، وَ بُعْدُهُ عظَمَةٌ، وَ نُزُولُهُ إِلَى الشَّيْء إِقْبالُهُ عَلَيْهِ، وَ إِتْيانُهُ إِيَّاهُ إِيصالُهُ مـا يُرِيدُهُ إِلَيْهِ، يَتَجَلَّى وَ لا يَنْجَلِي، وَ يَبْدُو وَ لَا يَتَخَلَّى، عُلُوُّهُ مِنْ غَيْرِ نَزُولٍ، وَ مَجِيئُهُ مِنْ غَيْرِ تَنَقُّلٍ، لَا تُواجِهُهُ جِهَةٌ؛ إِذْ لَا جِهَةَ لَهُ، وَ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ. يُوجِدُ الْمَفْقُودَ وَ يُفْقِدُ الْمَوْجُودَ، لَـا تَجْتَمِعُ لِتَحَيُّزِهِ الصِّفَاتُ.

ظَاهِرٌ فِي غَيْبٍ، غَائِبٌ فِي ظُهُورٍ، هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ بِذَلِكَ امْتِنَاعاً عَلَى الْـخَلْقِ أَنْ يُشَبِّهُوهُ لانْتِفائِهِ عَنْهُمْ أَنْ يُكَوِّنُوهُ.

حَدَثُ كُلِّ حَادِثٍ دَلِيلٌ عَلَيهِ، وَ مُشِيرٌ بِالرُّبُوبِيَّةِ إِلَيْهِ، فَإِقْرارُ الحادِثِ بِالْمُحْدَثِ دَلِيلٌ عَلَى الْمُحْدِثِ، وَهُوَ سُبْحَانَهُ بِخلافِهِما، فَرْدٌ لَا يَقْبَلُ الْقَرِينَ، قَدِيمٌ لَا يَلْحَقُهُ وَصْفُ حَدَثٍ؛ إِذِ الْحَادِثُ مُقِرٌّ بِحَدَثِهِ، وَ حَدَثُهُ مُقِرٌّ بِالْقِدَمِ، الَّذِي هُوَ صِفَةُ الْمُحْدِثِ.

برای ذات او نوعی نیست [ذات او با هیچ نوعی مشخص نمی‌شود] و برای فعلش دشواری نیست، قدمت او زمان را شامل می‌شود، و جو او غیب را، و خزانه‌هایش ملکوت را. و آن‌که جزئی را قدری داد هموست که شکوهمند است. و آن را که هوا شامل شود، هوا جو او خواهد بود.

از عقلها پنهان شد همانگونه که از دیدگان پنهان شد، و این پنهانیش آسمانیان را کور نمود همانگونه که زمینیان را، او با غیر خود در پس پرده نرفت و بوسیلهٔ غیر از خود پنهان نگشت، بلکه به فطرت خود پنهان است و با قدرت خویش محجوب است پس او همه چیز را می‌بیند، نشانه‌هایش را می‌بیند و دیده نمی‌شود، دیدگان او را نمی‌بینند و گمانها او را درک نمی‌کنند، او از حدس و گمان برتر است، نورش عینیت را درخشش بخشیده است. طلب، طالب را مانع شده و قطع جریان مایهٔ حفظ چشمه‌ها گردیده است، و دشواریش مانع درک او شد و عظمت، زیرکی را به کار گرفت و جسم خلقت را، و زیبایی از وضعیتی به وضعیتی دیگر تغییر نمود، و خواستن در خواستار وارد شد. نزدیکی به او بزرگی است و دوری از او کوچکی، رسیدن [به خود] را برای اصحاب عقلها و خردها مقدر فرمود هیچ آزمایشی از او نمی‌گذرد، و اقوال به او نمی‌رسند، و هیچ تدبیر او را نمایان نمی‌سازد و هیچ تقدیری با او درنمی‌آمیزد، و حواس او را درک نمی‌کنند، و هیچ اندازه‌ای به او نمی‌رسد، با مردمان، قیاس نمی‌شود، «در» [قید مکان] او را به تصور نمی‌آورد. و قید زمان او را در وقت نمی‌آورد. و «چرا» او را به چالش نمی‌کشد.

قرب او قدرت است و دوری او بزرگی است، و نزولش به سمت چیزی توجه او به آن است و آمدنش برای او رسیدن به آن چیز است که می‌خواهد، ظاهر می‌شود و از میان نمی‌رود، و آشکار می‌شود و ترک نمی‌کند. بالا بودنش فرود ندارد، آمدنش جابجایی ندارد، هیچ سمتی در مقابلش قرار نمی‌گیرد زیرا سویی ندارد. و به خواب فرو نمی‌رود، گم گشته را می‌یابد و یافته را گم می‌کند، صفات به سود او گرد نمی‌آیند، آشکار در پنهان و پنهان در آشکار است، او ظاهر است و باطن، به همین سبب برای خلق دشوار است که به چیزی مانندش سازند زیرا او از آنان دور است و نمی‌توانند او را بوجود آورند.

وقوع هر پدیده‌ای به او رهنماست، و به پروردگاری او اشارت دارد. پس اعتراف بوجود آورنده بر بوجود آمده دلیلی بر بوجود آورنده است. و خداوند سبحان برخلاف این دوست، یکتاست که همانندی نمی‌پذیرد، قدیم است و هیچ وصف جدیدی به او نمی‌رسد آنگاه که حادث به حدث بودنش اعتراف کند، و حدث او به قدیم بودن گویاست، و این صفت حادث‌کننده است.

نَصِيبُ الإيمانِ الإِفْكارُ مِنْهُ، الإيمانُ بِهِ مَوْجُودٌ وُجُودَ إِيمانٍ لَا وُجُودَ عِيانٍ، فَعَلى التَّسْلِيمِ عِنْدَ اعْتِلاجِ الْخَواطِرِ بِالْوَسَاوِسِ فِي الْقُلُوبِ ثَبَتَ قَدَمُ التَّوْحِيدِ. لَا تُحِلْ عَلَى التَّشْبِيهِ الَّذِي يَرْمُقُهُ فَهْمُكَ، واعْتَمِدْ عَلَى دَلِيلِ نَظَرِ عَقْلٍ صَافٍ، أَمَدَّتْهُ الْأَنْوارُ الإِلهِيَّةُ بلَطائِفِ فِكْرٍ صَحِيحٍ نَتَجَ لَهُ حَقِيقَةُ الْمَعْرِفَةِ، كَيْفَ؟ وَ قَدْ وَرَدَتِ الْكُتُبُ النَّاطِقَةُ وَالرُّسُلُ (الصَّادقَةُ بِذَلِكَ. فَارْتَعْ فِي رِياضِ الإِصَابَةِ وَالتَّسْدِيدِ، وَقِفْ بِصِدْقِ الدَّلِيلِ النَّظَرِيِّ عَلَى مِنْهَاجِ الْعَدْلِ وَالتَّوْحِيدِ فِيهِ ثُمَّ لِلَّهِ رِضَاهُ)، وَالشِّرْكُ مُوجِبٌ لِسَخَطِهِ، قَضَى وَ ما قَضَى أَمْضَى؛ ﴿لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسابُ﴾.

أَشْكُرُهُ عَلَى النَّعْماءِ، وَ أَسْتَزِيدُهُ مِنَ الْعَطاءِ، فَأَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَعْرِفَتُهُ، وَ أَصْلُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ نِظَامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ التَّحْدِيدِ عَنْهُ؛ لِشَهادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مَخْلُوقٌ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقاً لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ، الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ هُوَ الْقَدِيمُ فِي الأَزَلِ، فَلَيْسَ لِلَّهِ عَبْدٌ مَنْ نَعَتَ ذَاتَهُ، وَ لَا إِيَّاهُ وَحَّدَ مَنِ اكْتَنَهَهُ، وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصابَ مَنْ مَثَّلَهُ، وَ لَا بِهِ صَدَّقَ مَنْ نَهَّاهُ، وَ لَا صَمَدَ صَمْدَهُ مَن أَشَارَ إِلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الحَواسِّ، وَ لا إِيَّاهُ عَنى مَنْ شَبَّهَهُ، وَ لا لَهُ عَرَفَ مَنْ بَعَّضَهُ، وَ لَا إِيَّاهُ أَرادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ.

كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ. بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ، وَ بِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ، وَ بِالْفِطَرِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ. خَلْقُهُ تَعالَى الْخَلْقَ حِجابٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ، و مُبايَنَتُهُ إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ لِبَيْنِهِمْ، وَابْتِداؤُهُ لَهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا ابْتِداءَ لَهُ؛ لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدٍ عَن ابْتِداءِ مِثْلِهِ، فَأَسْماؤُهُ تَعالَى تَعْبِيرٌ، وَ أَفْعَالُهُ تَعْمِيمٌ.

بهرهٔ ایمان از او اندیشیدن به اوست، ایمان از او موجود است و این وجود وجود باور است نه وجود آشکار، پس بواسطه هجوم اندیشه‌ها به ذهنها در دلها پای توحید مستحکم می‌گردد. به تشبیهی روی میار که فهم تو آن را می‌بیند بلکه بر راهنمایی رأی عقلی پاک، تکیه کن، عقلی که نورهای الهی با افکار صحیح و لطیف، حقیقت معرفت را برایش فراهم آورده است، چگونه؟ کتابهای گویا و پیامبران راست‌گفتار آن را آورده‌اند، پس از باغهای درستی و راستی بهره‌مند شو، و به‌راستی دلیل در راه روشن عدل و توحید آن بمان که رضایت خداوند در آن است و شرک مایهٔ غضب اوست. امور را مقدر فرموده و آنچه مقدر فرموده، انجام داده است. (و خداوند حکم می‌کند و هیچکس را یارای جلوگیری از حکم او نیست او سریع‌الحساب است)[1].

او را به‌خاطر نعمتهایش سپاس می‌گویم و از او می‌خواهم که نعمتش را بر من افزون کند، پس اولین عبادت خداوند سبحان شناخت اوست، و اصل شناخت او توحید است و نظام توحیدش رد هرگونه حد و مرزی برای اوست. به گواهی عقلها هر محدودی مخلوق است و به گواه مخلوقها هر مخلوقی، خالقی دارد که مخلوق نیست، آنکه حدوث ندارد در ازل، قدیم بوده است، برای خداوند بنده‌ای نیست که ذاتش را توصیف نماید، و آنکس که برای او کنهی قائل شود او را توحید ننموده، و آنکه او را به چیزی مانند کند پی به حقیقت او نبرده است، و راست نگفته آنکه برای او نهایتی قرار داده، و نه آنکس که او را به یکی از حواس نشان دهد او را قصد کرده است. و کسی که او را به چیزی تشبیه نموده او را مشخص نکرده است، و کسی که او را به اجزائی تقسیم نموده او را نشناخته است. و آنکه او را تصور کند وی را اراده نکرده است.

هر شناخته شده‌ای ساخته شده است، و هر قائم به غیرخودی معلول است، بواسطه صنع خداوند است که به او استدلال می‌شود، و شناختش با عقلها به باور می‌آید، و بوسیله فطرتهای سلیم حجتش ثابت می‌شود، آفرینش مخلوقات توسط او حجابی است میان او و آنها، و تفاوت او با خلق دوری او از آنها است. و ابتدا بودنش برای آنها دلیلی است که او را ابتدایی نیست، و این به‌خاطر ناتوانی هر آغازگری از آغاز کردن به مانند اوست، اسماء متعالی او روشن است و افعالش فراگیر.

۱- رعد: ۴۱.

قَدْ جَهِلَ اللّٰهَ مَنْ حَدَّهُ، وَ قَدْ تَعَدّاهُ مَن اشْتَمَلَهُ، وَ قَدْ أَخْطَأَهُ مَنِ اكْتَنَهَهُ، (وَ مَنْ قَالَ فِيهِ: «لِمَ»؟ فَقَدْ عَلَّلَهُ، وَ مَنْ قَالَ فِيهِ: «مَتَى»؟ فَقَدْ وَقَّتَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «فِيمَ»؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَن قَالَ: «إِلَى» فَقَدْ نَهَّاهُ، وَ مَنْ قَالَ: «حَتَّى» فَقَدْ غَيَّاهُ، وَ مَن غَيَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَ مَن جَزَّأَهُ فَقَدْ أَلْحَدَ فِيهِ. لَا يَتَغَيَّرُ اللّٰهُ تَعالَى بِتَغايرِ الْمَخْلُوقِ، وَ لَا يَتَحَدَّدُ بِتَحَدُّدِ الْمَحْدُودِ.

وَاحِدٌ بِلا تَأْوِيلِ عَدَدٍ، ظَاهِرٌ لَا بِتَأْوِيلِ مُبَاشَرَةٍ، مُتَجَلٍّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيَةٍ، بَاطِنٌ لَا بِمُزَايَلَةٍ، مُبَايِنٌ لَا بِمَسافَةٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَاةٍ، لَطِيفٌ لَا بِتَجْسِيمٍ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ، فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرارٍ، مُقَدِّرٌ لَا بِفِكْرَةٍ، مُدَبِّرٌ لَا بِحَرَكَةٍ، مُرِيدٌ لَا بِعَزِيمَةٍ، ساءٍ لَا بِهِمَّةٍ، سَمِيعٌ لَا بِآلَةٍ، بَصِيرٌ لَا بِأَداةٍ.

لَا تَصْحَبُهُ الأَوْقَاتُ، وَ لَا تَضُمُّهُ) الأَمَاكِنُ وَ لَا يَأْخُذُهُ السُّبَاتُ، (وَ لَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ، وَ لَا تُفِيدُهُ الأَدواتُ)، وَ لَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَاتُ وَالسَّكَنَاتُ. سَبَقَ الأَوْقاتَ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وُجُودُهُ، وَالابْتِداءَ أَزَلُهُ. بِخَلْقِهِ الأَشْباهَ عُلِمَ أَنْ لَا شِبْهَ لَهُ، وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَواهِرَ عُلِمَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ، وَ بِمُضادَّتِهِ لِلْأَشْياءِ عُلِمَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَ بِمُقارَنَتِهِ بَيْنَ الأَشْيَاءِ عُلِمَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ. ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالصِّرَّ بِالْحَرُورِ، مُؤَلِّفٌ بَيْنَ مُتَعاقِباتِها، مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدانِياتِها، بِتَفْرِيقِها دُلَّ عَلى مُفَرِّقِها، وَ بِتَأْلِيفِها عَلَى مُؤَلِّفِها؛ قَالَ اللّٰهُ تَعالَى فِي مُحْكَمِ كِتابِهِ: ﴿ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَينِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾.

آنکه برای خداوند حد و مرزی نهاده او را نمی‌شناسد. آنکه او را شامل اجزایی دانسته از او گذشته و آنکه برای او کنهی درنظر گرفته به خطا رفته است و آنکه دربارهٔ او می‌گوید چرا؟ برای او علتی ساخته و آنکه می‌گوید کی؟ او را در بند زمان آورده و آنکه می‌گوید در چه چیز؟ او را درضمن چیزی قرار داده و آنکه می‌گوید «تا» پایانی برای او قرار داده و آنکه می‌گوید «حتی» غایتی برای او قرار داده و آنکه چنین کند او را به اجزایی تقسیم نموده و آنکه چنین کند کافر است. خداوند متعال با تغییر مخلوق، تغییر نمی‌کند و با محدودیت مخلوق محدود نمی‌شود.

او یکی است بدون نیاز به تفسیر عدد و ظاهر است بدون تأویل مستقیم، او آشکار است اما نه برای دیده شدن، باطن است امّا نه با جدا شدن، دور است اما نه با مسافت، نزدیک است اما نه با قرب ظاهری، مهربان است بدون آنکه در جسمی باشد، او موجود است اما نه از عدم، او انجام‌دهندهٔ امور است اما نه از سر ناچاری، او قدر هرچیز را مشخص می‌کند اما نه به اندیشه. او تدبیرگر است اما نه با حرکت، صاحب اراده است بدون هیچ کوششی، خداوند می‌خواهد اما بدون میل و اراده، او شنواست اما نه با ابزاری، و بیناست نه با وسیله‌ای.

زمانها او را همراهی نمی‌کنند و مکانها او را دربرنمی‌گیرند و به خواب فرو نمی‌رود، و صفات او را محدود نمی‌کند و ابزار به کار او نمی‌آیند، پویایی و ایستایی شامل او نمی‌شوند وجودش بر زمان پیشی گرفته است و وجودش بر عدم، و ازلش بر آغاز، او همانندها را آفرید و به آنها دانسته شد که او را همانندی نیست. و با آشکار ساختن ماهیتها دانسته شد که او ماهیت ندارد. و با ضد بودنش نسبت به اشیاء دانسته شد که او ضد ندارد و با مقایسهٔ او با اشیاء دانسته شد همانندی ندارد، ظلمت را ضد نور آفرید، وگرما را ضد سرما، آنها را به توالی از پس یکدیگر می‌آورد و در عین حال آنها را از هم جدا می‌سازد، با این جدا ساختن راه را به‌سوی جداکننده نشان داده شده است و با نزدیک ساختن آنها راه را به‌سوی نزدیک‌کننده نشان داده شده است، خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: و از هر چیز جفتی آفریدیم شاید که به یاد آورید.[1]

۱ـ ذاریات: ۴۹.

فَرَّقَ بَيْنَ «قَبْلَ» وَ «بَعْدَ» لِيُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَ لَا بَعْدَ، شاهِدَةً بِغَرائِزِها أَنْ (لا غَرِيزَةَ لِمُغَرِّزِها، دالَّةٌ بِتَفاوُتِها أَنْ لَا تَفاوُتَ) لِمُفَوِّتِها، مُخْبِرَةٌ (بِتَوْقِيتِها أَنْ لا وَقْتَ لِمُوَقِّتِها، حَجَبَ بَعْضَها عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لا حِجَابَ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ.

لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْبُوبَ، وَ حَقِيقَةُ الإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا مَأْلُوهَ، وَ مَعْنَى الْعَالِمِ إِذْ لَا مَعْلُومَ، وَ مَعْنَى الْخَالِقِ إِذْ لَا مَخْلُوقَ، وَ تَأْوِيلُ السَّمْعِ إِذْ لا مَسْمُوعَ.

لَيْسَ مُنْذُ خَلَقَ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ، وَ لا مِنْ حَيْثُ أَحْدَثَ اسْتَفَادَ مَعْنَى الْمُحْدِثِ، لَا يُنْبِئُهُ «مُنْذُ»، وَ لَا يُدْنِيهِ «قَدْ»، وَ لَا تَحْجُبُهُ «لَعَلَّ»، وَ لَا تُوَقِّتُهُ «مَتى»، وَ لَا تَشْتَمِلُهُ «حِينَ»، وَ لَا تُقَارِنُهُ «مَعَ»، إِنَّما تَحُدُّ الْأَدَواتُ أَنْفُسَها، وَ تُشِيرُ الْآلاتُ إِلَى نَظائِرِهَا، الأَشْباهُ) تُوجَدُ مَعالِمُها، مَنَعَها الْقِدَمُ، وَ حَمَتْهَا الأَزَلِيَّةُ عَنْ تَوَهُّمِ حَقِيقَةِ الرُّبُوبِيَّةِ، فَلَوْلَا أَنَّ الْكَلِمَةَ افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَى مُفَرِّقِهَا، وَ تَبايَنَتْ فَأَعْرَبَتْ عَن مُبايِنِها، لَمَا تَجَلَّى صَانِعُها لِلْعُقُولِ، وَ بِها احْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَةِ، وَ إِلَيْها يُحارُ تَحاكُمُ الأَوْهامِ، وَ بِها ارْتَبَطَ الدَّلِيلُ بِالْمَعْقُولِ.

لَا إِيمانَ إِلَّا بِتَصْدِيقٍ، وَ لَا تَصْدِيقَ إِلَّا بِإِقْرارٍ، وَ لَا دِينَ وَ إِيمانَ وَ إِقْرارَ إِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَةٍ، وَ لا مَعْرِفَةَ إِلَّا بَعْدَ إِخْلاصٍ، وَ لا إِخْلاصَ مَعَ تَشْبِيهٍ، وَ لا نَفْيَ مَعَ إِثْباتِ الصِّفاتِ الشَّبِيهَةِ، كُلُّ ما فِي الْعالَمِ مِنْ أَثَرٍ غَيْرُ مَوْجُودٍ في صانِعِهِ، وَ كُلُّ ما أَمْكَنَ فِيهِ مُسْتَحِيلٌ في خالِقِهِ.

قبل و بعد را از هم جدا ساخته، تا دانسته شود نه قبلی دارد نه بعدی، مخلوقات وی با غریزه‌هایشان نشان می‌دهند که او را غریزه‌ای نیست، و با اختلافشان نشان دادند که او اختلاف ندارد، و با زمانبندی خود نشان می‌دهند که او به زمان محدود نمی‌شود، او آنها را از یکدیگر پوشاند تا دانسته شود حجابی میان آنها و او نیست.

معنای پروردگاری از آن اوست آن‌گاه که پرورده‌ای نباشد، و حقیقت معبود بودنش آن‌گاه که معبودی جز او نباشد و معنای داننده از آن اوست آن‌گاه که دانسته‌ای نباشد و معنای خالق از آن اوست آن‌گاه که مخلوقی نباشد و شرح معنای شنیدن آن‌گاه که شنیده‌ای نباشد.

از آن زمان که آفرید، معنای خالق نیافت، و نه هنگامی که بوجود آورد از معنای بوجود آورنده استفاده برد، «از» او را دور نمی‌کند و «قد» [حرفی که در زبان عربی دلالت بر گذشته دارد] او را نزدیک نمی‌کند، «شاید» مانع او نمی‌شود و «کی» او را در بند زمان نمی‌آورد، و «هنگام» او را شامل نمی‌شود، و «با» او را مقایسه نمی‌کند، بلکه این وسیله‌ها خود را محدود می‌سازند، و به اموری مانند خود اشاره می‌کنند، نشانه‌های همانندها بوجود می‌آیند، و قدمت مانع آنها شد و ازلیت آنها را از تصور حقیقت پروردگار محفوظ دانست، پس اگر نبود تقسیم کلمه و دلالت آن بر تقسیم‌کنندهٔ خود و جدا شدن کلمات از یکدیگر، و اگر کلمات جداکنندهٔ خود را شرح نمی‌دادند، سازندهٔ آنها بر خردها آشکار نمی‌شد و باکلمات از دیدارها ناپدید نمی‌گشت، و داوری خیالها بدانها حیران نمی‌شد و بوسیلهٔ آنها دلیل با معقول مرتبط نمی‌گشت.

ایمانی در میان نیست مگر با راست پنداشتن، و راستی پنداشته نمی‌شود مگر بوسیله اقرار، و هیچ دین و ایمان و اقراری نخواهد بود مگر پس از شناخت، و شناخت حاصل نمی‌شود مگر پس از اخلاص، و اخلاصی با تشبیه نخواهد بود، و نفی درکار نخواهد بود با اثبات صفات همانندی، هر اثری در جهان در سازندهٔ آن موجود نیست، و هر آنچه ممکن است در خالقش، غیرممکن است.

لَوْ حُدَّ لَهُ وَراءٌ لَحُدَّ لَهُ أَمامٌ، وَ لَوِ الْتُمِسَ لَهُ التَّمامُ لَلَزِمَهُ النُّقْصانُ، وَ كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الْأَزَلَ مَنْ لا يَمْتَنِعُ مِنَ الحَدَثِ؟ أَمْ كَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْياءَ مَنْ لا يَمْتَنِعُ مِنَ الإِنْشاءِ؟

لا تَجْرِي (عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ، وَ كَيْفَ يَجْرِي) عَلَيْهِ ما هُوَ أَجْراهُ؟ أَوْ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ ابتِداهُ؟ إِذاً لَتَفاوَتَتْ دَلالَتُهُ، وَ لامْتَنَعَ مِنَ الْأَزَلِ مَعْناهُ، وَ لَمَا كانَ البارِئُ غَيْرَ المَبْرُوءِ، وَ لَوْ تَعَلَّقَتْ بِهِ المَعاني لَقامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ، وَ لَتَحَوَّلَ عَنْ كَوْنِهِ دالّاً إِلَى كَوْنِهِ مَدْلُولاً عَلَيْهِ، لَيْسَ فِي مَجالِ القَوْلِ عَنْهُ حُجَّةٌ، وَ لا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوابٌ. لا إِلهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، كَلِماتُ الفَرَجِ.

تَمَّتِ الخُطْبَةُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ العالَمِينَ.

اگر برای او عقبی درنظر آید، جلویی هم برای او درنظر می‌آید، و اگر برای او تمامی خواسته شود لازمه‌اش نقصان او خواهد بود، چگونه کسی شایستهٔ ازل باشد و حدوث برای او ممکن باشد؟ و یا چگونه اشیاء را بوجود آورد آنکه بوجود آمدن برای او غیرممکن نباشد؟

حرکت و ایستایی بر او جاری نمی‌شود و چگونه بر او جاری شود آنچه خود جاری ساخته است؟ و یا آنچه خود آغازکرده در او بازگردد؟ اگر چنین بود، دلالتش فرق می‌کرد، و معنایش از ازل غیرممکن می‌نمود، و شفادهنده غیر از شفاگیرنده نبود، و اگر معناها به او می‌آویختند، در او نشانهٔ ساخته شده پدیدار می‌گشت، و از دال به مدلول تغییر می‌یافت. در زمینه سخن دربارهٔ امر حجتی نیست و برای پرسش نیز دربارهٔ او جوابی نیست، خداوندی نیست مگر خدای حلیم بخشاینده اینها واژگان گشایشند.

خطبه پایان یافت و سپاس خدای جهانیان

«الخضر والإمام الحسن عليه‌السلام»

قِيلَ: أَقْبَلَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السّلام ذاتَ يَوْمٍ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ سَلْمانُ الفارسيُّ، وَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ مُتَّكِئٌ عَلَى يَدِ سَلْمانَ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ فَجَلَسَ، فَأَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْوَجْهِ وَاللِّباسِ فَسلَّمَ عَلَى أَميرِالْمُؤْمِنينَ وَ جَلَسَ، ثُمَّ قالَ: يَا أَميرَالْمُؤْمِنينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثِ مَسائِلَ.

فَقالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السّلام: سَلْ عَمَّا بَدا لَكَ.

قالَ: أَخْبِرْني عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ، وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسَى، وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الأَعْمامَ وَالأَخْوالَ؟

فَالْتَفَتَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السّلام إِلَى الْحَسَنِ عليه‌السّلام وَ قالَ: أَنْبِئْهُ يا أَبا مُحمَّدٍ.

فَقالَ الْحَسَنُ عليه‌السّلام لِلرَّجُلِ: أَمَّا ما ذَكَرْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ إِذا نامَ أَيْنَ تَذهَبُ رُوحُهُ؟ فَإِنَّ الرُّوحَ مُعَلَّقَةٌ بِالرِّيحِ، وَالرِّيحِ، مُعَلَّقَةٌ بِالْهَواءِ إِلَى وَقْتٍ تَتَحَرَّكُ رُوحُ صاحِبِها، [فَإِذا أَذِنَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ بِرَدِّ تِلْكَ الرُّوحِ عَلَى صاحِبِها] جَذَبَتْ تِلْكَ الرُّوحُ الرِّيحَ، وَ جَذَبَتِ الرِّيحُ الْهَواءَ، فَأُسْكِنَتْ في بَدَنِ صَاحِبِها. وَ إِذا لَمْ يَأْذَنِ اللّهُ جَلَّ اسْمُهُ بِرَدِّ تِلكَ الرُّوحِ عَلَى ذَلكَ الْبَدَنِ جَذَبَتِ الْهَواءُ الرِّيحَ، وَ جَذَبَتِ الرِّيحُ الرُّوحَ فَلَم تُرَدَّ إِلَى صَاحِبِها إِلى يَومِ القِيامَةِ حِينَ يُبْعَثُ.

وَ أَمّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمرِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسَى؟ فَإِنَّ قَلْبَ الْإِنسانِ في حُقٍّ، وَ عَلَى الْحُقِّ طَبَقٌ، فَإِذا صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحمّدٍ صَلاةً تَامَّةً انْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَن ذَلكَ الحُقِّ، وَ أَضاءَ القَلْبُ، وَ ذَكَرَ الرَّجُلُ ما نَسِيَ، فَإِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحمَّدٍ وَانْتَقَصَ مِنَ الصَّلاةِ عَلَيْهِمْ أَوْ أَغْضَى عَلَى بَعْضِها انْطَبَقَ ذَلِكَ الْحُقُّ فَأَظْلَمَ القَلْبُ وَ نَسِيَ الرَّجُلُ مَا يَذْكُرهُ.

وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ المَوْلُودِ كَيْفَ يُشْبِهُ الأَعْمامَ وَالأَخْوالَ؟ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ فَجامَعَهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ، وَ عُرُوقٍ هَادِئَةٍ وَ بَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ، اسْتَمْسَكَتِ النُّطْفَةُ فِي جَوْفِ الرَّحِمِ فَخَرَجَ الوَلَدُ يُشْبِهُ أَباهُ وَ أُمَّهُ، وَ إِنْ هُوَ أَتَى إِلَى زَوْجَتِهِ بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ، وَ عُرُوقٍ غَيْرِ هَادِئَةٍ، وَ بَدَنٍ مُضْطَرِبٍ، اضْطَرَبَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ حَتَّى وَقَعَتْ فِي حالِ اضْطِرابِهَا عَلَى بَعْضِ تِلْكَ العُرُوقِ؛ إِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ (الأَعْمامِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَعْمامَهُ، وَ إِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ) الْأَخْوالِ أَشْبَهَ الوَلَدُ أَخْوَالَهُ.

خضر و امام حسن علیه‌السلام

روایت شده است، روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌همراه امام حسن علیه‌السلام و سلمان فارسی وارد شدند. امیرالمؤمنین بر دست سلمان فارسی تکیه داشت وی وارد مسجدالحرام شده، در آنجا نشست مردی خوش‌روی و خوش‌لباس رو به امام کرده به وی سلام نمود و نشست، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین در مورد سه مسأله از شما سئوال دارم.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: هر آنچه می‌خواهی بپرس، گفت: در مورد مردی مرا خبر ده که اگر خوابید روحش به کجا می‌رود. و چگونه به یاد می‌آورد و فراموش می‌کند و چگونه فرزندش یا به عموها و ا به دایی‌هایش شبیه می‌شود؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام رو به امام حسن نموده فرمود: یا ابامحمّد او را باخبر ساز. پس امام حسن علیه‌السلام به مرد فرمود: در مورد مردی که گفتی می‌خوابد روحش به کجا می‌رود، بدان که روح به باد آویزان است و باد به هوا، تا آن هنگام که روح صاحبش به حرکت درآید، اگر خداوند عزوجل به بازگشت آن روح به صاحبش اذن دهد، آن روح باد را جذب می‌کند و باد هوا را جذب کرده [روح] را در بدن صاحبش ساکن می‌سازد و اگر خداوند اذن به بازگشت روح به بدن نفرماید هوا باد را جذب می‌کند و باد، روح را، پس روح به صاحبش بازگردانده نمی‌شود تا روز قیامت که مبعوث گردد.

و اما گفتی چگونه مرد به یاد می‌آورد و فراموش می‌کند قلب انسان در ظرفی قرار دارد، و بر آن ظرف درپوشی است، اگر بر محمّد و آل محمّد صلوات کامل فرستد آن درپوش از روی آن ظرف برداشته می‌شود و قلب نورانی می‌شود، و مرد آن‌چه فراموش کرده به یاد می‌آورد، و اگر بر محمّد و آل محمّد درود نفرستد و یا از صلوات بر آنان بکاهد یا از بخشی از آن چشم‌پوشی کند، آن درپوش بر روی ظرف قرار گرفته و قلب را تاریک می‌سازد و مرد آنچه را به‌خاطر می‌آورده، فراموش می‌کند.

و اما دربارهٔ فرزند که چگونه به عموها یا دایی‌هایش شبیه می‌شود؟ اگر مرد با قلبی بی‌اضطراب و اعصابی آرام و جسمی بدون اضطراب با همسر خویش هم‌بستر گردد نطفه به داخل رحم چنگ می‌زند، پس فرزند شبیه پدر و مادرش می‌شود و اگر با قلبی مشوش و اعصابی ناآرام و جسمی مضطرب با همسرش هم‌بستر شود آن نطفه نیز مضطرب خواهد بود تا آن‌که در همان حال اضطراب بر یکی از آن رگها افتد، اگر بر رگی از رگهای عموهایش افتد فرزند شبیه عموهایش خواهد بود و اگر بر رگی از رگهای دایی‌هایش افتد فرزند شبیه دایی خواهد بود.

فَقالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِله إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُـحَمَّداً عَـبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِها وَ أُقِرُّ بِها، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِها وَ أُقِرُّ بِها ـ وَ أَوْمَأَ إِلَى الحَسَنِ عليه‌السّلام ـ وَ أَشْهدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِها وَ أُقِرُّ بِها، وَ أَشارَ إِلَى الْحُسَينِ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ، وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ القَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ، وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ ابنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى مُوسَى بنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بنِ مُوسَى أَنَّهُ القَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى، وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ ابنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ القَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ القَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ القَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَينِ، لَا يُسَمَّى وَ لَا يُكَنَّى، حَتَّى يُظْهِرَ اللّٰهُ أَمْرَهُ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسطاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، وَالسَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى.

فَقالَ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ لِلْحَسَنِ عليه‌السّلام: اِتَّبِعْهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَانْظُرْ أَيْنَ يَقْصِدُ؟ فَخَرَجَ فِي أَثَرِهِ فَما كانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجَ المَسْجِدِ ـ [قال عليه‌السلام]: حَتَّى مَا أَدْرِي أَيْنَ أَخَذَ مِنَ الأَرْضِ ـ فَرَجَعَ إِلَى أميرالمؤمنين عليه‌السّلام فَأَخْبَرَهُ، فَقالَ: يَا أَبامُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟

قَالَ: لَا، اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ أَعْلَمُ.

قَالَ: هُوَ الخَضِرُ عليه‌السّلام.

تَمَّ الْخَبَرُ وَالْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

سپس مرد گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز پروردگار یکتا نیست که او را شریکی نیست و شهادت می‌دهم که محمّد بنده و پیامبر اوست و همچنان به آن شهادت می‌دهم و به آن اعتراف می‌کنم، و شهادت می‌دهم که تو وصی پیامبر خدایی و قائم به حجت‌اش و تا زنده‌ام به آن شهادت می‌دهم و بدان اعتراف می‌کنم. سپس به امام حسن علیه السلام اشاره نمود و گفت: و شهادت می‌دهم تو وصی پیامبری و قائم بر حقش و تا زنده‌ام بدان گواهی می‌دهم و اعتراف می‌کنم. و سپس رو به امام حسین علیه السلام نموده گفت که وی قائم به امر امام حسن است و شهادت می‌دهم که علی بن حسین قائم به امر حسین است و شهادت می‌دهم محمّد بن علی قائم به امر علی و شهادت می‌دهم که جعفر بن محمّد قائم به امر محمّد است و شهادت می‌دهم موسی بن جعفر قائم به امر جعفر است و شهادت می‌دهم علی بن موسی قائم به امر موسی است و شهادت می‌دهم محمّد بن علی قائم به امر علی و شهادت می‌دهم علی بن محمّد قائم به امر محمّد است و شهادت می‌دهم حسن بن علی قائم به امر علی است و شهادت می‌دهم که مردی از فرزندان حسن، به‌نام و لقبی خوانده نمی‌شود، تا خداوند امرش را ظاهر سازد، پس زمین را پر از عدل و قسط سازد همانطور که پر از ظلم و ستم می‌شود، و سلام بر تو ای امیرمؤمنان و رحمت‌الله و برکاته سپس برخاست و بگذشت.

امیرالمؤمنین به امام حسن فرمود: ای ابامحمّد بدنبال آن مرد برو و ببین به کجا می‌رود؟ پس [امام حسن] بدنبال او رفت، و به محض آن که پای خارج از مسجد نهاد، امام حسن علیه السلام فرمود: نمی‌دانم به کدام سوی رفت، سپس به‌سوی امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و برای او [آنچه دیده بود] شرح داد، امام فرمود ای ابامحمّد آیا او را شناختی؟

فرمود: خیر، خداوند و پیامبرش و امیرالمؤمنین بهتر می‌دانند.

فرمود: او خضر علیه السلام است.

روایت پایان یافت و الحمدلله رب‌العالمین

«الخطبة المُونقة»

هَذَا الْجُزْءُ الْمُبارَكَ فيهِ الْخُطبةُ الْمُونِقَةُ عَنْ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَليٍّ بنِ أَبي‌طالبٍ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ سَلامُهُ، وَ هِيَ الخاليَةُ مِنَ الألِفِ و أَخبارٌ غَيْرُهَا، جَمعُ أَحْمَدَ بنِ يَحْيى (بنِ أَحْمَدَ) بن ناقَةَ وَفَّقهُ اللّٰهُ بكرامَتِهِ.

بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ

أَخبَرَنَا الشَّيخُ العالِمُ أَبُوالعبَّاسِ أَحمَدُ بنُ يَحيى بنِ ناقَةَ، قَالَ: أَخبَرنَا مُحمَّدُ بنُ عَليٍّ بنِ مَيْمُونٍ البُرْسيّ المُعَدِّلُ رَحِمَهُ اللّٰهُ، قالَ: أَخْبَرنا الشَّريفُ الزَّاهِدُ الْعَلَّامَةُ أَبُوعَبْدِاللّٰهِ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ بنِ الْحَسَنِ بنِ عَبدِ الرَّحْمنِ العَلَويّ الحُسَينِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ، قالَ: أَخبَرنا أَبُوالْحَسَنِ أَحمدُ بنُ عِمْرانَ الْبَغْدادِيُّ الْمَعْرُوفُ بابنِ الْجُنْدِيِّ، قالَ: حدَّثَنا أَبُوالقاسِمِ الحُسَينُ بنُ أَحمدَ بنِ عُمَرَ بنِ يَحيىَ بنِ الحُسينِ بنِ أَحْمَدَ العَلَوِيُّ الحُسينيُّ، قالَ: حدَّثني أَبُو عَليٍّ الْعَمَّارِيُّ.

قالَ أَحمدُ بنُ عِمْرانَ الجُنديُّ: لَقِيتُ أَبا عَلِيٍّ العَمَّاريَّ فَحدَّثني بِهِ؛ قالَ: حدَّثَنا أَبُوطالبٍ مُحمَّدُ بنُ عَليٍّ بنِ محمَّدٍ المَكِيُّ، قالَ: حَدَّثَني أَبُو عَوْسَجَةَ سَبْلحَةُ بنُ عَرْفَجَةَ، قالَ: حدَّثني أَبي عَرْفَجَةُ بنُ عَرْفَطَةَ، قالَ: حدَّثني أَبُوالْهِراشِ جُرَيُّ بنُ كُلَيبٍ، قالَ: حدَّثني هِشامُ بـنُ محمَّدٍ، عن أَبيهِ محمَّدِ بن السَّائِبِ الكَلبيِّ، عن أَبي صالحٍ، قالَ:

اجتمعَ جماعةٌ مِنْ أصحابِ النبيِّ صلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله فَتَذاكرُوا: أَيُّ الحُروفِ أَدْخَلُ في كلامِ العَرَبِ؟ فَأَجْمَعُوا أَنْ الأَلِفَ أَكثرُ دُخولاً في الْكَلامِ من سـائِرِ الْـحُرُوفِ. فـقامَ أَميرُالمُؤْمنينَ عَليُّ بنُ أَبي طالِبٍ عليه‌السّلام فَخطَبَ هذِهِ الخُطْبَةَ عَلَى البَديهَةِ، وَ سَمَّاهَا الْمُونِقَةَ، وَ هِيَ:

حَمِدْتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنَّتُهُ، وَ سَبغَتْ نِعْمَتُهُ، وَ سَبقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبهُ، وَ تَمَّتْ كَـلِمَتُهُ، وَ نَفَذَتْ مَشِيَّتُهُ، وَ بَلَغَتْ قَضِيَّتُهُ.

حَمِدْتُهُ حَمْدَ مُقِرٍّ بِرُبُوبِيَّتِهِ، مُتَخَضِّعٍ بِعُبُودِيَّتِهِ، مُتَنَصِّلٍ مِنْ خَطيئَةِ، مُعْتَرِفٍ بِـتَوْحِيدِهِ، مُؤَمِّلٍ مِنْ رَبِّهِ مَغْفِرَةً تُنْجِيهِ يَوْمَ يُشْغَلُ عَنْ فَصِيلَتِهِ وَ بَـنِيهِ، وَ يَسْـتَعِينُهُ وَ يَسْـتَرْشِدُهُ وَ يَسْتَهْدِيهِ، وَ يُؤْمِنُ بِهِ وَ يَتَوَكَّلُ عَلَيهِ.

خطبهٔ مونقه

در این بخش مبارک، خطبهٔ مونقه است که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب است و صلوات و سلام خدا بر او باد، این خطبه بدون الف است و علاوه بر روایات دیگر توسط احمد بن یحیی (بن احمد) بن ناقه جمع‌آوری شده‌اند، خداوند او را توفیق دهد.

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم، بر خدا توکل می‌کنم

شیخ دانشمند جناب ابوالعباس احمد بن یحیی بن ناقه چنین می‌گوید: مرحوم شیخ محمد بن علی بن میمون برسی برای ما نقل کرد که سید شریف زاهد علامه مرحوم ابوعبدالله محمّد بن علی بن حسن بن عبدالرحمن علوی حسینی برای ما چنین روایت کرد: ابوالحسن احمد بن عمران بغدادی معروف به ابن جندی روایت کرده است: ابوالقاسم حسین بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین احمد علوی حسینی برای ما روایت نمود و گفت: ابوعلی عماری چنین نقل نموده است: احمد بن عمران جندی گفت: با ابوعلی عماری دیدار نمودم و او برای من نقل کرد که: ابوطالب محمد بن علی بن محمد مکی گفت ابوعوسجه سبلحه بن عرفجه برای من نقل کرد: ابوعرفجه بن عرفطه گفت: ابوالهراش جری بن کلیب برای من نقل کرد که: هشام بن محمّد به نقل از پدرش محمّد بن سائب کلبی و وی به نقل از ابوصالح گفت: گروهی از یاران پیامبر ﷺ گردهم آمدنده سخن می‌گفتند: کدام حرف بیش از حروف دیگر در سخنان قوم عرب وارد می‌شود پس همگی متفق شدند که حرف الف، بیش از سایر حروف در سخن می‌آید، سپس امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام برخاست و بلافاصله این خطبه را فرمود و آن را مونقه نامید، خطبه بدین‌گونه است:

سپاس می‌گویم او را که منتش عظمت یافت و نعمتش وسعت یافته و رحمتش بر غضبش پیشی گرفته، و دینش کمال یافته و اراده‌اش محقق شده و حکمتش جاری گشته است. سپاس او می‌گویم و به پروردگاریش اعتراف می‌کنم، و او را با فروتنی عبادت می‌کنم، از گناهش دوری می‌جویم و به توحیدش اعتراف می‌کنم، به خدای خود امید آمرزش دارم تا مرا آن هنگام که از خانواده و فرزندان دور می‌شوم نجات بخشد، و از او کمک می‌جویم و از او طلب ارشاد می‌کنم و از او هدایت می‌خواهم، و به او ایمان می‌آورم و بر او توکل می‌نمایم.

وَ شَهِدْتُ لَهُ شُهُودَ مُخْلِصٍ مُوقِنٍ بِعِزَّتِهِ مُؤْمِنٍ مُتَيَقِّنٍ، وَ وَحَّدْتُهُ تَوْحِيدَ عَبْدٍ مُذْعِنٍ، لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ فِي صُنْعِهِ.

جَلَّ عَنْ مُشِيرٍ وَ وَزِيرٍ، وَ عَوْنٍ وَ مُعِينٍ وَ نَظِيرٍ. عَلِمَ فَسَتَرَ، وَ بَطَنَ فَخَبَرَ، وَ مَلَكَ فَقَهَرَ، وَ عُصِيَ فَغَفَرَ، وَ حَكَمَ فَعَدَلَ. لَمْ يَزَلْ وَ لَنْ يَزُولَ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَ هُوَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ.

مُتَفَرِّدٌ بِعِزَّتِهِ، مُتَمَكِّنٌ بِقُوَّتِهِ، مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ، مُتَكَبِّرٌ بِسُمُوِّهِ، لَيْسَ يُدْرِكُهُ بَصَرٌ، وَ لَمْ يُحِطْ بِهِ نَظَرٌ، قَوِيٌّ مَنِيعٌ سَمِيعٌ، رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.

عَجَزَ عَنْ وَصْفِهِ مَنْ يَصِفُهُ، وَ ضَلَّ عَنْ نَعْتِهِ مَنْ يَعْرِفُهُ، قَرُبَ فَبَعُدَ، وَ بَعُدَ فَقَرُبَ. يُجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ، وَ يَرْزُقُهُ وَ يَحْبُوهُ. ذُو لُطْفٍ خَفِيٍّ، وَ بَطْشٍ قَوِيٍّ، وَ رَحْمَةٍ مُوسَعَةٍ، وَ عُقُوبَةٍ مُوجِعَةٍ رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُونِقَةٌ، وَ عُقُوبَتُهُ مُؤْلِمَةٌ مُوبِقَةٌ.

وَ شَهِدْتُ بِبِعْثَةِ مَحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ، وَ صَفِيِّهِ وَ نَبِيِّهِ وَ حَبِيبِهِ وَ خَلِيلِهِ. بَعَثَهُ فِي خَيْرِ عَصْرٍ، وَ حِينِ فَتْرَةٍ وَ كُفْرٍ، رَحْمَةً لِعَبِيدِهِ، وَ مِنَّةً لِمَزِيدِهِ، وَ خَتَمَ بِهِ نُبُوَّتَهُ، وَ وَضَّحَ بِهِ حُجَّتَهُ، فَوَعَظَ وَ نَصَحَ، وَ بَلَغَ وَ كَدَحَ، رَؤُوفٌ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ، سَخِيٌّ رَضِيٌّ زَكِيٌّ، عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَ تَسْلِيمٌ، وَ بَرَكَةٌ وَ تَكْرِيمٌ.

ذَكَّرْتُكُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ بِرَهْبَةٍ تَسْكُنُ قُلُوبَكُمْ، وَ خَشْيَةٍ تُذْرِي دُمُوعَكُمْ، وَ تَقِيَّةٍ تُنْجِيكُمْ قَبْلَ يَوْمِ يُذْهِلُكُمْ وَ يَبْتَلِيكُمْ، يَوْمَ يَفُوزُ فِيهِ مَنْ ثَقُلَ وَزْنُ حَسَنَتِهِ، وَ خَفَّ وَزْنُ سَيِّئَتِهِ. وَلْتَكُنْ مَسأَلَتُكُم و تَمَلُّقُكُمْ مَسْأَلَةَ ذُلٍّ وَ خُضُوعٍ، وَ شُكْرٍ وَ خُشُوعٍ، وَ تَوْبَةٍ وَ نُزُوعٍ، وَ نَدَمٍ وَ رُجُوعٍ.

و او را گواهی می‌دهم گواهی انسانی مخلص که به عزت او یقین دارد و به او ایمان راستین دارد، و او را همچون توحید بنده‌ای خاضع توحید می‌گویم و به یگانگیش اعتراف می‌کنم، او شریکی در ملکش ندارد و در امورش نیز او را یاری نیست.

وی بالاتر از آن است که مشاور و وزیری داشته باشد و یار و یاور و همانندی، می‌داند و می‌پوشاند و اموری را مخفی داشته و سپس از آن امور مخفی خبر می‌دهد، او سلطه یافت و چیره گشت، و از اوامرش سرپیچی می‌شود و می‌بخشد، و قضاوت می‌کند و به عدالت قضاوت می‌کند، بوده است و خواهد بود، هیچ چیز مانند او نیست، او قبل از هر چیز و بعد از هر چیز است. در عزتش یگانه است، به قدرت خود نیرومند است و به بلندای خود پاک گشته و به والاییش بزرگ شده است، هیچ دیده‌ای او را نمی‌بیند و هیچ نظری به او نمی‌رسد، قوی و نیرومند و شنوا است، مهربان و بخشنده است.

آن‌که او را توصیف می‌کند ناتوان از وصف اوست، و آن‌که او را می‌شناسد از شرح او دور می‌افتد، نزدیک می‌شود پس دور می‌گردد، و دور می‌شود پس نزدیک می‌گردد، دعوت هرکس که او را خواند، اجابت می‌کند، و او را روزی می‌دهد و به او می‌بخشد، او صاحب لطف پنهان و مجازات شدید است و صاحب رحمتی وسیع و مجازاتی دردناک، رحمتش بهشتی است وسیع و آراسته، و مجازاتش دردناک و مهلک است.

و به بعثت محمّد، بنده و پیامبرش گواهی می‌دهم، محمّد که برگزیده و پیامبر و حبیب و یار خداوند است و او را در بهترین دوره مبعوث فرمود که هنگام سکون و کفر بود، او رحمتی برای بندگانش بود، و منتی برای نعمتهای بسیارش، رسالت انبیاء را با بعثتش به پایان برد و حجت خویش را با وی روشن ساخت، پس پیامبر نصیحت نمود، رسالتش را محقق ساخت و بسیار تلاش نمود، به هر مؤمنی مهربان و بخشنده و رضایتمند و پاک بود، رحمت بر او باد و در برابرش سر تسلیم فرود می‌آوریم و برکت خداوند بر او باد و کرامتش افزون باد.

سنت پیامبرتان را به یاد شما آوردم پس باید ترسی در دلهایتان جای گیرد، و بیمی مایه ریختن اشکهایتان گردد، و تقوایی که شما را نجات دهد قبل از آن هنگام که خداوند شما را سرگردان ساخته و بیازماید، کسی پیروز می‌شود که وزن حسناتش سنگین باشد، و وزن سیئاتش سبک. باشد که درخواست و دوستی شما با ذلت و خضوع و سپاس و خشوع و توبه و فرمانبری و پشیمانی و بازگشت همراه باشد.

وَلْيَغْتَنِمْ كُلُّ مُغْتَنِمٍ مِنْكُمْ صِحَّتَهُ قَبْلَ سَقَمِهِ، وَ شَبِيبَتَهُ قَبْلَ هَرَمِهِ، وَسَعَتَهُ قَبْلَ فَقْرِهِ، وَ فَرْغَتَهُ قَبْلَ شُغْلِهِ، وَ حَضْرَتَهُ قَبْلَ سَفَرِهِ، قَبْلَ يَكْبُرُ وَ يَهْرَمُ وَ يَمْرَضُ وَ يَحْرَضُ وَ يَسْقَمُ، وَ يَمَلُّهُ طَبِيبُهُ، وَ يُعْرِضُ عَنْهُ حَبِيبُهُ، وَ يَنْقَطِعُ عُمْرُهُ، وَ يَتَغَيَّرُ عَقْلُهُ، مِنْ قَبْلُ هُوَ مَوْعُوكٌ، وَ جِسْمُهُ مَنْهُوكٌ، ثُمَّ جَدَّ فِي نَزْعٍ جَدِيدٍ، وَ حَضَرَ كُلُّ قَرِيبٍ وَ بَعِيدٍ، فَشَخَصَ بَصَرُهُ، وَ طَمَحَ نَظَرُهُ، وَ رَشَحَ جَبِينُهُ، وَ خَطَفَ عِرْنِينُهُ، وَ سَكَنَ حَنِينُهُ، وَ جُذِبَتْ نَفْسُهُ، وَ بَكَتْهُ عِرْسُهُ، وَ حُفِرَ رَمْسُهُ، وَ يُتِّمَ مِنْهُ وَلَدُهُ، وَ تَفَرَّقَ عَنْهُ عَدَدُهُ، وَ تَقَسَّمَ جَمْعُهُ، وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ وَ سَمْعُهُ، وَكُفِّنَ، وَ وُجِّهَ، وَ مُدِّدَ، وَ جُرِّدَ، وَ غُسِّلَ، وَ نُشِّفَ، وَ سُجِّيَ، وَ بُسِطَ لَهُ وَ هُيِّئَ، وَ نُشِرَ عَلَيْهِ كَفَنُهُ، وَشُدَّ مِنْهُ ذَقَنُهُ، وَ قُمِّصَ وَ عُمِّمَ، وَ وُدِّعَ وَ عَلَيْهِ سُلِّمَ، وَ حُمِلَ فَوْقَ سَرِيرٍ، وَ صُلِّيَ عَلَيْهِ بِتَكْبِيرٍ.

وَ نُقِلَ مِنْ دُورٍ مُزَخْرَفَةٍ، و قُصُورٍ مُشَيَّدَةٍ مُنَجَّدَةٍ، فَجُعِلَ فِي ضَرِيحٍ مَلْحُودٍ، ضَيِّقٍ مَصْفُوفٍ، بِشَقٍّ مَوْصُودٍ، بِلَبِنٍ مَنْضُودٍ، مُسَقَّفٍ بِجَلْمُودٍ، وَ هِيلَ عَلَيْهِ عَفَرُهُ، وَ حُثِيَ عَلَيْهِ مَدَرُهُ، وَ تُحُقِّقَ حَذَرُهُ، وَ نُسِيَ خَبَرُهُ، وَ رَجَعَ عَنْهُ وَلِيُّهُ وَ صَفِيُّهُ وَ نَدِيمُهُ وَ نَسِيبُهُ، وَ تَبَدَّلَ بِهِ قَرِيبُهُ وَ حَبِيبُهُ، فَهُوَ حَشْوُ قَبْرِهِ، (رَهِينُ قَفْرٍ، يَسْعَى فِي جِسْمِهِ دُودُ قَبْرِهِ)، وَ يَسِيلُ صَدِيدُهُ مِنْ مَنْخِرِهِ وَ نَحْرِهِ، وَ يُسْحَقُ لَحْمُهُ، وَ يَنْشَفُ دَمُهُ، وَ يَدِقُّ عَظْمُهُ.

فَمَتَى حَقَّ يَوْمُ حَشْرِهِ وَ نَشْرِهِ مِنْ قَبْرِهِ، وَ نُفِخَ فِي صُورٍ، وَ دُعِيَ لِحَشْرٍ وَ نُشُورٍ، ثُمَّ بُعْثِرَتْ قُبُورٌ، وَ حُصِّلَتْ سَرِيرَةُ صُدُورٍ، وَجِيءَ بِكُلِّ نَبِيٍّ وَ صِدِّيقٍ، وَ شَهِيدٍ وَ نِطِّيقٍ، وَ قَعَدَ لِلْفَصْلِ قَدِيرٌ، بِعَبِيدِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ، فَكَمْ ثَمَّ مِنْ زَفْرَةٍ تُفْنِيهِ، وَ حَسْرَةٍ تُضْنِيهِ، فِي مَوْقِفٍ مَهِيلٍ، وَ مَشْهَدٍ جَلِيلٍ، بَيْنَ يَدَي مَلِكٍ عَظِيمٍ، بِكُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ عَلِيمٍ، حِينَئِذٍ يُلْجِمُهُ عَرَقُهُ، وَ يَحْفِزُهُ قَلَقُهُ، عَبْرَتُهُ غَيْرُ مَرْحُومَةٍ، وَ صَرْخَتُهُ غَيْرُ مَسْمُوعَةٍ، وَ حُجَّتُهُ غَيْرُ مَقْبُولَةٍ، وَ تُنْشَرُ صَحِيفَتُهُ، وَ تَتَبَيَّنُ جَرِيرَتُهُ، وَ نَظَرَ فِي سُوءِ عَمَلِهِ، وَ شَهِدَتْ عَيْنُهُ بِنَظَرِهِ، وَ يَدُهُ بِبَطْشِهِ، وَ رِجْلُهُ بِخَطْوِهِ، و فَرْجُهُ بِلَمْسِهِ، وَ جِلْدُهُ بِمَسِّهِ، وَ تَهَدَّدَهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ، فَكَشَفَ لَهُ عَنْ خَبِيْهِ بَصِيرٌ، فَسُلْسِلَ جِيدُهُ، وَ غُلْغِلَ مَلَكُهُ يَدَهُ، وَ سِيقَ وَ سُحِبَ وَحْدَهُ، فَوَرَدَ جَهَنَّمَ بِكَرْبٍ وَ شِدَّةٍ، فَظَلَّ يُعَذَّبُ فِي جَحِيمٍ، وَ يُسْقَى شَرْبَةً مِن حَمِيمٍ، يَشْوِي وَجْهَهُ، وَ يَسْلُخُ جِلْدَهُ، وَ تَضْرِبُهُ زَبَنِيهِ بِمَقْمَعٍ حَدِيدٍ، وَ يَعُودُ جِلْدُهُ بَعْدَ نُضْجِهِ بِجِلْدٍ جَدِيدٍ، يَسْتَغِيثُ فَتُعْرِضُ عَنْهُ خَزَنَةُ جَهَنَّمَ، وَ يَسْتَصْرِخُ فَيَلْبَثُ حُقْبَةً لا يَرِيمُ، فَيَنْدَمُ حِينَ لَا يَنْفَعُهُ نَدَمٌ.

و هر کدام از شما سلامتی‌اش را قبل از بیمار شدن غنیمت شمرد، و جوانی‌اش را قبل از پیری و وسعت حالش را قبل از تنگدستی و آسایش خود را قبل از گرفتاری و حضورش را قبل از سفر غنیمت شمرد پیش از آن‌که پیر و بیمار و رنجور و ضعیف گشته و حتی طبیبش از وی خسته گردد و یار از او روی برگرداند و عمرش قطع شود و عقلش دگرگون گردد، وقتی بیمار شود، بدنش خسته و رنجور گشته و به جان دادن می‌افتد و خویشان نزدیک و دورش حاضر می‌شوند، سپس چشمانش باز شده و نگاهش خیره می‌گردد، و عرق بر پیشانیش نشسته و بینی‌اش کوتاه گشته و صدایش خاموش می‌شود و جانش گرفته می‌شود همسر بر او می‌گرید و قبرش کنده می‌شود و فرزندانش یتیم می‌گردند و بستگان از او جدا می‌شوند و آنچه جمع کرده بود بین دیگران تقسیم می‌شود، چشم و گوشش از کار می‌افتد و او را به‌سوی قبله می‌خوابانند و لباس از تنش بیرون می‌آورند و او را عریان کرده، غسل می‌دهند و خشک می‌کنند و می‌پوشانند، و ردایی برایش گشوده و کفن او را آماده می‌سازند و بر او می‌اندازند و چانه‌اش را می‌بندند و کفن را همچون پیراهنی به او می‌پوشانند و بر سرش تکه‌ای پارچه می‌بندند و با وی وداع نموده، بر تابوتی حملش می‌نمایند، و بر وی نماز می‌خوانند و تکبیر می‌گویند. و از خانه پر زر و زیور و قصر محکم و استوار و از سنگ ساخته شده، وی را جدا نموده در قبر، در جایی تنگ بی‌آب و علف در کنار خشتهای چیده شده در زیر سنگ سخت قرار می‌دهند و خاک و سنگ بر او می‌ریزند، (حال) از آن‌چه می‌ترسیده به سرش آمده و خبری از وی نخواهد ماند و فراموش می‌شود و از کنار قبرش دوست و خویشان و همراهان برگشته و همسر و محبوب او راهی دیگر در پیش می‌گیرند و تغییر می‌کنند، او درون قبر و اسیر سرزمین بی‌آب و علف خواهد بود، جسم او محل جنب و جوش کرمهای قبر شده، خونابه بر گردن و سینه‌اش جاری خواهد گشت، گوشت بدنش له گشته و خونش خشک می‌شود و استخوانش پوسیده می‌شود، و چنین است تا روز محشر، و آن روز که او را از قبر خارج ساخته و روح بر پیکرش دمیده و برای حشر و نشر صدایش می‌زنند، در این هنگام قبرها درهم ریخته و باطن هر انسانی آشکار می‌شود و همهٔ پیامبران و صدیقان و شهیدان به صحنهٔ محشر آورده می‌شوند و خداوند توانای دانای بینا خود عهده‌دار جدایی حق از باطل می‌گردد. پس چه بسیار ناله‌های جانسوز گریبانگیر او می‌شود و حسرتها که او را نابود می‌کنند، در جایگاهی هولناک و دیدگاهی عظیم در حضور پادشاهی بسیار عظیم که بر هر کوچک و بزرگی داناست در این هنگام، عرق همچون لجامی بر سر و صورتش قرار گرفته، و دلهره و نگرانی، وجودش را فراگرفته، به گریه و فریادش، گوش نمی‌دهند و عذرش را نمی‌پذیرند، نامهٔ اعمالش باز شده و کردارهای زشتش آشکار می‌گردند و بر کرده‌هایش می‌نگرد، و دیده‌اش به نگاههای بدی که کرده شهادت می‌دهد و دستش به ظلمی که کرده و پایش به گامهایش در جاهایی که نهاده و عورتش به آنچه کرده و پوستش به آنچه لمس نموده شهادت می‌دهند، و نکیر و منکر او را تهدید نموده و از عاقبت پنهانش پرده برمی‌دارند، پس به زنجیر کشیده شده و فرشته‌اش دستش را به بند می‌بندد و او را روانه کرده و تنها می‌کشانند پس به سختی بسیار وارد جهنم می‌شود، برای همیشه او را در آنجا، عذاب می‌دهند و جرعه‌ای از گدازه‌های جهنم به او می‌نوشانند که صورتش را بریان و پوستش را می‌کند، و فرشتگانی که مأمور انداختن اهل جهنم به دوزخ هستند او را با گرزهای آهنین به‌شدت می‌زنند و پوستش که سوخته بود بار دیگر تجدید می‌شود، از ملائکه نگهبان دوزخ طلب کمک می‌کند و آنها از پاسخ پرهیز می‌کنند، فریاد برمی‌آورد و کمک می‌خواهد و مدتی بر همان حال می‌ماند، آنگاه بر کرده‌هایش، پشیمان می‌شود که دیگر پشیمانی برایش سودی ندارد.

نَعُوذُ بِرَبٍّ قَدِيرٍ، مِنْ شَرِّ كُلِّ مَصِيرٍ، وَ نَسْأَلُهُ عَفْوَ مَنْ رُضِيَ عَنْهُ، وَ مَغْفِرَةَ مَنْ قُبِلَ مِنْهُ، وَ هُوَ وَلِيُّ مَسْأَلَتِي، وَ مُنْجِحُ طَلِبَتِي، فَمَنْ زُحْزِحَ عَنْ تَعْذِيبِ رَبِّهِ، وَ جُعِلَ فِي جَنَّتِهِ بِقُرْبِهِ، وَ خُلِّدَ فِي قُصُورٍ مُشَيَّدَةٍ، وَ مُلْكِ حُورٍ عِينٍ و حَفَدَةٍ، وَ طِيفَ عَلَيْهِ بِكُؤُوسٍ، وَ سَكَنَ حَظِيرَةَ فِرْدَوْسٍ، وَ يَقَلَّبُ فِي نَعِيمٍ، وَ سُقِيَ مِنْ تَسْنِيمٍ، مِنْ عَيْنٍ سَلْسَبِيلٍ، مَمْزُوجٍ بِزَنْجَبِيلٍ، مُخَتَّمٍ بِمِسْكٍ وَ عَبِيرٍ، وَ مُسْتَغْنِمٍ لِلْمُلْكِ، مُسْتَشْعِرٍ لِلسُّرُورِ، وَ يَشْرَبُ مِنْ خُمُورٍ، مُغْدِقٍ فِي شُرْبِهِ وَ لَيْسَ يُنْزِفُ. وَ هَذِهِ مَنْزِلَةُ مَنْ خَشِيَ رَبَّهُ، وَ حَذِرَ نَفْسَهُ، وَ تِلْكَ عُقُوبَةُ مَنْ عَصَى مُنْشِئَهُ، وَ سَوَّلَتْ لَهُ نَفْسُهُ مَعْصِيَتَهُ.

لَهُ قَوْلٌ فَصْلٌ، وَ حُكْمٌ عَدْلٌ، خَيْرُ قِصَصٍ قُصَّ، وَ مَوْعِظٍ نُصَّ، تَنْزِيلٌ مِنْ عَزِيزٍ حَمِيدٍ، نَزَلَ بِهِ رُوحُ قُدْسٍ مُبِينٍ ـ عَلَى قَلْبِ نَبِيٍّ مُهْدٍ رَشِيدٍ، صَلَّتْ عَلَيْهِ رُسُلٌ سَفَرَةٌ، مُكَرَّمُونَ بَرَرَةٌ، وَ عُذْتُ بِرَبِّ رَحِيمٍ، مِنْ شَرِّ عَدُوٍّ لَعِينٍ رَجِيمٍ ـ لِيَتَضَرَّعَ مُتَضَرِّعُكُمْ، وَ يَبْتَهِلَ مُبْتَهِلُكُمْ، وَ يَسْتَغْفِرَ رَبَّ كُلِّ مَرْبُوبٍ لِي وَ لَكُمْ.

تَمَّتْ وَالحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.

به خداوند قادر پناه می‌بریم از شر هر پایانی، و از او عفو و بخششی طلب می‌کنیم که نسبت به بندگان مورد رضایتش عفو نموده، و مغفرتی را که نسبت به بندگانی نموده که اعمال آنها را قبول کرده است، و اوست عهده‌دار اجابت درخواست من، و برآورندهٔ خواهشهای من، و آن‌که از عذاب خدایش دور گردد، و در بهشتش نزدیک او قرار گیرد، و در قصرهای برافراشته جاودانه شده، و حوران چشم سیاه و غلامان در اختیارش قرار گرفته و با جامهای شراب به دورش می‌گردند، و در بهشت فردوس ساکن شده، و غرق در نعمتهای الهی می‌گردد و از آب چشمهٔ تسنیم و سلسبیل که آمیخته به زنجبیل است و معطر به مشک و عبیر او را می‌نوشانند، و وی از این پادشاهی آسوده است، و احساس شادی و سرور دارد، و از شرابهایی می‌نوشد، از آنها بسیار می‌نوشد و خشک نمی‌شوند، این مقام ویژهٔ کسی است که از خدایش ترسیده و خود را برحذر داشته، و آن عذاب مجازات کسی است که برآفرینندهٔ خویش معصیت نموده، و گناه خویش را زیبا شمرده است.

او را سخنی است که حق را از باطل جدا می‌کند و حکم او به عدالت است، و بهترین داستانهایی که گفته شده‌اند، و بهترین موعظه‌ای که بیان گردیده، آن فروفرستاده‌ای از سوی خداوندی قدرتمند و سزاوار ستایش است. که جبرئیل روح‌القدس آن را بر قلب پیامبر هدایتگر مرشد نازل فرموده، درود ملائکه [مسئولان شمارش اعمال بندگان] سفیران الهی بزرگوار و نیکورفتار بر او باد، از شر دشمنی ملعون و رانده شده به خداوند مهربان پناه می‌برم، باشد که زاری‌کنندگان شما زاری کنند و مناجات‌کنندگانتان مناجات کنند و آمرزش‌خواهان برای من و شما از پروردگار همهٔ آفریدگان طلب مغفرت نمایند.

خطبه به پایان رسید و سپاس خدای جهانیان را.

«صِفَةُ أميرالمؤمنين عليه‌السلام»

أَخْبَرنا الشَّيخُ الْعالِمُ أَبُوالْعَبّاسِ أَحْمدُ بنُ يَحيى بنُ نَاقَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنا مُحمَّدُ بنُ عَليٍّ بنِ مَيْمُونٍ، قالَ: أَخبَرنا مُحَمَّدُ بنُ عَليٍّ بنِ الحسنِ بنِ عبدِ الرَّحمٰنِ العَلَويُّ الحُسَيْنِيُّ، قالَ: أَخْبَرَنا محمَّدُ بنُ الحسينِ بنِ حَظِيطٍ الأَسَديُّ الفَقيهُ، قالَ: حَدَّثنا أَحْمَدُ بنُ محمَّدِ بنِ عبدِ الرَّحمٰنِ، قالَ: حدَّثنا الحَسَنُ بنُ عَليٍّ بنِ بَزِيعٍ، قال: حَدَّثَنا سُليمانُ بنِ مُقْبلٍ التَّميميُّ، قالَ: حَدَّثنا مُحمَّدُ بنُ جعفرِ بنِ هلالٍ الثَّقفيُّ، عَنْ أَيُّوبَ بنِ مَرْوانَ الأَسديِّ، عن أَبيهِ، عن جَدِّهِ، قالَ: سمعتُ ابْنَ عبَّاسٍ رحمهُ اللّٰهُ يَقُولُ:

كانَ عليٌّ واللَّهِ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عَليُّ بنُ أَبيطالِبٍ عليه‌السّلام يُشْبِهُ الْقَمَرَ البَاهِرَ، وَالأَسَدَ الخَادِرَ، وَالفُراتَ الزَّاخِرَ، وَالرَّبِيعَ البَاكِرَ، فأَشْبَهَ مِنَ القَمَرِ ضَوءَهُ، وَ أَشْبَهَ مِنَ الأَسَدِ شَجَاعَتَهُ وَ مَضاءَهُ، وَ أَشْبَهَ مِنَ الفُراتِ جُودَهُ وَ سَخاءَهُ، وَ أَشْبَهَ مِنَ الرَّبِيعِ خِصْبَهُ (وَ جَناءَهُ).

من كلام أميرالمؤمنين عليه‌السلام

قالَ: وَ مِنْ كَلامِهِ عليه‌السّلام:

مَنْ خَسِرَ مُرُوءَتَهُ ضَعُفَ يَقِينُهُ، وَ أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ، وَ رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ، وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَّرَ عَلَيْها لِسَانَهُ، وَالشَّرَهُ جَرَّارُ الخَطَرِ، وَالبُخْلُ عَارٌ، وَالجُبْنُ مَنْقِصةٌ. مَنْ أَهْوَى إِلَى مُتَفَاوِتٍ خَذَلَتْهُ الرَّغْبَةُ، وَالفَقْرُ يُخْرِسُ الفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَالمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي وَطَنِهِ احْتَبَى فِي غَيْرِهِ، وَالعَجْزُ آفَةٌ، وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ.

ویژگی امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ دانشمند ابوالعباس احمد بن یحیی بن ناقه نقل کرد: محمّد بن علی بن میمون نقل کرد و گفت: محمّد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمن علوی حسینی گفت: محمّد بن حسین بن حظیط اسدی گفت: احمد بن محمّد بن عبدالرحمن برای ما نقل کرد و گفت: حسن بن علی بن بزیع، گفت: سلیمان بن مقبل تمیمی گفت: محمّد بن جعفر بن هلال ثقفی، به نقل از ایوب بن مروان اسدی و وی به نقل از پدرش و او نیز به نقل از جدش گفت: شنیدم ابن عباس رحمت خداوند بر او باد می‌گوید:

«به خدا سوگند که امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام به‌مانند ماه پرنور و شیر آرام و رودخانهٔ پرآب و بهار زود هنگام بود و نورش از ماه بیشتر بود و در شجاعت و قدرت قوی‌تر از شیر و در کرم و بخشش از رود فرات بخشنده‌تر و از بهار حاصلخیزتر و سودمندتر بود.»

از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام

و گفت: از سخنان امام علیه السلام است:

آن‌کس که جوانمردی خود از دست دهد یقینش سست گردد. و آن‌کس که درپی طمع باشد نفس خویش را خوار نموده، و آنکه فقر خویش آشکار کند به خواری خرسند گشته، و نفس آن‌کس که زبان خویش را فرمان برد بی‌ارزش گردد، و حرص و آز خطر را جلب می‌کند، و بخل، ننگ و ترس، عیب است، آن‌که میل به پستی کند خواسته‌اش مایهٔ ناامیدیش گردد، و تنگدستی، انسان زیرک را از گفتن نیازش خاموش می‌کند، انسان فقیر، در وطن خود غریب است و در غیر آن به مال و ثروت دست یابد، ناتوانی، آفت است و صبر شجاعت.

«محاورة موضوعة»

أَخْبَرَنَا الشَّيخُ العَالِمُ أَبُوالعَبَّاسِ أَحْمَدُ بنُ يَحْيَى بنِ نَاقَةَ، قالَ: أَخْبَرنا مُحَمَّدُ بنُ عَبْد البَاقِي بنِ جَعْفَرِ (بن محمّد) بنِ مُجالدِ البَجَلِيُّ المُعَدَّلُ، قالَ: أَخْبَرنا الشَّرِيفُ أَبُوعَبْدِاللّٰه مُحَمَّدُ بنُ (عَليِّ بنِ) عبدِ الرَّحْمنِ العَلَوِيُّ الحُسَينيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ، قالَ: أَخْبَرنا مُحَمَّدُ بنُ الحُسَينِ النَحَّاسُ اليمانيُّ، قالَ: أَخْبَرَنَا عبدُ اللَّهِ بنُ زَيدانَ بنِ يَزِيدَ البَجَليُّ، قالَ: حَدَّثَنا هارونُ بنُ أَبي بُرْدَةَ، قالَ: حَدَّثني نَصْرٌ ـ يَعْنِي ابنَ مُزاحِمٍ ـ عَنِ ابنِ عَبْدِ الرَّحمنِ ـ يَعْنِي عَبْدَاللَّهِ بنَ عَبْدِالمَلِكِ المَسْعُودِيِّ ـ عَنْ أَحْمَدَ بنِ عَبدِاللَّهِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عُمَرَ بنِ عَليٍّ بنِ أَبي‌طالبٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَاصِمِ بنِ عُمَرَ بنِ الخَطَّابِ، قالَ: قالَ عُمَرُ لِعَليٍّ:

أُنْشِدُكَ اللّٰهَ يَا أَبَاالحَسَنِ، هَلْ وَلَّاكَ رَسُولُ اللَّهِ الأَمْرَ؟

قَالَ: وَ قُلْتُ ذَاكَ! مَا تَصْنَعُ أَنْتَ وَ صَاحِبُكَ؟

قالَ عُمَرُ: أَمَّا صَاحِبِي فَقَدْ مَضَى لِحَالِهِ، وَ أَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ إِذاً لَأَخْلَعَنَّها مِنْ عُنُقِي فِي عُنُقِكَ.

فَقالَ عَليٌّ: جَدَعَ اللّٰهُ أَنْفَ مِنْ أَنْقَذَكَ مِنْهَا! لَا، وَلكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ [و آله] جَعَلَنِي عَلَماً، فَمَنْ خَالَفَنِي فَقَدْ ضَلَّ.

«المُرْجِئَةُ والقَدَرِيَّةُ»

وَ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ العَالِمُ أَبُوالعَبَّاسِ أَحْمَدُ بنُ يَحيىَ بنِ ناقَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ عَبْدِالبَاقي، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بنُ الحُسَينِ، قَالَ: أَخْبَرَنا عَبْدُاللَّهِ بنُ زَيدانَ، قَالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عُمَرَ بنِ وَليدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنُ فُضَيْلٍ، عَنِ القَاسِمِ بنِ حَبِيبٍ، عَنْ نِزَارٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عليهِ [و آله]:

صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمَا فِي الإِسْلَامِ نَصِيبٌ: المُرْجِئَةُ وَ القَدَرِيَّةُ.

یک گفت وگو

شیخ عالم ابوعباس احمد بن یحیی بن ناقه، برایمان نقل کرد و گفت: محمّد بن عبدالباقی بن جعفر بن محمّد بن مجالد بجلي معدل گفت: سید ابوعبداللّه محمّد بن (علی بن) عبدالرحمن علوی حسینی رحمت خداوند بر او باد گفت: محمّد بن حسین نحاس یمانی گفت: عبداللّه بن زیدان بن یزید بجلی گفت: هارون بن ابی برده گفت: نصر ـ مقصود ابن مزاحم است ـ به نقل از عبدالرحمن ـ یعنی عبداللّه بن عبدالملک مسعودی ـ به نقل از احمد بن عبداللّه بن محمّد بن عمر بن علی بن ابی طالب و او به نقل از پدرش، و او به نقل از عاصم بن عمر بن خطاب گفت: عمر به علی گفت:

یا اباالحسن ترا به خداوند سوگند می‌دهم، آیا پیامبر خدا تو را ولی امر قرار داد؟

فرمود: این را قبلاً گفته‌ام! تو و دوستت چه می‌کنید؟

عمر گفت: دوستم درپی کار خود رفت، و اما من به خداوند قسم که آن (خلافت) را از عهدهٔ خویش خارج سازم برعهدهٔ تو اندازم.

پس علی فرمود: بریده باد بینی آنکه تو را از آن رهایی بخشد! نه، رسول خدا ﷺ مرا همچون کوهی راهنما قرار داده و آنکس که با من مخالفت کند، گمراه گردد.

مرجئه و قدریه

شیخ عالم ابوعباس احمد بن یحیی بن ناقه گفت محمّد بن عبدالباقی برای ما نقل کرد و گفت: محمّد بن علی ما را خبر داد و گفت: محمّد بن حسین نقل کرد: عبداللّه بن زیدان ما را خبر داده: که محمّد بن عمر بن ولید گفت: محمّد بن فضیل برای ما به نقل از قاسم بن حبیب و او به نقل از نزار صیرفی و او نیز به نقل از ابن عباس گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: دو گروه از امت من بهره‌ای از اسلام نمی‌برند: مرجئه و قدریه.

«نصائحُ نبويّة لابن عباس»

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو العَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بنِ ناقَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا (مُحَمَّدٌ، قَالَ: أَخْبَرَنَا) عَبْدُ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثنا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ مَالِكِ بنِ أَبَانَ البَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَاصِمِ بنِ رَجَاءِ بنِ حَيْوَةَ، عَنْ عُمَرَ مَوْلَى غُفْرَةَ، عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ، قَالَ:

خَرَجْتُ ذَاتَ يَومٍ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ بِالْفِنَاءِ، فَقالَ:

يَا غُلامُ أَلَا أُعَلِّمُكَ كَلِماتٍ يَنْفَعُكَ اللّٰهُ بِهِنَّ ـ أَوْ بِهَا ـ؟

قلتُ: بَلَى بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ، احْفَظِ اللّٰهَ تَجِدْهُ أَمَامَكَ، تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفْكَ فِي الشِّدَّةِ. إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللّٰهَ، وَ إِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، فَقَدْ جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ، لَوْ جَهَدَ الخَلْقُ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِمَا لَمْ يَكْتُبْهُ اللّٰهُ لَكَ لَمْ يَسْتَطِيعُوا، وَ لَوْ حَرَصُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِمَا لَمْ يُقَدِّرْهُ اللّٰهُ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ، فَاعْمَلْ لِلَّهِ فِي الرِّضَا فِي اليَقِينِ مَا اسْتَطَعْتَ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَ أَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً﴾.

اندرزهای پیامبر به ابن عباس

شیخ ابوعباس احمد بن یحیی بن ناقه به ما خبر داد و گفت: (محمّد برای ما نقل کرد و گفت) عبداللّه برای ما نقل کرد و گفت: پدرم برای ما به نقل از محمّد بن مالک بن ابان بجلی و وی به نقل از علی بن قاسم و او نیز به نقل از عاصم بن رجاء بن حیوه به نقل از عمر مولی غفره و او نیز به نقل از ابن عباس گفت:

روزی همراه با پیامبر خدا ﷺ به حیاط خارج شدم، پیامبر فرمود ای جوان آیا کلماتی را به تو یاد دهم تا خداوند بوسیلهٔ آنها به تو سود رساند؟ عرض کردم: بله ای رسول‌اللّه پدر و مادرم به فدایت. فرمود: حرمت خداوند نگهدار تا تو را نگاهبانی کند. حرمت خداوند نگاهدار تا او را در پیش رویت بیابی. خداوند را به هنگام آسایش بشناس تا تو را در هنگام سختی بشناسد، اگر درخواستی داری از خداوند بخواه، اگر کمک خواستی از خداوند کمک خواه زیرا که مرکب قلم از وصف آنچه هست خشک گردید، اگر همهٔ مردم تلاش کنند تا به تو سودی رسانند که خداوند برایت مقرر نکرده، نخواهند توانست، و اگر بخواهند به تو ضرری رسانند که خداوند برای تو مقرر نفرموده نخواهند توانست، پس تا می‌توانی با رضایت و یقین برای خداوند کار کن، و بدان که پیروزی با صبر همراه است و گشایش با سختی (به‌راستی که با هر سختی گشایشی است)[1].

۱ـ انشراح: ۵.

«يقين جندب الأزدي في النّهروان»

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ العَالِمُ أَبُو العَبَّاسِ أَحْمَدُ بنُ يَحيىَ بْنِ نَاقَةَ وَفَّقَهُ اللّٰهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بنُ عَليِّ بنِ مَيْمُونٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بنُ عَلِيِّ بنِ عَبدِ الرَّحمنِ، قَالَ: أَخْبَرنَا أَبُوالطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بنُ الحُسَينِ النَّخّاسُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُوالحَسَنِ عَلِيُّ بنُ العَبَّاسِ بنِ الوَلِيدِ البَجَليُّ، قَالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عُمَارَةَ بنِ صَبِيحٍ، قَالَ: حَدَّثَنا أَرْطَاةُ ـ يَعْنِي ابنَ حَبِيبٍ ـ قَالَ: حَدَّثَنا صَبَّاحُ ـ يَعْنِي ابنَ يَحْيَى ـ عَنِ الحَارِثِ بنِ حَصِيرةِ، عَن أَبِي العَجفَاءِ، عَن جُنْدُبٍ الأَزْدِيِّ، قالَ:

شَهِدتُ مَعَ عَلِيٍّ الْجَمَلَ وَ صِفِّينَ جَاداً، لَا أَشُكُّ فِي قِتَالِ مَنْ قَاتَلَهُ، وَ لَا مَنْ خَالَفَهُ أَنَّهُ عَلَى ضَلَالَةٍ، حَتَّى إِذَا نَزَلْتُ نَهْروانَ دَخَلَنِي شَكٌّ وَ قُلْتُ: قُرّاؤُنَا وَ أَخْيَارُنَا نُقَاتِلُهُمْ؟! إِنَ هَـذا لَـأَمْرٌ عَظِيمٌ! فَخَرَجْتُ غُدْوَةً أَمْشِي حَتَّى بَرَزْتُ مِنَ الصُّفُوفِ وَ مَعِي مَطْهَرَةٌ مِن مَاءٍ، فَرَكَزْتُ رُمْحِي وَ وَضَعْتُ تُرْسِي إِلَيْهِ، فَاسْتَتَرْتُ بِهِ مِنَ الشَّمْسِ، فَجَلَسْتُ فِي ظِلِّهِ.

قَالَ: فَإِنِّي لَجالِسٌ إِذْ أَقْبَلَ عَلِيٌّ، فَنَاوَلْتُهُ الإِدواةَ، فَانطَلَقَ حَتَّى لَمْ أَرَهُ، ثُمَّ أَقبَلَ وَقَدْ تَطَهَّرَ، فَدَفَعَ إِلَيَّ الإِدَاوَةَ وَ جَلَسَ مَعِي فِي ظِلِّ التُّرْسِ.

قَالَ: فَإِذَاَ فَارِسٌ يَتَعَرَّضُ. قَالَ: قُلْتُ: كَأَنَّ هَذَا الفَارِسَ يُرِيدُكَ.

قَالَ: أَشِرْ إِلَيْهِ فَلْيَأْتِكَ.

قَالَ: فَأَشَرْتُ إِلَيْهِ فَجَاءَ.

فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، قَدْ عَبَرَ الْقَوْمُ وَ قَطَعُوا النَّهْرَ.

قَالَ: مَا فَعَلُوا.

قَالَ: ثُمَّ جَاءَ آخَرُ، فقالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، وَاللّٰهِ مَا جِئْتُكَ حَتَّى رَأَيْتُ الرَّايَـاتِ مِـنْ ذَاكَ الجانِبِ وَ مَا عَبَرَتِ الأَثْقالُ.

قَالَ: كَلَّا وَاللّٰهِ مَا فَعَلُوا. ثُمَّ نَهَضَ وَ نَهَضْنَا مَعَهُ.

قَالَ: قُلْتُ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَصَّرَنِي فِي هَذَا الرَّجُلِ وَ بَيَّنَ لِي أَمْرَهُ، هُوَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: رَجُلٌ كَذَّابٌ، أَوْ رَجُلٌ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ عَهْدٍ مِنْ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ [و آله]. اللَّهُمَّ إِنِّي أُعَاهِدُكَ عَهْداً مَسْؤُولاً تَسْأَلُنِي عَنْهُ يَوْمَ القِيامَةِ، لَئِنْ أَنَا وَجَدْتُ الْقَوْمَ قَدْ عَبَرُوا أَنْ أَكُونَ فِي أَوَّلِ مَنْ يُقَاتِلُهُ، وَ أَوَّلَ مَنْ يَطْعَنُ فِي عَيْنِهِ، وَ إِنْ كَانَ الْقَوْمُ لَمْ يَعْبُرُوا أَنْ أَتِمَّ عَلَى الْمُنَاصَحَةِ وَالْمُجَاهَدَةِ لِأَعْدَائِهِ حَتَّى أَفْنى. ثُمَّ دَفَعْنا إِلَى الصُّفُوفِ، فَوَجَدْنَا الأَلْوِيَةَ وَالرَّايَاتِ كَما هِيَ.

قَالَ: فَأَخَذَ بِقَفَايَ فَدَفَعَنِي، فَقَالَ: يَا أَخا الأَزْدِ تَقَدَّمْ فَقَاتِلْ فَقَدْ تَبَيَّنَ لَكَ.

قَالَ: قُلْتُ: أَفْعَلُ وَاللّٰهِ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: فَتَقَدَّمْتُ فَقَاتَلْتُ، فَلَقِيتُ رَجُلاً فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ آخَرَ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ آخَرَ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ آخَرَ فَاخْتَلَفْتُ أَنَا وَ هُوَ ضَرْبَتَيْنِ وَ وَقَعْنَا جَمِيعاً، فَاحْتَمَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى الرَّحْلِ، فَأَفَقْتُ حِينَ أَفَقْتُ وَ قَدْ فُرِغَ مِنَ القَوْمِ.

یقین جندب ازدی در نهروان

شیخ عالم ابوعباس احمد بن یحیی بن ناقه، خداوند او را توفیق دهد، برای ما خبر داد و گفت: محمّد بن علی بن میمون، گفت: محمّد بن علی بن عبدالرحمن گفت: ابوطیب محمّد بن حسین نحاس ما را خبر داد و گفت: ابوالحسن علی بن عباس بن ولید بجلی ما را خبر داد و گفت: محمّد بن عماره بن صبیح به ما گفت: ارطاه ـ منظور ابن حبیب است ـ گفت: صباح ـ منظور ابن یحیی است ـ از حارث بن حضیره نقل کرد و وی از ابی‌عجفاء و او نیز از جندب ازدی نقل نمود که گفت: همراه با علی در جنگهای جمل و صفین حضوری فعال داشتم، در جنگ با کسانی که به مبارزه با او آمده بودند شک نداشتم. و نیز شک نداشتم آنکه با او مخالفت می‌کند گمراه است. تا هنگامی که وارد نهروان شدم، آنگاه شک کردم ـ با خود گفتم ما با قاریان قرآنمان و بهترین‌هایمان می‌جنگیم؟! این امری بسیار بزرگ است! پس به هنگام روز بیرون رفتم تا آنکه از صفهای جنگجویان فاصله گرفتم و با خود ظرفی برای طهارت برداشتم. پس نیزهٔ خود در خاک فرو بردم و سپر خود را به آن تکیه دادم، سپس از آفتاب به آن پناه بردم و در سایهٔ آن نشستم.

گفت: نشسته بودم که علی علیه‌السلام به‌سوی من آمد پس، ظرف آب را به او دادم و آن‌قدر دور شد که دیگر او را ندیدم، پس از آن آمد و وضو گرفته بود، سپس ظرف آب را به سمت من هل داد و با من در سایهٔ زره نشست.

گفت: ناگهان اسب سواری از راه آمد، گفتم: به‌نظر می‌آید این اسب‌سوار تو را می‌خواهد فرمود: به او اشاره کن تا بیاید. گفت: اشاره کردم پس او آمد. [سوارکار] گفت: ای امیرالمؤمنین آن قوم از رودخانه گذشتند فرمود: نخواهند گشت.

گفت: پس از آن اسب‌سوار دیگری آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، به خداوند قسم از آن سوی پرچمها را دیدم و (ستورانشان) هنوز عبور نکرده بودند، فرمود: هرگز! به خداوند قسم که نخواهند گذشت. سپس برخاست و ما نیز برخاستیم.

(جندب) گفت: با خود گفتم: خدای را سپاس که مرا به این مرد بصیرت داد و امرش را بر من آشکار ساخت، او یکی از دو مرداست: یا مردی است دروغگو و یا مردی است که به‌خوبی امرش را می‌داند و بر عهد خود با پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله پایدار، خداوندا با تو پیمانی می‌بندم که بابت آن مرا در روز قیامت بازخواست کنی. اگر دیدم که قوم از رودخانه گذشته‌اند، پس اولین کسی باشم که با او خواهد جنگید و نیزه در چشمش فرو می‌برد، و اگر قوم از رودخانه نگذشته باشند، پیمان می‌بندم که تمام تلاشم را برای خالص ساختن خود و جنگ با دشمنانش به کار خواهم بست تا آنکه در آن راه بمیرم. سپس رو به صفهای جنگجویان رفتیم، دیدم که سپاهیان و پرچمهای آنان همانطورند که بودند، پس پشت گردنم را گرفت و مرا دور ساخت و فرمود: ای برادر ازدی به پیش برو و بجنگ که [امر ما] برایت آشکار گشت. گفت: عرض کردم ای امیرالمؤمنین به خداوند قسم که چنین می‌کنم. جندب گفت: به پیش رفتم و مبارزه کردم، مردی را دیدم، او را کشتم، و پس از او یک مرد دیگر را که او را نیز کشتم، و پس از او نیز مرد دیگری دیدم، او را نیز کشتم، پس از او مرد دیگری که من و او دو ضربه با یکدیگر اختلاف داشتیم و همهٔ ما بر زمین افتادیم، پس یارانم مرا به محل استراحت بردند، و هنگامی که به هوش آمدم کار آن قوم را تمام کرده بود.

«عليّ عليه‌السلام يكسّر الأصنام»

وَ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ العَالِمُ أَبُو العَبَّاسِ أَحْمَدُ بنُ نَاقَةَ أَيَّدَهُ اللّٰهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ بنِ مَيْمُونٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الحُسَينِ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ النَّفُورِ البَزَّازِ قَالَ: أَخْبَرَنَا القَاضِي أَبُو عَبدِاللّٰهِ الحُسَيْنُ بنُ هَارُونَ الضَّبِّيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو العَبَّاسِ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعِيدٍ الحَافِظِ: أَنَّ الفَضْلَ بنَ يُوسُفَ حَدَّثَهُمْ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بنُ عُقْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنُ الحُسَينِ، عَنْ عَوْنٍ ـ يَعْنِي ابنَ عَبدِاللّٰهِ ابنِ أَبِي رَافِعٍ ـ عَن أَبِيهِ، قَالَ:

كانَ لِخُزَاعَةَ صَنَمٌ مِنْ نُحَاسٍ فَوْقَ الْكَعْبَةِ، فَذَهَبَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ [و آله] بِعَلِيٍّ عليه‌السّلام سِرّاً مِنْ قُرَيشٍ، حَتَّى انْتَهَيَا إِلَى الكَعْبَةِ، (فَحَمَلَ عَلِيّاً عليه‌السّلام حَتَّى رَفَعَهُ إِلَى الكَعْبَةِ)، وَ أَمَرَهُ أَنْ يَطْرَحَ الصَّنَمَ، فَطَرَحَهُ عَلِيٌّ، فَوَقَعَ الصَّنَمُ مُنْفَتّاً كَالزُّجَاجِ، وَ ثَوَى عَلِيٌّ عليه‌السّلام عَلَى الكَعْبَةِ يَوْماً وَ لَيْلَةً.

ثُمَّ أَتَاهُ النَّبِيُّ عليه‌السّلام فَقالَ: «اقْتَحِمْ عَلَى اسْمِ اللّٰهِ»، فَاقْتَحَمَ عَلِيٌّ [عليه‌السّلام] فَوَقَعَ قَائِماً لَمْ يَضُرَّهُ اللّٰهُ بِشَيءٍ.

فَقالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ [و آله]: «كَيْفَ صَنَعْتَ بِالغَائِطِ وَالبَوْلِ؟»

قَالَ: دَعَوْتُ اللّٰهَ فَحَبَسَهُما عَنِّي.

تَمَّ الخَبَرُ وَالحَمْدُ للّٰهِ رَبِّ العَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطاهرين.

علی علیه‌السلام بتها را می‌کشند

شیخ عالم ابوعباس احمد بن ناقه خداوند نگهدار او باشد خبر داد و گفت: محمّد بن علی بن میمون از قول حسین بن محمّد بن نفور بزاز و او از قاضی ابوعبدالله حسین بن هارون ضبی و وی از ابوعباس احمد بن محمّد بن سعید حافظ و او از فضل بن یوسف و فضل از محمّد بن عقبه و او از محمّد بن حسین به نقل از عون - یعنی ابن عبدالله ابن ابی رافع - و او نیز به نقل از پدرش گفت:

قبیلهٔ خزاعه، بتی مسین در بالای کعبه داشتند پس پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌همراه علی علیه‌السلام پنهان از قریش رفتند تا به کعبه رسیدند. پیامبر علی علیه‌السلام را بلند کرد تا به بالای کعبه برود، و به او فرمان داد تا بت را بیندازد و علی بت را به زمین انداخت، بت افتاد و همچون شیشه تکه تکه شد، و علی علیه‌السلام یک روز و یک شب بر روی کعبه ماند، سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد او آمد و فرمود: با نام خداوند بپر و علی علیه‌السلام پرید و ایستاده به زمین افتاد و هیچ صدمه ندید.

و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: با غائط و ادرار چه کردی؟

فرمود: از خداوند مدد خواستم، پس آنها را نگاه داشت. خبر به پایان رسید و الحمدلله رب العالمین و درود خداوند بر محمّد و خاندان پاکش.

«خَبَرُ الأعْمَشِ مَعَ المَنْصُورِ»

قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُوجَعْفَرٍ الدَّوَانِيقِيُّ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَنْ أَجِبْ.

قَالَ: فَبَقِيتُ مُفكِّراً فِيما بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِي، وَ قُلْتُ: مَا بَعَثَ إِلَيّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا لِيَسْأَلَنِي عَنْ فَضَائِلِ أَمِيرِالمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بنِ أَبِي‌طَالِبٍ عليه‌السّلام، وَ لَعَلِّي إِنْ أَخْبَرْتُهُ قَتَلَنِي.

قَالَ: فَكَتَبْتُ وَصِيَّتِي بِيَدِي، وَ لَبِسْتُ كَفَنِي وَ حَنُوطِي، وَ دَخَلْتُ عَلَيهِ، فَقَالَ لِي: أُدْنُ مِنِّي، (فَدَنَوْتُ وَ عِنْدَهُ عَمْرُو بنُ عُبَيْدٍ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ طَابَتْ نَفْسِي شَيْئاً. ثُمَّ قَالَ: أُدْنُ)، فَدَنَوْتُ حَتَّى كَادَتْ تَمَسُّ رُكْبَتِي رُكْبَتَهُ.

قَالَ: فَوَجَدَ مِنِّي رَائِحَةَ الحَنُوطِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَصْدُقَنِي أَوْ لَأَصْلِبَنَّكَ.

قُلْتُ: وَ مَا حَاجَتُكَ يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: مَا شَأْنُكَ مُتَحَنِّطٌ؟

قُلْتُ: أَتَانِي رَسُولُكَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَنْ أَجِبْ، فَقُلْتُ: عَسَى يَسْأَلُنِي عَنْ فَضَائِلِ أميرالمؤمنين عليه‌السّلام، فَإِنْ أَنَا أَجَبْتُهُ قَتَلَنِي، فَكَتَبْتُ وَصِيَّتِي وَ لَبِسْتُ كَفَنِي.

قَالَ: فكَانَ مُتَّكِئاً فَاسْتَوَى جَالِساً، وَ قَالَ: لَا حَوْلَ و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ يَا سُلَيمانُ كَمْ حَدِيثٍ تَرْوِي فِي فَضَائِلِ عَلِيٍّ عليه‌السّلام؟

قُلْتُ: يَسِيراً يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: كَمْ؟

قُلْتُ: عَشْرَةَ آلافِ حَدِيثٍ وَ مَا زَادَ.

فَقَالَ: يَا سُلَيمانُ لَأُحَدِّثَنَّكَ بِحَدِيثٍ فِي فَضَائِلِ عَلِيٍّ يُنْسِي كُلَّ حَدِيثٍ سَمِعْتَهُ.

قُلْتُ: حَدِّثْنِي.

قَالَ: نَعَمْ، كُنْتُ هَارِباً مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ، وَ كُنْتُ أَتَرَدَّدُ فِي البِلَادِ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى النَّاسِ بِفَضَائِلِ عَلِيٍّ عليه‌السّلام، فَكَانُوا يُعَظِّمُونِي وَ يُزَوِّدُونِي، حَتَّى وَرَدْتُ بِلادَ الشَّأْمِ وَ إِنِّي لَفِي كِسَاءٍ خَلَقٍ مَا عَلَيَّ غَيْرُهُ، فَسَمِعْتُ الإِقَامَةَ وَ أَنَا جَائِعٌ، فَدَخَلْتُ المَسْجِدَ لِأُصَلِّيَ وَ فِي نَفْسِي أَنِّي أُكَلِّمُ النَّاسَ فِي عِشَاءٍ يُعَشُّونِي.

خبر اعمش با منصور

اعمش گفت: منصور دوانیقی نیمهٔ شب کسی را به نزد من فرستاد تا به سؤالاتش پاسخ دهم، اعمش گفت: با خود فکر کردم و گفتم. در این هنگام از شب به دنبال من نفرستاده مگر آن‌که بخواهد از من دربارهٔ فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسش کند و شاید اگر به او پاسخ گویم مرا بکشد.

می‌گوید پس وصیتم را با دست خود نوشتم و کفنم را به تن کردم و عطر و کافور زدم و بر او وارد شدم او به من گفت: نزدیک بیا. به او نزدیک شدم، و نزد او عمرو بن عبید نیز بود، وقتی او را دیدم کمی آسوده گشتم. سپس گفت: نزدیک آی، پس نزدیک او رفتم آن‌قدر که نزدیک بود زانویم با زانویش تماس پیدا کند. می‌گوید: پس عطر کافورم را حس کرد، گفت: به خداوند اگر راست نگویی تو را به دار خواهم آویخت.

گفتم: چه می‌خواهی ای امیرالمؤمنین؟

گفت: چرا به خود کافور زده‌ای؟

گفتم: فرستاده‌ات نیمه‌شب نزد من آمد تا بیایم و پاسخ دهم، با خود گفتم شاید در مورد فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام بپرسد، اگر به او پاسخ گویم مرا خواهد کشت، پس وصیت خود را نوشتم و کفنم را بر تن کردم. گفت: او تکیه داده بود پس مستقیم نشست و گفت: **لا حول و لا قوة الا بالله**، به خداوند قسمت می‌دهم ای سلیمان چند حدیث در فضائل علی علیه‌السلام روایت می‌کنی؟

گفتم: کمی یا امیرالمؤمنین.

گفت: چند تا؟

گفتم: بیش از ده هزار حدیث.

گفت: ای سلیمان برای تو حدیثی از فضایل علی نقل می‌کنم که هر حدیثی را که تاکنون شنیده‌ای از یادت می‌برد.

گفتم: بگو

گفت: بله، از (جور) بنی‌امیه فرار می‌کردم و در شهرها می‌گشتم و بوسیلهٔ فضائل علی علیه‌السلام به مردم نزدیک می‌شدم پس آنها مرا گرامی می‌داشتند و غذایم می‌دادند، تا آن‌که به سرزمین شام رسیدم، و جز تن‌پوشی کهنه چیزی بر تن نداشتم، اقامه نماز را شنیدم و گرسنه بودم، پس وارد مسجد شدم تا نماز بخوانم و با خود فکر می‌کردم با مردم سخن بگویم تا شامی به من دهند.

فَلَمَّا سَلَّمَ الإِمامُ دَخَلَ المَسْجِدَ صَبِيَّانَ، فَالْتَفَتَ الإِمامُ إِلَيْهِما وَ قَالَ: مَرْحَباً بِكُـمَا، وَ مَرْحَباً بِمَنِ اسْمَا كُمَا عَلَى اسْمَيْهِمَا.

وَ كَانَ إِلَى جَنْبِي شَابٌّ، فَقُلْتُ: يا شابُّ مَنِ الصَّبِيَّانِ مِنَ الشَّيْخِ؟

فَقالَ: هُوَ جَدُّهُما، وَ لَيْسَ بالمَدِينَةِ أَحَدٌ يُحِبُّ عَلِيّاً غَيْرَ هَذَا الشَّـيْخِ، وَ لِـذَلِكَ سَـمَّى أَحَدَهُمَا الحَسَنَ وَالآخَرَ الحُسَينَ.

فَقُمْتُ فَرِحاً مَسْرُوراً، فَقُلْتُ للشَّيْخِ، هَلْ لَكَ فِي حَدِيثٍ أُقِرُّ بِهِ عَيْنَكَ؟

فَقالَ: إِنْ أَقْرَرْتَ عَيْنِي أَقْرَرْتُ عَيْنَكَ.

قَالَ: قُلْتُ: حَدَّثَنِي وَالِدِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: كُنَّا قُعُوداً عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذْ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيهاالسَّلامُ وَ هِيَ تَبْكِي، فَقَالَ لَها النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: «مَا يُبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ؟»

قَالَتْ: يَا أَبَهْ، خَرَجَ الحَسَنُ وَالحُسَينُ وَ مَا أَدْرِي أَيْنَ بَاتَا.

فَقالَ لَها النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: «يَا فَاطِمَةُ لَا تَبْكِي، فَاللّٰهُ الَّذِي خَلَقَهُما هُوَ أَلْطَفُ بِهِما مِنْكِ»، وَ رَفَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ و آله يَدَيْهِ إِلَى السَّماءِ وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَا أَخَذَا بَرّاً أَوْ بَحْراً فَاحْفَظْهُما وَ سَلِّمْهُما».

فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه‌السَّلام مِنَ السَّماءِ فَقالَ: يَا مُحمَّدُ، إِنَّ اللّٰهَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَ يَقُولُ لَكَ: لَا تَحْزَنْ وَ لَا تَغْتَمَّ لَهُما، فَإِنَّهُما فَاضِلَانِ فِي الدُّنْيا فَاضِلانِ فِي الآخِرَةِ، وَ أَبُوهُمَا أَفْضَلُ مِنْهُما، هُمَا نائِمانِ فِي حَظِيرَةِ بَنِي النَّجّارِ وَ قَدْ وَكَّلَ اللّٰهُ بِهِمَا مَلَكاً يَحْفَظُهُمَا.

فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ فَرِحاً مَسْرُوراً وَ مَعَهُ أَصْحابُهُ حَتَّى أَتَوْا حَدِيقَةَ بَنِي النَّجّارِ، فَإِذَا هُمْ بِالْحَسَنِ مُعَانِقاً لِلْحُسَيْنِ عليهماالسَّلامُ، وَ إِذَا المَلَكُ المُوَكَّلُ بِهِمَا قَدْ فَرَشَ أَحَدَ جَنَاحَيْهِ تَحْتَهُمَا وَ غَطَّاهُمَا بِالآخَرِ.

قَالَ: فَانْكَبَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُقَبِّلُهُما حَتَّى انْتَبَهَا، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَا حَمَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْحَسَنَ وَ حَمَلَ جَبْرَئِيلُ الْحُسَيْنَ، وَ خَرَجَا مِنَ الحَظِيرَةِ وَ هُوَ يَقُولُ: «وَاللّٰهِ لَأُشَرِّفَنَّكُمَا اليَوْمَ كَمَا شَرَّفَكُمَا اللّٰهُ تَعَالَى».

به محض آنکه امام جماعت سلام را تمام کرد دو پسر وارد شدند، وی رو به آنها کرد و گفت خوش آمدید شما و آن‌کس که شما را بر اسمهای آنان نام نهاد.

درکنار من جوانی بود، پرسیدم: ای جوان دو پسر با پیرمرد چه نسبتی دارند؟

گفت: او پدربزرگ آنهاست و در شهرکسی جز این پیرمرد علی را دوست ندارد، پس یکی از آنها را حسن و دیگری را حسین نامید.

شادمان و خوشحال برخاستم به پیرمرد گفتم آیا می‌خواهی با حدیثی دیده‌ات را روشن کنم؟

گفت: اگر دیده‌ام روشن سازی دیده‌ات روشن کنم.

گفتم: پدرم از پدرش برایم نقل نمود که جدش گفت: نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم که فاطمه علیها السلام گریان آمد، پس پیامبر ﷺ پرسید چه چیز تو را گریان ساخته، ای فاطمه؟

گفت: پدرجان، حسن و حسین خارج شدند و نمی‌دانم شب را کجا مانده‌اند؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه گریه مکن، خداوندی که آنها را خلق نموده به آنان مهربانتر از توست. و پیامبر ﷺ دستانش را به آسمان بالا برد و فرمود: خدایا چه در خشکی باشند چه در دریا آنها را حفظ کن و سالم بدار.

سپس جبرئیل علیه السلام از آسمان فرود آمد و گفت: ای محمّد، خداوند بر تو سلام فرستاده می‌فرماید: ناراحت مشو و غم آنها مگیر، که آنها در دنیا و آخرت برترند و پدرشان از آنها برتر است، آنها در طویلهٔ بنی‌نجار خوابیده‌اند و خداوند فرشته‌ای را برای حفاظت از آنها وکیل نموده است. پس پیامبر ﷺ شادمان و مسرور برخاست و یارانش به‌همراه وی بودند تا به باغ بنی‌نجار رسیدند، حسن را دیدند که حسین علیه السلام را در آغوش دارد، و دیدند که فرشتهٔ موکل آنها یکی از بالهایش را زیر آنها پهن کرده و با بال دیگرش آنها را پوشانده است.

می‌گوید: پس پیامبر ﷺ شروع به بوسیدن آنها نمود تا آنکه بیدار شدند، پیامبر ﷺ حسن را بلند کرد و جبرئیل حسین را و از طویله خارج شدند و پیامبر گفت: به خداوند قسم که امروز شما را گرامی می‌دارم همانطور که خداوند شما را گرامی داشت.

فَقَالَ لَهُ أَبُوبَكْرٍ: نَاوِلْنِي أَحَدَهُمَا أُخَفِّفُ عَنْكَ.

فَقَالَ: «يَا أَبَابَكْرٍ، نِعْمَ الحامِلُ لَهُما، وَ نِعْمَ الرَّاكِبَانِ هُمَا، وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا».

فَلَمَّا أَتَى بَابَ المَسْجِدِ قَالَ: «يَا بِلالُ، هَلُمَّ عَلَيَّ بِالنَّاسِ».

فَنَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللّٰهِ صلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فِي المَسْجِدِ، فَقَامَ عَلَى قَدَمَيْهِ، فَقَالَ: «يَا مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِالنَّاسِ جَدّاً وَجَدَّةً؟»

قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ.

قَالَ: «الحَسَنُ وَالحُسَيْنُ، جَدُّهُما رَسُولُ اللّهِ، وَ جَدَّتُهُما خَدِيجَة بِنْتُ خُوَيْلِدٍ. أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِالنَّاسِ أَباً وَ أُمّاً؟»

قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَاللّهِ. قَالَ: «الحَسَنُ وَالحُسَيْنُ، أَبوهُما أَمِيرُالمُـؤْمِنِينَ، وَ أُمُّـهُما فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللّهِ. أَلَا أَدُلُّكُم عَلَى خَيْرِ النَّاسِ عَمّاً وَ عَمَّةً؟»

قَالُوا: بَلَى، [يا رسول‌اللّٰه].

قَالَ: «الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ، عَمُّهُما جَعْفَرُ الطَّيَّارُ فِي الجَنَّةِ، وَ عَـمَّتُهُما أُمُّ هَـانِئٍ بِـنْتُ أَبِي طَالِبٍ. أَلَا أُخْبِرُكُم بِخَيْرِ النَّاسِ خَالاً وَ خَالَةً؟»

قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ.

قَالَ: «الحَسَنُ وَالحُسَيْنُ، خَالُهُما القَاسِمُ ابنُ رَسُولِ اللّهِ، وَ خَالَتُهُما زِينَبُ بِنتُ رَسولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ».

ثُمَّ قَالَ آخِذاً بِيَدِهِ: «هَكَذا يحشرنا اللّٰه».

ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الحَسَنَ وَالحُسَينَ فِي الجَنَّةِ، وَ أَنَّ جَدَّهُما في الجَنَّةِ، و أَنَّ جَدَّتَهُما في الجَنَّةِ، وَ أَباهُما في الجَنَّةِ، وَ أُمَّهُما في الجَنَّةِ، وَ عَمَّهُما فِي الجَنَّةِ، وَ عَمَّتَهُما فِي الجَنَّةِ، وَ خَالَهُما فِي الجَنَّةِ، وَ خَالَتَهُما في الجنَّة.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ يُحِبُّهُما فِي الجَنَّةِ، وَ مَنْ يُبْغِضُهُما فِي النَّارِ».

قَالَ: فَلَمَّا قُلْتُ ذٰلِكَ لِلشَّيْخِ قَالَ: يَا فَتَى مَنْ أَنْتَ؟

قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: أَعَرَبِيٌّ أَمْ مَوْلىً؟

ابوبکر به او گفت: یکی از آنها را به من بده تا کمکت کنم. فرمود: ای ابوبکر، چه نیکو حمل‌کننده‌ای برای آنها هستم و آنها چه نیکو حمل‌شوندگانی برای من و پدرشان از هردوی آنها بهتر است.

هنگامی که به در مسجد رسید فرمود: ای بلال مردم را آگاه کن تا نزد من بیایند. پس منادی پیامبر ﷺ، ندا سر داد و مردم در مسجد گرد آمدند، پیامبر بر دو پای خویش ایستاد و گفت: ای جماعت مردم، آیا شما را به بهترین مردم از حیث جد و جده راهنمایی کنم؟

فرمود: حسن و حسین، جدشان پیامبر خدا و جدهٔ آنها خدیجه دختر خویلد است. آیا شما را به بهترین مردم از حیث پدر و مادر راهنمایی کنم؟

گفتند: بلی ای رسول خدا.

فرمود: حسن و حسین، پدرشان امیرالمؤمنین و مادرشان فاطمه دختر پیامبر خدا. آیا شما را به بهترین مردم از حیث عمو و عمه راهنمایی کنم؟

گفتند: آری.

فرمود: حسن و حسین، عمویشان جعفر طیار در بهشت است و عمهٔ آنها ام هانی دختر ابی‌طالب. آیا شما را به بهترین مردم از حیث دایی و خاله راهنمایی کنم؟

گفتند: بلی.

فرمود: حسن و حسین، دایی آنها قاسم پسر رسول خدا و خالهٔ آنها زینب دختر رسول اللّه ﷺ است. سپس دست خود را گرفت و فرمود: خداوند این‌چنین ما را محشور می‌کند.

سپس فرمود: خداوندا تو می‌دانی [جایگاه] حسن و حسین در بهشت است و جایگاه جدشان در بهشت است و جایگاه جدهٔ آنها در بهشت و پدرشان در بهشت و مادرشان در بهشت و عمویشان در بهشت و عمهٔ آنها در بهشت و دایی آنها در بهشت و خالهٔ آنها در بهشت جای دارند.

خداوندا تو می‌دانی هر آنکه آنها را دوست بدارد در بهشت است و هرکه از آنها بدش آید در آتش است. منصور گفت: تا این را به شیخ گفتم گفت: ای جوان تو کیستی؟

گفتم: اهل کوفه هستم.

گفت: عربی یا مولا؟

قُلْتُ: بَلْ عَرَبِيٌّ.

قَالَ: فَأَنْتَ تُحَدِّثُ بِهذَا الحَدِيثِ وَ أَنْتَ فِي هَذَا الكِساءِ؟! فَكَسانِي خِلعَتَهُ، وَ حَمَلَني عَلَى بَغْلَتِهِ، فَبِعْتُها بِمائَةِ دِينارٍ.

وَ قَالَ لي: يَا شَابُّ أَقْرَرْتَ عَيني، فَاللّهِ لَأُقِرَّنَّ عَيْنَكَ، وَ لَأُرْشِدَنَّكَ إِلَى شَابٍّ يُقِرُّ عَيْنَكَ اليَوْمَ.

قُلْتُ: أَرْشِدْني.

قَالَ: لِي أَخَوانِ أَحَدُهُما إمامٌ وَالآخَرُ مُؤَذِّنٌ، أَمَّا الإِمَامُ فَإِنَّه يُحِبُّ عَلِيّاً مُنذُ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، و أَمَّا المُؤَذِّنُ فَإِنَّهُ يُبْغِضُ عَلِيّاً مُنْذُ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ.

فَقُلْتُ: أَرْشِدْني.

فَأَخَذَ بِيَدِي حَتَّى أَتَى بَابَ الإِمامِ، فَإِذا أَنَا بِرَجُلٍ قَدْ خَرَجَ إِلَيّ فَقَالَ: أَمَّا البَغْلَةُ وَالكِسْوَةُ فَأَعْرِفُهُما، وَاللّهِ مَا كَانَ فُلانٌ يَحْمِلُكَ وَ يَكْسُوكَ إِلَّا وَ أَنْتَ تُحِبُّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ، فَحَدِّثْنِي بِفَضائِلِ عَلِيٍّ عليه‌السّلام.

قُلْتُ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، قَالَ: كُنَّا قُعُوداً عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذْ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيهَاالسَّلامُ تَبْكي بُكاءاً شَدِيداً.

فَقَال لَها النَّبِيُّ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: «مَا يُبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ؟»

قَالَتْ: يَا أَبَهْ، عَيَّرَتْنِي نِساءُ قُرَيشٍ فَقُلْنَ: إِنَّ أَباكِ زَوَّجَكِ مِنْ مُعْدِمٍ لا مَالَ لَهُ.

فَقَالَ لَها النَّبِيُّ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: «لَا تَبْكي، فَوَاللّهِ مَا زَوَّجْتُكِ حَتَّى زَوَّجَكِ اللّهُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ، وَ أَشْهَدَ بِذلِكَ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكائِيلَ، وَ إِنَّ اللّـهَ اطَّـلَعَ إِلَـى الأَرْضِ اطِّـلاعَةً فَاخْتارَني نَبِيّاً، ثُمَّ اطَّلَعَ ثَانِيةً فَاخْتَارَ مِنَ الخَلائِقِ عَلِيّاً، فَزَوَّجَكِ إِيَّاهُ، وَاتَّخَذَهُ وَصِيّاً، فَعَلِيٌّ أَشْجَعُ النَّاسِ قَلْباً، وَ أَعْظَمُ النَّاسِ حِلْماً، وَ أَسْمَحُ النَّاسِ كَفّاً، وَ أَقْدَمُ النَّاسِ سِلْماً، وَ أَعْلَمُ النَّاسِ عِلْماً، وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ ابْنَاهُ، وَ هُمَا سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الجَنَّةِ، وَاسْمُهُما فِي التَّوراةِ شَبَّرٌ وَ شَبِيرٌ لِكَرامَتِهِما عَلَى اللّهِ.

يَا فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِي، فَواللّهِ إِذا كانَ يَوْمُ القِيامَةِ يُكْسَى أَبُوكِ حُلَّتَيْنِ، وَ عَلِيٌّ حُلَّتينِ، وَ لِواءُ الحَمْدِ بِيَدِي، فَأُناوِلُهُ عَلِيّاً لِكَرامَتِهِ عَلَى اللّهِ تَعالَى.

گفتم: عربم.

گفت: تو این حدیث را می‌گویی و چنین پوششی داری؟ پس خلعت خویش بر تنم پوشاند، و مرا سوار بر قاطر خویش کرد و من آن را به صد درهم فروختم و به من گفت: ای جوان چشم مرا روشن ساختی. به خداوند قسم که چشمت روشن سازم، و تو را امروز به جوانی هدایت کنم که چشمت را روشن سازد.

گفتم: هدایت کن.

گفت: دو برادر دارم که یکی از آنها امام جماعت است و دیگری مؤذن، آنکه امام است علی را از هنگامی که از شکم مادر زاده شد دوست دارد و آن که مؤذن است از هنگامی که از شکم مادر زاده شد از علی نفرت دارد.

گفتم: مرا به آنها هدایت کن.

سپس، دستم را گرفت تا آنکه به خانهٔ امام جماعت رسیدیم، که ناگهان مردی خارج شد و گفت: قاطر و بالاپوشت را می‌شناسم، به خداوند قسم که فلانی به تو چنین هدیه‌ای نمی‌داد مگر آنکه تو دوستدار خدا و رسولش باشی، پس از فضایل علی علیه السلام برایم سخن بگوی.

گفتم: پدرم به نقل از پدربزرگم گفت: ما نزد پیامبر نشسته بودیم که فاطمه علیها السلام آمد و به‌شدت گریه می‌کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه چیز ترا چنین گریان ساخته؟

گفت: پدرجان، زنان قریش مرا سرزنش می‌کنند و می‌گویند: پدرت ترا به مرد فقیری داد که هیچ ثروتی ندارد.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله، فرمود: گریه مکن، به خداوند قسم که من ترا به ازدواج او درنیاوردم مگر آنکه خداوند از بالای عرش خویش ترا به ازدواج او درآورد، و جبرئیل و میکائیل بر این امر شاهد بودند، و خداوند به زمین نگاهی کرد و مرا به‌عنوان پیامبر برگزید، سپس دیگر بار نگاهی انداخت و از میان آفریدگانش علی را برگزید، پس تو را به ازدواج او درآورد، و او را وصی خود نمود، زیراکه علی دل‌شجاع‌ترین مردم است. و صبر او از همه بزرگتر است و بخشنده‌ترین دست را در میان مردم دارد، و در میان مردم برای صلح از همه پیشتر است و داناترین مردم است و حسن و حسین فرزندان او و آن دو سرور بهشتیان هستند، اسم آنها در تورات شبر و شبیر است به‌خاطر جایگاه بزرگشان نزد خداوند.

ای فاطمه، گریه مکن، زیرا اگر در روز قیامت پدرت دو جامه زیبا پوشانده شود و علی هم دو جامه زیبا، و پرچم حمد در دست داشته باشم آن را به‌خاطر کرامتی که نزد پروردگار بزرگ دارد به علی خواهم دارد.

يَا فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِي، فَإِنَّهُ إِذَا دُعِيتُ إِلَى رَبِّ العَالَمِينَ يَجِيءُ عَلِيٌّ مَعِي، وَ إِذَا شَفَّعَنِي إِلَيْهِ شَفَّعَ عَلِيّاً مَعِي.

يَا فَاطِمَةُ، إِذَا كَانَ يَوْمُ القِيامَةِ يُنَادِي مُنادٍ فِي أَهْوَالِ ذَلِكَ اليَوْمِ: يَا مُحَمَّدُ، نِعْمَ الجَدُّ جَدُّكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمنِ، وَ نِعْمَ الأَخُ أَخُوكَ عَلِيُّ بنُ أَبي طَالِبٍ.

يَا فَاطِمَةُ، عَلِيٌّ يُعِينُنِي عَلَى مَفَاتِيحِ الجَنَّةِ، وَ شِيعَتُهُ هُمُ الفَائِزُونَ يَومَ القِيامَةِ غَداً فِي الجَنَّةِ».

فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ قَالَ: يَا بُنَيَّ مَنْ أَنْتَ؟

قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الكُوفَةِ.

قَالَ: عَرَبيٌّ أَمْ مَوْلًى؟

قُلْتُ: عَرَبِيٌّ، فَكَسَانِي ثَلاثِينَ ثَوْباً وَ أَعْطَانِي عَشَرَةَ آلافِ دِرْهَمٍ. ثُمَّ قَالَ: يَا شَابُّ قَدْ أَقْرَرْتَ عَيْنِي، وَلِي إِلَيكَ حَاجَةٌ.

قُلْتُ: قُضِيَتْ.

قالَ: قَالَ: إِذَا كَانَ غَدٌ فَأْتِ إِلَى بابِ مَسْجِدِ آلِ فُلانٍ كَيما تَرَى أَخِي المُبْغِضَ لِعَلِيٍّ عليه‌السّلام.

قَالَ: فَطَالَتْ عَلَيَّ تِلكَ اللَّيْلَةُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُ المَسْجِدَ الَّذِي وَصَفَ لِي، فَقُمْتُ فِي الصَّفِّ، فَإِذَا إِلَى جَنْبِي شَابٌّ مُتَعَمِّمٌ، فَذَهَبَ لِيَرْكَعَ فَوَقَعَتْ عِمامَتُهُ، فَنَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ فَإِذا رَأْسُهُ رَأْسُ خِنْزِيرٍ وَ وَجْهُهُ وَجْهُ خَنْزِيرٍ، فَوَاللّٰهِ مَا عَلِمْتُ مَا تَكَلَّمْتُ بِهِ فِي صَلَاتِي حَتَّى سَلَّمَ الإِمامُ، فَقُلْتُ: وَيْحَكَ مَا الَّذِي أَرَى بِكَ؟

فَبَكَى وَ قَالَ: انْظُرْ إِلَى هَذِهِ الدَّارِ، فَنَظَرْتُ، فَقَالَ لِي: اُدْخُلْ، فَدَخَلْتُ وَ هُوَ مَعِي، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا المَجْلِسُ قَالَ: اعْلَم أَنِّي كُنْتُ مُؤَذِّناً لآلِ فُلانٍ؛ كُلَّما أَصْبَحْتُ لَعَنْتُ عَلِيّاً أَلْفَ مَرَّةٍ بَيْنَ الأَذَانِ وَالإِقَامَةِ، وَ كُلَّمَا كَانَ يَوْمُ جُمُعَةٍ لَعَنْتُهُ أَرْبَعَةَ آلافِ مَرَّةٍ، فَخَرَجْتُ يَوْماً مِنْ مَسْجِدِي فَأَتَيْتُ دَارِي، فَاتَّكَأْتُ عَلَى هَذِهِ الدَّكَّةِ الَّتِي تَرَى، فَرَأَيْتُ فِي مَنَامِي كَأَنِّي بِالجَنَّةِ وَ فِيها رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيٌّ عليهما‌السّلامُ فَرِحَيْنِ، وَكَانَ عَلَى يَمِينِ رَسُولِ اللّٰهِ الحَسَنُ [و معه كأسٌ] ، وَ عَلَى يَسَارِهِ الحُسَيْنُ وَ مَعَهُ كَأْسٌ،

ای فاطمه، گریه مکن، اگر به‌سوی پروردگار خوانده شوم علی با من خواهد آمد، و اگر به من شفاعت بخشد به علی نیز شفاعت بخشد.

ای فاطمه، در روز قیامت منادی در میان هول و بیم آن روز ندا سر می‌دهد که: ای محمّد بهترین جد، جد تو ابراهیم خلیل خداوند رحمن است و بهترین برادر، برادر تو علی بن ابی‌طالب است.

ای فاطمه، علی مرا در نگاهداری کلیدهای بهشت یاری می‌کند، و شیعهٔ او در روز قیامت رستگارند و جایگاهشان در بهشت است.

همان‌که این را گفتم گفت، پسرم تو کیستی؟

گفتم: من اهل کوفه هستم

گفت: عربی یا مولا؟

گفتم: عربم

گفت: عربی، پس مرا سی جامه ببخشید و ده هزار درهم داد، سپس گفت: ای جوان دیده‌ام روشن کردی و از تو خواهشی دارم.

گفتم: انجام می‌دهم.

گفت: اگر فردایی در کار بود به مسجد آل فلان برو که برادرم را ببینی که از علی علیه‌السلام نفرت دارد.

گفت: آن شب بر من دیر گذشت، صبح هنگام به مسجدی آمدم که او گفته بود، در صف نمازگزاران ایستادم، در کنارم جوانی عمامه به‌سر دیدم، خواست به رکوع رود که عمامه از سرش افتاد، به صورتش نگریستم دیدم که سرش همانند خوک و رخش همچون صورت خوک است، به خداوند قسم که ندانستم در نماز چه گفتم تا آنکه امام نماز را به پایان برد و سلام گفت: به جوان گفتم: ای وای بر تو این چیست که در تو می‌بینم؟

گریست و گفت: به این خانه نگاه کن، نگاه کردم، گفت: داخل شو، داخل شدم و او مرا همراهی می‌کرد، وقتی که نشستیم گفت: بدان که من مؤذن خاندان (فلان) بودم، هر روز صبح بین اذان و اقامه علی را لعن می‌کردم و در روزهای جمعه چهار هزار بار او را لعن می‌نمودم، روزی از مسجد خارج شدم و به خانه‌ام آمدم به این پشتی که می‌بینی تکیه کردم و در خواب دیدم در بهشت هستم و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام در آنجا هستند و خوشحالند و در سمت راست پیامبر حسن جام بدست است و در سمت چپ او حسین جام بدست حضور دارد.

فَقَالَ: يَا حَسَنُ اسْقِنِي، فَسَقَاهُ، ثُمَّ اسْقِ الجَماعَةَ فَشَرِبُوا، ثُمَّ كَأَنَّه قَالَ: إِسْقِ هَذا المُـتَّكِئ عَلَى هَذا الدُّكّانِ.

فَقَالَ لَهُ الحَسَنُ: يَا جَدُّ تَأْمُرُني أَنْ أَسْقِيَ هَذا وَ هُوَ يَلْعَنُ والِدِي كُلَّ يَوْمٍ أَلْفَ مَرَّةٍ بَيْنَ الأَذانِ وَالإِقَامَةِ، وَ قَدْ لَعَنَهُ فِي هَذا الْيَومِ أَرْبَعَةَ آلافِ مَرَّةٍ بَيْنَ الأَذانِ وَالإِقَامَةِ؟!

فَأَتاني النَّبيُّ صَلَّى اللّٰهُ عليهِ وَ آلِهِ فَقالَ لِي: «مَا لَكَ عَلَيكَ لَعْنةُ اللَّهِ تَلْعَنُ عَلِيّاً؟! وَ عَلِيٌّ مِنِّي، وَ تَشْتِمُ عَلِيّاً؟! وَ عَلِيٌّ مِنِّي»، وَ رَأَيْتُهُ وَ كَأَنَّهُ تَفَلَ فِي وَجْهِي وَ ضَرَبَني بِرِجْلِهِ، وَ قَالَ لِي: «قُمْ غَيَّرَ اللّٰهُ مَا بِكَ مِنْ نِعْمَةٍ». فَانْتَبَهْتُ مِنْ نَوْمي وَ إِذَا رَأْسِي رَأْسُ خِنْزِيرٍ وَ وَجْهِي وَجْهُ خِنْزِيرٍ.

وَ قَالَ لِي المَنْصُورُ: هَذَانِ الحَدِيثانِ فِي يَدِكَ؟

قُلْتُ: لا.

فَقالَ: يا سُلَيمانُ، حُبُّ عَلِيٍّ إِيمانٌ، وَ بُغْضُهُ نِفَاقٌ، وَاللَّهِ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَ لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ.

قَالَ: قُلْتُ: يَا أَميرَالمُؤمِنِينَ الأَمانَ؟

قَالَ: لَكَ الأَمانُ.

قُلْتُ: مَا تَقُولُ في قَاتِلِ الحُسَيْنِ؟

قَالَ: إِلَى النَّار وَ فِي النَّارِ.

قُلْتُ: وَ كَذَلِكَ مَنْ يَقْتُلُ وَلَدَ رَسُولِ اللّٰهِ إِلَى النَّارِ وَ فِي النَّارِ؟

قَالَ: المُلْكُ عَقِيمٌ يَا سُلَيمانُ، اخْرُجْ فَحَدِّثْ بِما سَمِعْتَ.

فرمود: ای حسن، شرابی بده، حسن جامی به او داد، سپس به جماعت داد و نوشیدند و به نظرم آمد که به او فرمود: به این مرد که بر این دکه تکیه نموده نیز شرابی ده.

حسن به او فرمود: ای جد من، آیا مرا به نوشاندن او امر می‌کنید و او هر روز میان اذان و اقامه هزار بار پدرم را لعن می‌کند و امروز چهار هزار بار بین اذان و اقامه پدرم را لعن نموده است؟!

پس پیامبر ﷺ به‌سوی من آمد و فرمود: «لعنت بر تو ترا چه می‌شود که علی را لعنت می‌کنی؟ علی از من است و تو او را دشنام می‌گویی؟ دیدم که او بر صورتم آب دهان انداخت و با پایش مرا زد و فرمود: «بلند شو که خداوند نعمت بر تو دگرگون کند»، از خواب بیدار شدم و دیدم که سرم مانند سر خوک و صورتم همچون صورت خوک گشته است.

منصور گفت: این دو حدیث در اختیار تو هستند؟

گفتم: خیر

گفت: ای سلیمان، عشق به علی ایمان است، و نفرت از او نفاق است و خداوند جز مؤمن را دوست ندارد و جز منافق او را آزرده نمی‌سازد.

گفتم: ای امیرالمؤمنین آیا در امانم؟

گفت: در امانی

گفتم: دربارهٔ قاتل حسین چه می‌گویی؟

گفت: به‌سوی آتش می‌رود و در آتش می‌ماند.

گفتم: آیا چنین است آن‌که فرزند رسول‌الله را می‌کشد به‌سوی آتش می‌رود و در آتش می‌ماند؟

گفت: ملک عقیم است ای سلیمان، برو و آنچه شنیدی روایت کن.

«عدّة مسائل و أجوبتها عن أميرالمؤمنين عليه‌السّلام»

قَوْلُ النَّاقُوسِ

قَالَ عَبْدُاللّٰهِ بنُ الكَوَّاءِ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ أَمِيرِالمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بنِ أَبِي طَالِب عليه‌السّلام وَ مَعَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَسَمِعْنَا صَوْتَ النَّاقُوسِ مِنْ عِنْدِ بَعْضِ النَّصَارَى، فَقُلْتُ: لَعَنَ اللّٰهُ النَّاقُوسَ.

فَقَالَ عليه‌السّلام: لَعَنَ اللّٰهُ النَّصَارَى، لَا تلعَنْ صَوْتَ النَّاقُوسِ.

قُلْتُ: وَ كَيْفَ؟

قَالَ: لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي مَعْنَى الصَّوْتِ؟

قُلْتُ: هَذَا صَوْتٌ لَا يَعْرِفُهُ أَحَدٌ؟!

فَقَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا مِنْ ضَرْبَةٍ تَقَعُ عَلَى ضَرْبَةٍ إِلَّا وَلَهَا مَعْنىً وَ فِيها عِظَةٌ.

فَقُلْتُ: بَيِّنْ لِي يَا أَميرَالمُؤْمنينَ.

قَالَ: يَقُولُ: لَا إِلَه إِلَّا اللّٰهُ حَقّاً حَقّاً، إِنَّ المَولَى صَمَدٌ يَبْقَى، يَحْلُمُ عَنَّا رِفْقاً رِفْقاً، لَوْلَا حِلْمُهُ كُنَّا نَشْقَى، مَا مِنْ يَوْمٍ يَظْعَنُ عَنَّا، إِلَّا أَوْهَى مِنَّا رُكْناً، يَابنَ الدُّنْيا مَهْلاً مَهْلاً، زِنْ مَا يَأْتِي وَزْناً وَزْناً، وَاعْرِضْ عَمَّا يُورِثُ حُزْناً، وَاعْمَلْ خَيْراً تَزْدَدْ حُسْناً، إِنَّا بِعْنا دَاراً تَبْقى، وَاسْتَوْطَنَّا دَاراً تَفْنَى، مَا مِنْ حَيٍّ يَبْقَى مِنَّا، إِلَّا وَدَنَا مَوْتاً مَوْتاً، حَثّاً حَثّاً، سَبْقاً سَبْقاً، دَفْناً دَفْناً.

چند سؤال و جواب آنها از امیرالمؤمنین علی ﷺ

سخن ناقوس

عبدالله بن کواء گفت: همراه با امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ در راهی می‌رفتم و او را گروهی از یارانش نیز همراهی می‌کردند که صدای ناقوس نصرانی‌ها را شنیدیم، گفتم: خداوند ناقوس را لعنت کند.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: خداوند نصرانی‌ها را لعنت کند، صدای ناقوس را لعن مکن.

عرض کردم: چطور؟

فرمود: زیرا تو معنای صدا را نمی‌دانی

گفتم: کسی هست که این صدا را نشناسد؟!

فرمود: قسم به او که دانه را شکافت و جان را آفرید، هر ضربه‌ای که از پس ضربه‌ای افتد نخواهد بود مگر آنکه معنایی داشته باشد و در آن پندی نهفته باشد.

گفتم: برایم شرح ده‌ای امیرالمؤمنین

فرمود: این صدا می‌گوید، به‌راستی، به‌راستی، خدایی نیست جز خدای یکتا، سرور ما جاودان است و خواهد ماند، به مهربانی از ما می‌گذرد، اگر بخشش او نبود به سختی و گمراهی می‌افتادیم. هیچگاه از ما دور نخواهد شد، مگر آنکه رکنی از ایمان ما سست گردد، ای فرزند دنیا! آهسته‌تر! آهسته‌تر!، آنچه می‌آید وزنش را بسنج و از آنچه غم و اندوه به بار می‌آورد روی گردان و کار نیک انجام ده تا بر زیبائیت افزون گردد. ما خانه‌ای فروختیم که ماندگار است. و در خانه‌ای اقامت گزیدیم که فناپذیر است، هیچ‌یک از ما باقی نخواهد ماند. مگر آن‌که به‌تدریج به مرگ نزدیک گردد و بر او خاک می‌ریزیم و خاک می‌ریزند، و بر یکدیگر پیشی می‌گیریم و دفن می‌شویم پی‌درپی.

ما يُقرأ عند رؤية السَّبُع

وَ قَامَ إِلَيهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، إِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي، فَدُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا قُلْتُهُ أَمِنْتُ عَلَى نَفْسِي.

فَقَالَ: مَنْ رَأَى السَّبُعَ فَلْيَقْرَأْ: ﴿لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنينَ رَؤُوفٌ رَحيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظيمِ﴾.

ما يقرأ لتذليل الجمل النافر

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَميرَالمُؤْمِنينَ، إِنْ لي جَمَلاً وَ قَدِ اسْتَعْصَى عَلَيَّ، وَ أَنَا مِنْهُ عَلَى وَجَلٍ، فَدُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ ذَلَّ لي.

فَقَالَ عليه‌السّلام: اِقْرَأْ فِي أُذُنِهِ اليُمْنَى: ﴿وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾.

فَقَالَ الرَّجُلُ ذَلِكَ [فـ] ذَلَّ لَهُ وَ أَطَاعَهُ.

ما يقرأ لردِّ الضَّالَّة

ثُمَّ قَامَ إِلَيهِ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، إِنَّ لِي ضَالَّةً قَدْ ضَلَّتْ، فَدُلَّني عَلَى كَلامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ رَدَّ اللّهُ عَلَيَّ ضَالَّتي.

فَقَالَ عليه‌السّلام: صَلِّ رَكْعَتَينِ تَقْرَأُ فِيهِما يَاسِينَ، وَ قُلْ: «يَا هَادِياً رُدَّ عَلَيَّ ضَالَّتِي».

فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ.

آنچه به‌هنگام دیدن حیوان درنده خوانده شود

مردی برخاست و به‌سوی او رفت و گفت: ای امیرالمؤمنین، من بر جان خود می‌ترسم، مرا به سخنی رهنمون کن تا احساس امنیت کنم.

حضرت فرمود: هرکس حیوان درنده ببیند، بگوید: **حقّا که شما را فرستاده‌ای از خودتان آمده که رنج شما بر وی گران است بر شما حریص است و به مؤمنان رووف و مهربان است. پس اگر روی تافتید بگو: خدا مرا کافی است که جز او معبودی نیست، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است.**[۱]

آنچه برای رام کردن شتر چموش خوانند

شخص دیگری برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین شتری دارم که از من فرمانبرداری نمی‌کند، و من از او بیم دارم.

حضرت علیه السلام فرمود: در گوش راستش بخوان: **درحالیکه هرکس در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه در برابر او تسلیم است و همه به‌سوی او بازگردانده می‌شوند.**[۲]

مرد چنین گفت و شتر در برابرش آرام گشت و از او فرمان برد.

آنچه برای برگرداندن گمشده خوانده می‌شود

سپس مرد دیگری گفت: ای امیرالمؤمنین، گمشده‌ای دارم، پس مرا به سخنی رهنمون کن تا چنانچه بگویم خداوند گم شده‌ام را به من بازگرداند.

حضرت فرمود: دو رکعت نماز بخوان و در آنها سورهٔ یاسین بخوان و بگو: ای هدایتگر گمشده‌ام را به من بازگردان. مرد چنین کرد و گم‌شده‌اش بازگشت.

۱- توبه: ۱۲۸ - ۱۲۹.
۲- آل عمران: ۸۳.

ما يُقرأ للأمن من الغرَق

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، إِنِّي أُسَافِرُ فِي المِياهِ وَالبِحارِ، فَدُلَّني عَلَي كَلامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ أَمِنْتُ مِنَ الغرَقِ.

فَقَالَ عليه‌السّلام: اِقْرَأْ ﴿ إِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذي نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحينَ ﴾ ﴿ وَ ما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَميعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَالسَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِه سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُون ﴾ ﴿ بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

ما يُقرأ لإزالة التَّعَب

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، إِنِّي أُسَافِرُ فَيَلْحَقُنِي الْعَيَاءُ (فَدُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ زَالَ عَنِّي العَيَاءُ.

فَقَالَ عليه‌السّلام: مَنْ نَالَهُ العَيَاءُ) فَلْيَكْتُبْ عَلَى سَاقِهِ: ﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَالْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما في سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ ما مَسَّنا مِنْ لُغُوبٍ ﴾.

ما يُقرأ لإزالة الماء الأصفر من الجوف

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ، إِنَّ فِي جَوْفي المَاءَ الأَصْفَرَ، فَدُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ زَالَ عَنِّي.

فَقَالَ عليه‌السّلام: اِقْرَأْ عَلَى بَطْنِكَ آيَةَ الْكُرْسِيّ وَ أَوْدِعْهَا بَطْنَكَ فَإِنَّكَ تَسْلَمُ مِنْ ذٰلِكَ.

فَقَالَ: وَ كَيْفَ أُودِعُها بَطْنِي؟

فَقَالَ: اُكْتُبْهَا وَاغْسِلْهَا وَاشْرَبْها، وَ قُلْ: «إِنِّي أَسْتَوْدِعُكِ بَطْنِي لِتَشْفِيَنِي مِنْ عِلَّتِي».

آنچه برای در امان ماندن از غرق شدن خوانده می‌شود

سپس مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من در میان آبها و دریاها سفر می‌کنم، پس مرا به سخنی رهنمون کن تا از غرق شدن در امان بمانم.

حضرت علیه السلام فرمود: بخوان این آیات را: **به یقین سرپرست و یاور من خدایی است که این کتاب را فروفرستاده و هموست که شایستگان را سرپرستی و یاری می‌کند[۱]. و خدا را به سنجشی که شایستهٔ مقام اوست نسنجیدند و نشناختند و حال آنکه زمین در روز قیامت یک سره در قبضهٔ اوست و همهٔ آسمانها درهم پیچیده به دست قدرتمند اوست، او منزه است و از آنچه شریک او می‌پندارند برتری دارد[۲]. هنگام حرکت و توقف آن بسم الله گویید حقّا که پروردگار من بسیار آمرزنده و مهربان است.[۳]**

آنچه برای رفع خستگی خوانده می‌شود

سپس مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین من به سفر می‌روم دچار خستگی شدید می‌شوم پس مرا به سخنی رهنمون کن که اگر بگویم خستگی از من برود، پس حضرت علیه السلام فرمود: هر آنکس که خستگی بر او چیره شد بر ساق پایش بنویسد: **براستی آسمانها و زمین و آنچه را در میان آن دو هست در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسید.[۴]**

آنچه برای از میان بردن زردآب درون خوانده می‌شود

مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین در درونم زردآب است پس مرا به سخنی رهنمون کن اگر بگویم از میان برود. پس حضرت علیه السلام فرمود:

بر شکمت آیت‌الکرسی را بخوان و آن را به شکمت بسپار تا از آن بیماری شفا یابی.

گفت: و چگونه آن را به شکم بسپارم.

حضرت فرمود: آن را بنویس و بشوی و بیاشام و بگو: «تو را به شکم خود می‌سپارم تا مرا از بیماری شفا دهی».

۱ـ اعراف: ۱۹۶.

۲ـ زمر: ۶۷.

۳ـ هود: ۴۱.

۴ـ ق: ۳۸.

ما يُكتب لإزالة الشّقيقة و الصّداع

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الشَّقِيقَةَ وَالصُّدَاعَ يَأْخُذَانِي، فَدُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ زَالَ عَنِّي ذَلِكَ فَقَدْ قَطَعَانِي عَنْ مَعَاشِي.

فَقَالَ عليه‌السّلام: أُكْتُبْ: «﴿وَ لَهُ ما سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ أُخْرُجْ مِنْهَا فَمَا لَكَ أَنْ تَسْكُنَ فِيهَا ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَ إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَت * إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها﴾ كمْ عِرْقٍ سَاكِنٍ وَ غَيْرِ سَاكِنٍ، مِنْ عَبْدٍ شَاكِرٍ وَ غَيْرِ شَاكِرٍ، اُسْكُنْ بِالحَيِّ القَيُّومِ».

فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَعُوفِيَ.

ما يُكتب لوجع الأضراس

فَقَامَ إِلَيه آخرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بِي وَجَعَ الأَضْرَاسِ، فَهَلْ فِي كِتابِ اللَّهِ شَيءٌ إِذَا أَنَا قُلتُهُ يَنْفَعُنِي؟.

فَقَالَ عليه‌السّلام: أُكْتُبْ: ﴿أَوَ لَمْ يَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ * وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ تُوقِدُونَ * أَوَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِى بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ ﴿وَ لَهُ ما سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ﴿فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها كَذٰلِكَ يُحْيِى اللّٰهُ الْمَوْتى وَ يُرِيكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

آنچه برای زوال سردرد خوانده می‌شود

سپس مردی به‌سوی او برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین سردرد شدیدی مرا فرامی‌گیرد، پس مرا به سخنی رهنمون کن که اگر بگویم از میان برود زیراکه روزی مرا بریده است.

حضرت علیه‌السلام فرمود: بنویس: **و آنچه در شب و روز آرمیده از آن اوست و او شنوا و داناست.**(۱) از آن خارج شو، تو نباید در آن ساکن شوی. **آنگاه که خورشید درهم پیچیده شود و آنگاه که ستارگان تیره گردند.**(۲) **آنگاه که زمین به لرزهٔ خود لرزانده شود.**(۳) چند رگ ساکن و غیرساکن است از بندهٔ شاکر و بندهٔ غیرشاکر، به‌نام خداوند زنده و قیوم ساکن شو. پس مرد چنین کرد و شفا یافت.

آنچه برای درمان درد دندانها نوشته می‌شود

سپس مرد دیگری به‌سوی او برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من درد دندان دارم، آیا در کتاب خداوند چیزی هست که اگر بگویم مرا سود رساند؟ حضرت علیه‌السلام فرمود بنویس:

آیا انسان نمی‌بیند که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم، که به ناگاه ستیزه‌گر و مخاصمه جوی آشکار گردیده است. و برای ما مثالی زد درحالیکه آفرینش خود را فراموش کرده و گفت چه کسی این استخوانها را زندگی می‌بخشد درحالیکه چنین پوسیده‌اند. بگو: کسی آنها را زنده می‌کند که نخستین بار آنها را پدید آورد، و او به هر آفریده‌ای داناست. همان که برای شما از درخت سبز و تر آتشی پدید آورد پس شما از آن به ناگاه آتش می‌افروزید. و آیا کسی که زمین و آسمانها را آفریده توانا نیست که مانند آنان را بیافریند؟ چرا تواناست و اوست آفرینندهٔ کامل و دانا. و هماناکه شأن او چنین است هنگامی که وجود چیزی را بخواهد به او می‌گوید: باش پس می‌باشد. پس منزه است آنکه ملکیت حقیقی و تسلط کامل بر همهٔ اشیاء به دست اوست و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید(۴) **و آنچه در میان شب و روز آرمیده از آن اوست و او شنوا و داناست.**(۵) **پس گفتیم پاره‌ای از اعضای آن را به او بزنید (تا زنده شود) این‌گونه خداوند مردگان را زنده می‌کند و نشانه‌های خود را به شما نشان میدهد، شاید بیندیشید.**(۶)

۱ـ انعام: ۱۳ .
۲ـ تکویر: ۱ ـ ۲ .
۳ـ زلزله: ۱ .
۴ـ یس: ۷۷ ـ ۸۳ .
۵ـ انعام: ۱۳۰ .
۶ـ بقره: ۷۳ .

ما يُقرأ للشفاء من الثُّؤلول

ثمَّ قامَ إليه رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَميرَالمُؤْمِنينَ، إِنّي تَأَذَّيْتُ بِالثَّالُولِ، فَهَلْ فِي كِتابِ اللَّهِ مِنْ شِفَاءٍ؟

فَقَالَ عليه‌السّلام: اِقْرَأْ عَلَيْهِ فِي نُقْصَانِ الشَّهْرِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةٍ: ﴿وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ﴾ ﴿وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُّنبَثًّا﴾.

فَفَعَلَ الرَّجُلَ ذلِكَ فعُوفِيَ.

ما يكتب للطَّلْق و تسهيل الولادة

وَ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، إِنَّ لي حَمْلاً و إِنَّ أَهْلِي إِذَا كَانَ وَقْتُ الطَّلْقِ يَشْتَدُّ عَلَيْهَا حَتَّى تُشْرِفَ عَلَى الهَلَاكِ، فَهَلْ فِي كِتابِ اللّٰه جَلّ اسْمُهُ شِفَاءٌ؟

فَقَالَ عليه‌السّلام: أُكْتُبْ: «بِسْمِ اللّٰه الرَّحْمنِ الرَّحِيمُ إِلَى مَنْ في الرَّحِمِ أُخْرُجْ أَيُّهَا الجَنِينُ مِنَ الرَّحِمِ الضَّيِّقِ، اُخْرُجْ إِلَى الأَرْضِ الَّتِي ﴿مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فيها نُعيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى﴾ فَـ ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَها لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾ ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ﴾ ﴿إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ * وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ * وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا﴾ الوَلَدُ»، وَ تُعَلِّقُهُ عَلَى فَخِذِها الأَيْمَنِ. فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذلِكَ فَرَأَى فِيهِ الشِّفَاءَ.

ما يكتب للرُّعاف

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، إِنِّي مُبْتَلىً بِالرُّعَافِ، فَهَلْ في كِتَابِ اللّٰه مِنْ شِفَاءٍ؟ فَقَالَ عليه‌السّلام: أُكْتُبْ وَ عَلِّقْهُ عَلَيْكَ: ﴿إِنَّ الَّذي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلى مَعادٍ﴾ ﴿وَ لَهُ ما سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ﴿وَ قيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْماءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمينَ﴾.

فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذلِكَ فَشُفِيَ.

آنچه برای درمان زگیل خوانده می‌شود

پس از آن مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین من از زگیل رنج می‌برم، آیا شفایی از آن در کتاب خدا وجود دارد؟ پس حضرت علیه السلام فرمود: در نیمهٔ ماه به مدت هفت روز پی‌درپی بخوان:

و مثل کلمهٔ پلید مانند درخت پلیدی است که از روی زمین کنده شده و ثبات و قرار ندارد.[1] و کوهها به‌شدت خرد شوند. پس به حالت غبار پراکنده درآیند پس مرد چنین کرد و شفا یافت.[2]

آنچه برای درد زایمان و آسان کردن آن نوشته می‌شود

و مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، فرزندی در راه دارم و به هنگام زایمان درد شدیدی همسرم را فرامی‌گیرد و تا حد مرگ پیش می‌رود آیا شفایی برای او در کتاب خدا هست؟

حضرت علیه السلام فرمود: بنویس:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به آن‌که در رحم هستی، ای جنین از رحم تنگ خارج شو، به‌سوی زمین خارج شو، **زمینی که شما را از آن آفریدیم و از آن به وقت دیگری خارج خواهیم کرد.[3]**

سپس بگو: **آنها روزی که قیامت را می‌بینند می‌پندارند جز شامگاهی یا صبحگاه آن درنگ نکرده‌اند.[4]**

روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند می‌بینند، گویی جز ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند.[5]

آنگاه که آسمان شکافته شود و به پروردگار خود گوش سپارد و سزاوار است * و آنگاه که زمین گسترده شود * و آنچه در درون دارد بیرون افکند[6] فرزند را. و بر ران راستش آویزان می‌کنی. پس مرد چنین کرد و در آن بهبودی را یافت.

آنچه برای خونریزی بینی نوشته می‌شود

پس از آن مردی به‌سوی او برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من به خونریزی بینی گرفتارم، آیا از کتاب خداوند برای من شفایی هست؟

حضرت علیه السلام فرمود: بنویس و به خود بیاویز: **به یقین آن‌کس که ابلاغ قرآن را بر تو واجب نموده تو را به محل بازگشت، برمی‌گرداند.[7]**

و آنچه در شب و روز آرمیده است از آن اوست و او شنوا و داناست. گفته شد ای زمین، آب خود فروبر، و ای آسمان بازایست و آب در زمین فرو شد و کار پایان یافت و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و گفته شد دوری بر ظالمان باد. آن مرد چنین کرد و شفا یافت.[8]

۱ـ ابراهیم: ۲۶ .
۲ـ واقعه: ۵ ـ ۶ .
۳ـ طه: ۵۵ .
۴ـ نازعات: ۴۶ .
۵ـ احقاف: ۳۵ .
۶ـ انشقاق: ۱ ـ ۴ .
۷ـ قصص: ۹ .
۸ـ هود: ۴ .

ما يكتب لردِّ الولد الغائب

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، إِنَّ لِي وَلَداً غَائِباً مُنْذُ دَهْرٍ، فَهَلْ مِنْ فَرَجٍ؟ فَقَالَ: اُكْتُبْ: «اللَّهُمَّ إِنَّ السَّماءَ سَمَاؤُكَ، وَالأَرْضَ أَرْضُكَ، وَالبَرَّ بَرُّكَ، وَالْبَحْرَ بَحْرُكَ، وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْأَرْضَ بِمَا رَحُبَتْ عَلَى فُلَانِ ابنِ فُلَانَة أَضْيَقَ مِنْ مِسْكِ جَمَلٍ، وَخُذْ بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ قَلْبِهِ ﴿أَوْ كَظُلُماتٍ في بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ﴾». وَاكْتُبْ حَوْلَهُ آيةَالكُرْسِيّ، وَ عَلِّقْهُ فِي الهَواءِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ دَعْهُ حَيْثُ كَانَ يَأْوِي، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِإِذْنِ اللّٰه.

فَفَعَلَ الرَّجُلُ فرَجَعَ وَلَدُهُ.

لِعُسْرِ الولادة

«يَا خَالِقَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ، وَ يَا مُخْرِجَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ، أَفْرِجْ عَنْهَا».

وَ أَيْضاً لِعُسْرِ الوَلَدِ

«﴿إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ * وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ * وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا﴾».

آنچه برای بازگشت فرزند غایب نوشته می‌شود

پس از او مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین مرا فرزندی است که مدتهای طولانی است که غائب است. آیا گشایشی هست؟

گفت: بنویس: خداوندا، آسمان، آسمان توست و زمین، زمین توست، خشکی، خشکی توست و دریا، دریای توست، و آنچه بین آنهاست در دنیا و آخرت از آن توست، خداوند، زمین را با تمامی وسعتش بر فلان ابن فلانه تنگتر از پوست یک شترگردان و شنوایی و بینائی و قلبش را در دست بگیر. **یا مانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف که آن را موجی می‌پوشاند که بالای آن موجی دیگری است و بالای آن ابری است و تاریکی‌هایی است انباشته بر روی هم که اگر دست خود را بیرون آرد آن را به‌راحتی نمی‌بیند و کسی که خدا برای او نوری قرار نداده هرگز نوری نخواهد دید.**[1]

و آیةالکرسی را دور آن بنویس و به مدت سه روز در هوا آویزان کن و پس از آن در جایی بگذار که فرزندت می‌خوابید پس به اذن خدا بازخواهد گشت. مرد چنین کرد و پسرش بازگشت.

برای سختی زایمان

«ای آفرینندهٔ جان از جان، و ای خارج‌کنندهٔ جان از جان، برای او گشایشی فرما».

و نیز برای سختی زایمان

آنگاه که آسمان شکافته شود و گوش به فرمان پروردگارش دهد و سزاوار است.[2]

۱ـ نور: ۴۰.
۲ـ انشقاق: ۱ ـ ۴.

«خطبة الأقاليم»

خُطْبَةٌ خَطَبَها أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللّٰه عَلَيهِ بِالْكُوفَةِ وَ تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الْأَقَالِيمِ.

رَوَى أَبُوعَبْدِاللّٰه أَحْمَدُ بنُ يَعْقُوبَ بنِ سَراجِ الهُذَلي، قَالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ القَلَانِسِيُّ بِالرَّمْلَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بنُ صَالِحِ بْنِ (عَبْدِ اللّٰه بنِ) وَهْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنا ابنُ لُيْعَةَ، عَنْ سَعِيدِ بنِ أَبي سِنانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الأَصْبَغَ بنَ نُبَاتَةَ يَقُولُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي أَصْحَابِ أَمِيرِالمُؤْمِنينَ عَليِّ بْنِ أَبي طَالِبٍ عليه‌السّلام أَحْفَظَ مِنِّي لِخُطْبَةِ الوَدَاعِ الَّتِي تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الأَقَالِيمِ وَالْبَيَانِ بِالْكُوفَةِ: إِنَّهُ عَهِدَ إِلَيَّ صَلواتُ اللّٰه عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنِّي خَاطِبٌ عَلَى مِنْبَرِ الكُوفَةِ خُطْبَةً مُبَيِّنَةً، فيها بَعْضُ ما عَهِدَهُ إِليَّ أَخِي وَابْنُ عَمِّي رَسُولُ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، فَاحْفِظْها عَنِّي يَا أَصْبَغُ، وَعِهَا بِعَقْلِكَ وَ حَظِّكَ. فَتَأَهَّبْتُ لِذَلِكَ فَلَمْ يَلْفِظ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه‌السّلام بِلَفْظَةٍ إِلَّا كَتَبْتُها، وَ لَقَدْ كَتَبَها جَمَاعَةٌ مِنَ النَّاسِ فَقَابَلْتُهُم، فَمَا زَادَ عَمَّا مَعِي أَحَدٌ مِنْهُمْ شَيْئاً.

قَالَ سَعِيدُ بنُ سِنَانٍ: فَسَمِعْتُهَا مِنَ الأَصْبَغِ بنِ نُبَاتَةَ مِنْ فِيهِ إِلَى أُذُني، وَ عَرَّفَنى وَالِدِي العَبَّاسُ بنُ مَأْمُونٍ أَنَّ هَذِهِ الخُطْبَةَ عِنْدَ أَبِي العَبَّاسِ أَحْمَدَ بنِ عَامِرِ بنِ عَبْدِالوَاحِدِ البَرْقَعِيديِّ، فَمَضَى أَبي إِلَيهِ وَ سَأَلَهُ عَنْهَا فَأَبَى أَنْ يُحَدِّثَهُ بِهَا.

وَ قَرَأْتُ أَنَا عَلَيْهِ هَذِهِ الخُطْبَةَ، فَقَالَ: هِيَ أَكْمَلُ وَ أَتَمُّ مِمَّا عِنْدِي، فَأَعْرَضْتُ أَنَا هَذِهِ الخُطْبَةَ عَلَى أَبيبَكْرٍ عَمْرِو بنِ أَحْمَدَ بنِ سَعِيدِ بنِ سِنَانِ المَنْبِجِيِّ، فَقَابَلَنِي، بِنُسْخَةٍ كَانَتْ عِنْدَهُ، قَالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ قُدَامَةَ بنِ أَعْيَنَ الهاشِميّ، قَالَ: حَدَّثَني سُفْيانُ بنُ أَبي بُرْدَةَ بنِ أَبي مُوسَى الأَشْعَريِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الأَصبغَ بنَ نُبَاتَه يَقُولُ: رَأَيْتُ أَمِيرَالمُؤْمِنينَ عَلِيَّ بنَ أَبيطَالِبٍ صَلَواتُ اللّٰه عَلَيهِ عَلَى مِنْبَرِ الكُوفَةِ مُتَقَلِّداً بِسَيْفِهِ، وَ هُوَ يَهْدِرُ كَهَدْرِ البَعِيرِ، وَ زَجْرُهُ كَزَجْرَةِ المَطْعُونِ، وَالنَّاسُ يَدْخُلُونَ مِنْ أَبْوابِ المَسْجِدِ حَتَّى غَصَّ المَسْجِدُ بِالنَّاسِ، وَارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ، وَ كَثُرَ الكَلامُ، وَازْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ، وَ أَمِيرُالمُؤمنينَ عليه‌السّلام جَالِسٌ عَلَى المِنْبَرِ يُطرِقُ إِلَى الأَرْضِ مُفكِراً فِي نَفْسِهِ،

خطبهٔ اقالیم

این خطبه را امیرالمؤمنین امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام درکوفه فرمود و به خطبهٔ اقالیم معروف است.

ابوعبدالله احمد ین یعقوب بن سراج هذلی روایت کرده است: جعفر بن محمّد بن علی قلانسی در محلی به‌نام رمله گفت: احمد بن صالح بن عبدالله بن وهب گفته که ابن لیعه به نقل از سعید بن ابی‌سنان گفت: از اصبغ بن نباته شنیدم که گفت: کسی را در میان یاران امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در کوفه سراغ ندارم که خطبهٔ وداع امام را که به خطبه اقالیم و بیان نیز شناخته می‌شود بیش‌تر از من حفظ کرده باشد. امام علیه‌السلام به من فرمود: من بر منبر کوفه خطبه‌ای می‌گویم که روشن‌کننده است و در آن بعضی از آنچه برادر و پسرعمویم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرموده هست، پس ای اصبغ ابن نباته آن را حفظ کن و با عقل و درکت آن را فهم کن. برای این کار آماده شدم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام کلمه‌ای نمی‌گفت مگر آن‌که آن را می‌نوشتم و گروهی از مردم نیز آن را نوشتند، و نوشته‌ها را با هم مقایسه کردم هیچ‌کدام از آنها چیزی بیشتر از من ننوشته بود.

سعید بن سنان می‌گوید: من خطبه را با گوش خود از زبان أصبغ ابن نباته شنیدم و پدرم عباس بن مأمون به من خبر داد که این خطبه نزد ابوعباس احمد بن عامر بن عبدالواحد برقعیدی محفوظ است. پدر نیز نزد او رفته در مورد خطبه از او پرسید، اما او از صحبت در مورد آن خودداری کرد.

من این خطبه را برای او خواندم، و گفت: این از آنچه نزد من است کاملتر است، این خطبه را نیز به ابوبکر عمرو بن احمد بن سعید بن سنان منبجی نشان دادم و او آن را با نسخه‌ای که نزدش بود مقایسه نموده و گفت: محمّد بن قدامه بن اعین هاشمی برای من روایت کرد و گفت: سفیان بن ابی‌برده بن ابی‌موسی اشعری گفت: شنیدم که اصبغ بن نباته می‌گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را شمشیر به دست بر منبر کوفه دیدم و صدایش را در حنجره‌اش می‌گرداند و فریادش به سان فریاد شمشیر خورده‌ای بود، مردم از درهای مسجد وارد می‌شدند تا آنجا که مسجد مالامال از جمعیت گشت و صداها بالا گرفت و سخن زیاد شد و صفها شلوغ، و امیرالمؤمنین سر به زیر فرود آورده بود و با خود می‌اندیشید،

حَتَّى هَدَأَتِ الأَصْوَاتُ، وَ سَكَنَ القَالُ وَالقِيلُ، وَ وَقَعَ عَلَى النَّاسِ النُّعَاسُ، فَقَامَ الإمامُ عَليُّ بنُ أَبي طَالِبٍ عليه‌السّلام عَلَى قَدَمَيهِ، وَ ضَرَبَ بِعِرْجِيجِ السَّيْفِ قَائِمَةَ المِنْبَرِ فَارْتَاعَ لَهَا النَّاسُ، ثُمَّ تَنَحْنَحَ فَنَصَتُوا إِلَيْهِ النَّاسُ، ثُمَّ نَادَى بِعُلُوِّ صَوْتِهِ:

أَيُّها النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنَّ بَيْنَ جَنْبَيَّ عِلْماً جَمّاً كَامِلاً عَلَّمَنِيهِ رَسُولُ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، فَلَو وَجَدْتُ فِيكُمْ حَمَلَةً لَأَوْعَيْتُ إِلَيكُمْ عِلْماً نَافِعاً.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّها الضَّالُّ الغَافِلُ بِغَفْلَتِهِ، وَ يَا أَيَّتُها الأَنْعَامُ المُزَعْزَعَةُ عَنْ وَطَنِها، وَالنَّازِحَةُ عَنْ بَلَدِهَا، وَالمُغَيَّبُ عَنْهَا عَجْزُ أُمُورِهَا، وَالمُكَلْكَلَةُ بِسَاحَتِهَا، وَالظَّاعِنَةُ عَنْ مَنازِلِها، وَ لَوْ قَدْ تَعْلَمُ مَا يُرَادُ بِها لَكَلَّ لِسَانُها عَمَّا فِيها مِنَ العَجْزِ لِمَا هِيَ لاقِيَةٌ مِنْ مَصِيرِهَا.

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ المُسَبَّحِ فِي المَكانِ الأَفْيَحِ مِنَ العَرْشِ الأَفْيَحِ، الَّذِي تَعَظَّمَ في تَزَاخُرٍ مِن قُدُراتِ طَوافِحِ عَظَمَتِهِ، وَ مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ، الَّذِي لا يُرَدُّ أَمْرُهُ، وَ لَا يُؤْمَنُ مَكْرُهُ، وَ لَا يُنْسَى ذِكْرُهُ، وَ لَا يُؤَدَّى شُكْرُهُ، الَّذِي دَامَ بَذْلُهُ، فَاتَّسَعَ فَضْلُهُ، وَ صَدَقَ قَوْلُهُ، وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ، فَلَهُ الدِّينُ الوَاصِبُ، وَالْجُنْدُ الغَالِبُ، وَالمَنُّ الرَّاتِبُ، وَالنُّورُ الثَّاقِبُ، القَدِيمُ سُلْطَانُهُ، المُبِينُ بُرْهانُهُ، الشَّافِي بَيَانُهُ.

ذِي العِزِّ المَنِيعِ، وَالعَرْشِ الرَّفِيعِ، وَالخَلْقِ البَدِيعِ، أَهْلِ البَهَاءِ وَالسَّناءِ وَالعَظَمَةِ، مُدَهِّرِ الدُّهُورِ، وَ قَاضِي المُكُورِ، وَ مَالِكِ حَتْمِ مَواضِي الأُمُورِ، الخالِقِ لِما يَشاءُ، لَهُ الكِبرِيَاءُ وَالْفَضْلُ وَالْآلَاءُ، وَالجُودُ وَالإِعْطاءُ، أَهْلُ المَغْفِرَةِ وَالتَّقْوَى.

الَّذِي رَفَعَ السَّمَاواتِ بِغَيرِ عَمَدٍ فَعَلَّقَها، وَ جَعَلَ الأَرْضَ فِراشاً فَمَهَّدَها، وَالجِبالَ أَوْتاداً فَأَرْسَاهَا، وَ فَتَقَ البِحَارَ فَأَجْرَاها، وَ أَنْشَأَ أَجْناسَ البَرايَا فَذَرَاهَا، وَ كَفَلَ الأَرْزَاقَ فَقَدَّرَها، وَ قَسَمَ الآجَالَ فَوَقَّتَها، وَ زَيَّنَ الجَنَّةَ فَوَعَدَها، وَ سَعَرَ النَّارَ فَحَذَّرَها.

تا آنکه صداها آرام گرفت، و گفت و گوها خاموش و مردم خواب‌آلوده شدند، پس امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام از جای برخاست و با انحنای شمشیرش بر پایه منبر کوبید و مردم به آن آرامش گرفتند و به او گوش فرادادند، سپس با صدای بلند صدا زد:

ای مردم از من پرسش کنید قبل از آنکه مرا از دست بدهید، زیرا در سینه‌ام علم بسیاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخت، اگر در میان شما حاملانی مناسب برای آن می‌یافتم، علم سودمندی را در شما قرار می‌دادم.

سپس فرمود: ای گمراهان غافل از غفلت خویش و ای کسانی که به اشترانی می‌مانید که از محل خویش به شدت رانده شده‌اند و از سرزمین خویش دور افتاده‌اند و عاقبت کارشان بر آنها پنهان گشته است و با سینه بر زمین افتاده‌اند و از منازل خویش دور افتاده‌اند و اگر این اشتران می‌دانستند که هدف از آفرینش آنها چیست زبانشان از ناتوانی آنها در برابر سرنوشتشان به رنج می‌افتاد. سپاس خداوند منزه را در مکانی وسیع از عرش وسیع، که از پی فراوانی قدرتهای مالامال از عظمتش، بزرگی یافته، او که از فرمانش نافرمانی نتوان کرد، و از مکرش کسی در امان نیست، و یادش فراموش نمی‌شود و شکرش به‌جای آورده نمی‌شود، او که عطایش مستمر است و فضلش وسیع و گفتارش راست و عدلش آشکار، دین ثابت و دائم از آن اوست، سربازان پیروزمند و نعمت همیشگی و ثابت، و نور درخشان از آن اویند، او که سلطانش قدیم است و برهانش آشکار و بیانش شفادهنده است.

صاحب قدرت بزرگ و عرش بالا و آفرینش نو، اهل شکوه و والایی و عظمت، دگرگون‌کنندهٔ دورانها، و برندهٔ مکرها، و صاحب عاقبت امور قطعی، آفرینندهٔ هر آنچه اراده کند، کمال وجود و عظمت و فضل و نعمت‌ها و بخشندگی و عطاء از آن اوست او اهل آمرزش و تقواست. همان که آسمانها را بدون ستون برافراشت و آویخت و زمین را همچون فرشی بگسترانید و آن را سهل و آسان ساخت، و کوهها را همچون میخ‌هایی ساخت و آنها را محکم نمود، و دریاها را شکافت و آنها را جاری ساخت، و انواع موجودات را بوجود آورد و آنها را پراکنده ساخت و روزی‌ها را برعهده گرفته و آنها را اندازه نموده است، و مهلت‌ها را تقسیم نموده و برای آنها زمان مشخص قرار داده، و بهشت را زیبا ساخت و به آن وعده داد، و آتش را برافروخت و از آن بیم داد.

لَمْ يَمْسَسْهُ فِي إِنْشاءِ ذَلِكَ وَابْتِدَاعِهِ نَصَبٌ وَ لا لَغَبٌ، بَلْ كَانَ كُلُّ ذَلِكَ كَخَلْقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، دَعَاهَا فَاسْتَجابَتْ، وَ أَمَرَها فَأَطاعَتْ.

يَعْلَمُ مَا في البَرِّ وَالبَحْرِ، ﴿ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الأَرْضِ وَ لَارَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾.

أَحْمَدُهُ قَائِلٌ فَاعِلٌ، وَ أَسْتَعِينُهُ ضَارِعٌ مُتَّكِلٌ، وَ أُوْمِنُ بِهِ مُؤْمِنٌ صَادِقٌ، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ أَشْهَدُ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ لَا ضِدَّ مَعَهُ، وَ لَا شَكَّ فِيهِ، وَ لَا مَناصَ مِنْهُ، لَهُ القِدْمَةُ وَالدَّوَامُ، وَ بِهِ النِّقِمَةُ وَالاعْتِصامُ، وَ مِنْهُ الإِفْضَالُ وَالْإِنْعَامُ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، المُؤْتَمَنُ عَلَى مَخْزُونِ وَحْيِهِ، الصَّادِعُ لِعَزَائِمِ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، الَّذِي بَشَّرَتْ بِهِ الرُّسُلُ، وَ نُسِخَتْ بِهِ المِلَلُ. سِرَاجٌ سَطَعَ فَأَشْرَقَ بِهِ الظُّلَمُ مِنَ الدُّجَى، وَ أَنَارَتْ بِهِ مَعَالِمُ الهُدَى، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ صَلاةً شَرِيفَةَ الحَياءِ، مُنِيرَةَ الضِّياءِ، وَ عَلَيهِ مِنَ اللَّهِ رَحْمَةٌ وَ سَلَامٌ. أَرْسَلَهُ إِلَى خَلْقِهِ كَافَّةً مُهَيْمِناً عَلَى الرُّسُلِ خَاصَّةً. فَسَعِدَ مَن سَعِدَ بِاتِّبَاعِهِ، وَ حَلَّ البَلاءُ بِمَنْ خَالَفَهُ.

صَاحِبُ الوَجْهِ الأَقْمَرِ، وَالجَبِينِ الأَزْهَرِ، والتَّاجِ وَالمِغْفَرِ، خَيْرُ مَنْ حَجَّ وَ كَبَّرَ، وَ بِالنِّكَاحِ أَمَرَ، وَ عَنِ السِّفَاحِ زَجَرَ، ذَاكَ رَسُولُ اللَّه صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ أَئِمَّةِ الهُدَى وَالمُسْلِمِينَ، وَ خُلَصَاءِ الدِّينِ، وَ آلِ يَاسِين، غَيْرِ عابِدِينَ الأَوْثَانَ، وَ لَا نَاكِثِينَ بِالرَّحْمنِ، بَلْ هُمُ الأَخْيارُ الصَّالِحُونَ، وَ أَرْكَانُ الدِّينِ، و أَئِمَّةُ المُؤْمِنِينَ، ﴿ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ ﴾.

از خلق آن‌همه و آفرینش آنها دچار خستگی و رنج نشده است، بلکه همه آن امور مانند آفرینش یک جان بوده که او را فراخوانده و آن جان پاسخ داده است. و او را امر فرموده پس اطاعت کرده است. آنچه را در میان خشکی و دریاست می‌داند. و هیچ برگی فرو نمی‌افتد جز آن‌که آن را می‌داند و دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی فرو نمی‌افتد مگر آن‌که درکتابی روشن است.(۱)

او را به گفتار و کردار سپاس می‌گویم، و با تواضع و توکل از او کمک می‌جویم، و با ایمان و راستی او را باور می‌کنم، و در هر شرایطی به او توکل می‌کنم، و گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست که شریکی ندارد و هیچ ضدی با او نیست، و شکی در او نیست و راه گریزی از او نیست، قدمت و دوام از آن اویند و سزا و پناه در اوست و لطف و احسان و بخشش از اوست.

و گواهی می‌دهم که محمّد بنده و پیامبر اوست، و عهده‌دار وحی پنهان و اظهارکنندهٔ دستورات واجب و اموری است که خدا از آن نهی فرموده، او که پیامبران به آمدنش گواهی دادند، و دینهای دیگر با او از میان رفتند، چراغی که آشکار شد و بوسیله آن تاریکی‌ها و سیاهی‌ها درخشان شد، و نشانه‌های هدایت از او نور گرفتند، پس درود خداوند بر او و خاندانش، درودی بزرگ، درخشنده، و سلام و رحمت خداوند بر او باد. او را مسلط بر همهٔ بندگان به‌خصوص بر پیامبرانش فرستاد، پس هرکس از او پیروی کرد رستگار شد و هرکس که با او مخالفت کرد بر او مصیبتها نازل گشت.

او دارای سیمایی ماه‌گونه با پیشانی درخشان و تاج و خود است. او بهترین کسی است که حج را به‌جای آورد و تکبیر گفت، و امر به نکاح فرمود و از روابط نامشروع نهی نمود، او پیامبر خداوند است درود خداوند بر او و خاندان پاکش باد. امامان و هادیان مسلمانان، آنان که در دینشان خالصند، و آل یاسین، آنها که پرستندگان بتها نیستند و عهد و پیمان را با خداوند رحمان نقض نمی‌کنند، بلکه آنها که مردمان نیکوسرشتند که عمل نیک می‌کنند و پایه‌های دین هستند و امامان مؤمنین. **هرکه هلاک می‌شود از روی حجت و برهان هلاک شود و هرکه زنده می‌ماند، به‌دلیلی زنده می‌ماند.**(۲)

۱ـ انعام: ۵۹.

۲ـ انفال: ۴۲.

أَلَا فَاسْأَلُوني إِلَى العَشْرِ الآخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ؛ فَإِنَّكُمْ تَفْقِدُوني.

قَالَ الأَصْبَغُ بنُ نُبَاتَةَ: فَعَلَتِ الأَصْوَاتُ بِالْبُكاءِ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَبدُاللّٰه بنُ الكَوَّاءِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمنينَ، أَخْبِرنَا عَنْ قَوْلِ اللّٰه عَزَّوَجلَّ: ﴿الم ❊ ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ﴾.

قَالَ: نَعَمْ يَا ابْنَ الكَوَّاءِ، قَضَى اللّٰهُ الَّذي هُوَ كَائِنٌ بَعْدَ السِّتِّينَ؛ تَظْهَرُ يومئذٍ الضَّغَائِنُ البَدْرِيَّةُ، وَالأَحْقَادُ الأُحُدِيَّةُ، وَ تُؤْخَذُ الأَتْرَابُ العَلويَّةُ، فَيُقْتَلُ ابني الحُسَينُ وَ أَوْلادُهُ بِكَربلاءَ غَرِيباً ظَمْآناً، وَ يُهتَكُ حَرِيمُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، و يُحْمَلُونَ كَسَبْيِ هِرَقْلَ إِلَى الطُّغاةِ الكَفَرَةِ. وَ بَعْدَ الثَّمانِينَ سَنَةً يَدْخُلُ المَارِقُ العِراقَ. وَ بَعْدَ التِّسعِينَ سَنَةً يَظْهَرُ الخاسِرُ الجَمُوعُ الفَجُورُ. وَ بَعْدَ المِائَةِ وَ عَشَرَةَ تُقْتَلُ البَرَرَةُ الطَّاهِرَةُ. يَا وَيْلَ قَاتِلِها و خَارِقِها، إِنَّ الَّذي خَلَقَها لَيَجْمَعُها لِيَومٍ لَا رَيْبَ فِيهِ.

ثُمَّ بَكَى أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه‌السّلام وَ بَكَى النَّاسُ، ثُمَّ قَالَ: سَيَهْدِمُ اللّٰهُ مُلْكَهُم، وَ يُهْلِكُ سَادَتَهُم، وَ يُطْفِئُ نَارَهُمْ. أَلَا وَ بَعْدَ ثَلاثِينَ وَ مائَةٍ يَنْقَضي أَمْرُ الْأَرْجَاسِ؛ بَنِي أُمَيَّةَ الأَرْكاسِ، يَأْخُذُهُما رِجَالٌ شِدَادُ الباسِ، بِوَلَدٍ مِنْ بَنِي العَبَّاسِ؛ مُلُوكٌ لَهُمْ صَوْلَةٌ فِيهَا اقْتِبَاسٌ، فِي أَيَّامٍ تَعُدُّهَا أَنفاسٌ، مُلْكُهُمْ ضَخْمٌ، وَ ظُلْمُهُمْ قَضْمٌ، تَدُومُ لَهُمْ أَعْوَامٌ وَ أَعْوَامٌ، وَ تَطْحَنُها رِجَالٌ بِأَنْيابٍ وَ أَضْرَاسٍ، كَأَنَّما اخْتُلِسَتْ مِنْهُمُ اخْتِلاسٌ، سَلَفَتْ لَهُمُ المُدَّةُ، وَ كَثُرَتْ لَهُمُ النَّجْدَةُ، فَبِغَيْرِ دِينِ اللّٰهِ كَانُوا يَعْمَلُونَ، وَ لِمَحَارِمِهِ كَانُوا يَنْهِكُونَ.

هان! تا دهه سوم ماه رمضان از من پرسش کنید، زیرا که مرا از دست خواهید داد.

اصبغ بن نباته می‌گوید: صدای گریه مردم بلند شد، سپس عبداللّه بن کواء برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، دربارهٔ این کلام خداوند عزوجل ما را خبر ده که فرمود:

الم آن کتاب تردیدی در آن نیست، در آن هدایتی برای پرهیزکاران است.[1]

فرمود: آری ای پسر کواء، خداوند خواسته است پس از سال شصت دشمنی‌های جنگ بدر و کینه‌های جنگ احد آشکار گردد، و دختران علوی هم سال به اسارت برده شوند، پسرم حسین و پسرانش در کربلا غریب و تشنه کشته می‌شود. و حرمت خاندان پیامبر ﷺ شکسته می‌گردد، و همانند اسیران هرقل پادشاه روم به‌سوی نافرمایان کافر برده می‌شوند، و بعد از سال هشتاد هجری مارق (خارج شده از دین) وارد عراق می‌گردد، و بعد از سال نود، فاسق فاجری ظاهر می‌شود و بعد از سال صد و ده نیکویان پاک کشته می‌شوند، وای بر قاتلان آنها و سوزندگانشان، آنکه آنها را آفرید روزی آنها را گرد خواهد آورد روزی که تردیدی در آن نیست.

سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام گریه کرد و مردم نیز گریه کردند. و فرمود: خداوند ملک آنان را ویران خواهد نمود و بزرگان آنان را به هلاکت خواهد رساند و آتش آنان را خاموش خواهد کرد و پس از سال صد و سی ماجرای پلیدان به پایان می‌رسد، و پلشتیان اموی، را مردانی شجاع و قوی از فرزندان بنی‌عباس درهم می‌کوبند. پادشاهانی که در حکومتشان از دیگران اموری را برمی‌گیرند در چند روز که به‌نظر چند لحظه می‌آیند بر آنان غلبه می‌کنند، حکومتشان عظیم است و ستمشان درهم شکننده است و سلطهٔ آنان سالها و سالها طول می‌کشد، و مردانی آن را به چنگ و دندان درهم خرد می‌کنند، گویی حکومت از آنها ربوده شده بود، فرصت برای آنان فراهم شده و کمک به آنان بسیار، پس به غیر دین خداوند عمل خواهند کرد و حرامهای خداوند را خواهند شکست.

۱- بقره: ۱ ـ ۲.

أَلَا وَ إِنَّ فِي قَوْلِ اللّٰه عَزَّوجَلّ ﴿ حَم * عسق ﴾ بَعْدَ الثَّمانِيَةَ عَشَرَ مَلْكاً مِنْ وَلَدِ العَبَّاسِ تَكُونُ المُلُوكُ ظَلَمَةً غَشَمَةً، يُغَيِّرُونَ الحُدُودَ، وَ يَعْكِفُونَ عَلَى الخُمُورِ، وَ يَنْكِحُونَ الحُورَ، وَ يَلْعَبُونَ بِالبُكُورِ، فَلا جِهادَ يَطْلُبُونَ، وَ لَا بَيْتَ اللَّهِ يَعْمُرُونَ، وَ بِسِيَرِ المُـلُوكِ مِـنْ قَـبْلِهِمْ يَعْرِشُونَ، وَ بِالْجَبَابِرَةِ يَقْتَدُونَ، فَهُمْ مَعَهُمْ يُحْشَرُونَ.

أَلَا وَ إِنَّ فِي قَولِ اللّٰه تَعالى: ﴿ المص * كِتابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ ﴾ وَ هِيَ فِتْنَةٌ بِالبَصرَةِ، وَ فِتْنَةٌ بِطَرِيقِ مَكَّةَ، يَهْلِكُ بِها خَلْقٌ كثير مِنَ النَّاسِ؛ ذَلِكَ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.

أَلَا وَ إِنَّ في قَوْلِ اللّٰه تَعالى ﴿ الر تِلْكَ آياتُ الكِتابِ المُبِينِ ﴾ تَداوُلَ الفِتَنِ بَعدَ ثَلاثِمِائَةِ سَنَةٍ مِنَ الهِجْرَةِ، تَكُونُ الحُرُوبُ فِي القَبائِلِ وَالدُّورِ، فَلا حُرْمَةَ لِمَسْتورٍ، وَ لَا مُفَرِّجَ عَنْ مَكْرُوبٍ. وَ بَعْدَ الثَلَاثِمِائَةِ وَالثَّلاثِينَ تَكونُ السَّنَةُ الدَّهْماءُ، وَالصَّارِخَةُ الثَّكْلاءُ، فِتْنَةٌ تَكُونُ بِمَكَّةَ، يَدخُلُها شِرارُ الخَلْقِ، فَيُقْتَلُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالمَقامِ، ذَلِكَ مِنَ الآياتِ البَيِّناتِ، وَ يُؤْخَذُ الحَجَرُ المُسْتَوْدَعُ للنَّسماتِ، فَعِنْدَها إِيَاسُ النَّاسِ مِنْ رُجُوعِ الحَجَرِ وَ قَبُولِ الشَّهَادَاتِ، فَيَرُدُّهُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ بِهَذِهِ كوفَانِكُمْ، وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى المَسْجِدِ.

ثُمَّ قَالَ: وَ لَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِأَبْيَنِ البَيِّنَاتِ، وَ أَوْضَحِ البَراهِينِ.

هان! در کلام خداوند عزوجل است حم، عسق.[۱] پس از هجده پادشاه از فرزندان عباس، پادشاهان ظالم و ستمگر خواهند بود، حدود خداوند را تغییر می‌دهند و به شراب روی می‌آورند و زنان سیاه‌چشم را به نکاح خود درمی‌آورند و با دوشیزگان خود را سرگرم می‌کنند، پس نه فرمان جهادی می‌دهند و نه مسجدی می‌سازند و به شیوهٔ پادشاهان قبل از خود عمل می‌کنند و به ستمگران اقتدا می‌کنند پس با آنان محشور خواهند شد.

هان! که در کلام خداوند آمده است: المص کتابی است که بر تو نازل شده است.[۲] و این فتنه‌ای است در بصره، و فتنه‌ای در مسیر مکه، بسیاری از مردم در آن کشته می‌شوند، و این به‌خاطر گناهانی است که با دست خود مرتکب شدند و پروردگارت بر بندگان خویش ستمگر نیست.

بدانید که در کلام خداوند تعالی آمده است: الر آنها آیه‌های کتاب روشن است.[۳]

پس از سیصد سال از هجرت فتنه‌ها یکی پس از دیگری رخ می‌دهند، جنگها میان قبایل و خانواده‌ها اتفاق می‌افتند پس هیچ پنهانی حرمت نخواهد داشت و کسی نیست که بر گرفتاری گشایش کند، و پس از سال سیصد و سی، سال مصیبت بزرگ خواهد بود، و سال شیون بیوه‌زنان، فتنه‌ای در مکه خواهد بود. که بدترین مردم در آن وارد خواهند شد، و در میان رکن و مقام کشته می‌شوند، و این از آیات روشن و آشکار است و سنگ سپرده شده نزد کسانی برده می‌شود و در آن هنگام مردم از بازگشت سنگ و و پذیرش گواهی‌ها ناامید می‌شوند، سپس خداوند آن را بوسیلهٔ این عزت و بزرگیتان برمی‌گرداند و با دست به مسجد اشاره نمود.

سپس فرمود: و اگر می‌خواستم، شما را با روشنترین دلایل و آشکارترین برهانها خبر می‌دادم.

۱- شورا: ۱ ـ ۲.

۲- اعراف: ۱ ـ ۲.

۳- یوسف: ۱.

فَقَامَ إِلَيهِ صَعْصَعَةُ بنُ صَوحَانَ، وَ سَهْمُ بنُ اليَمانِ، وَ عَمْرُو بْنُ الحَمِق الخزاعي، وَ مَالِكُ الأَشْتَرُ، وَ عُمَرُ بنُ حُجْرٍ الخُزَاعِيُّ، وَ صَالِحُ بنُ ضَابىءِ البُرْجُمِيُّ، فقالوا: يَا أَمِيرَالمُؤمنين، إِنَّ قَوْلَكَ تحيَى بِهِ قُلُوبُنَا، وَ يَزِيدُ في إِيمانِنَا.

فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: سَمِعْتُ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: في ذَلِكَ الزَّمَانِ تَكْمُلُ فِي أُمَّتِي مِائَةُ خَصْلَةٍ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أُمَّةٍ قَبْلَهَا، يَكُونُ فِيهِمْ قَوْمٌ لَهُمْ وُجُوهٌ جَمِيلَةٌ، وَ ضَمائِرُ رَدِيَّةٌ، مَن رَآهُم أَعْجَبُوهُ، وَ مَنْ عَامَلَهُمْ ظَلَمُوهُ، وُجُوهُهُم وُجُوهُ الآدَمِيِّينَ، وَ قُلُوبُهُم قُلُوبُ الشَّيَاطِينَ، هُمْ أَمَرُّ مِنَ الصَّبْرِ، وَ أَنْتَنُ مِنَ الجِيفَةِ، لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ، وَ لَا قَبِيحٍ ارْتَكَبُوهُ، إِنْ أَنْتَ حَدَّثْتَهُمْ كَذَّبُوكَ، وَ إِنِ ائْتَمَنْتَهُمْ خَانُوكَ، وَ إِنْ غِبْتَ عَنْهُمُ اغْتَابُوكَ ﴿سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ﴾ ، يَسْتَحِلُّونَ الرِّبَا بِالشُّبَهاتِ، وَ يَشْرَبُونَ الخُمُورَ بِالمَقَالاتِ، وَ يَلْعَبُونَ بالشَّاهَامَاتِ. الفَقِيرُ بَيْنَهُمْ ذَلِيلٌ، وَالمُؤْمِنُ ضَعِيفٌ، وَالفَاسِقُ عِنْدَهُمْ مُكَرَّمٌ شَرِيفٌ. صَغِيرُهُمْ غَارِمٌ، وَ شَابُّهُمْ شَاطِرٌ، وَ شَيْخُهُمْ لَا يَأْمُرُ بِمَعْرُوفٍ وَ لا يَنْهَى عَنْ مُنْكَرٍ.

فَعِنْدَها تَكُونُ الفِتَنُ بَيْنَهُم دُوَلاً، وَالأَمَانَةُ مَغْنَماً، وَالزَّكاةُ مَغْرَماً. يُطِيعُ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَ يَعِقُّ وَالِدَهُ، و يَبَرُّ صَدِيقَهُ وَ يَجْفُو أَبَاهُ، و تُرْفَعُ أَصْواتُ الفُسَّاقِ في المَسَاجِدِ، وَ يُعَظَّمُ رَبُّ المالِ، وَ يُدَاهَنُ الفَاجِرُ، وَ يَفشُو النِّفَاقُ، و يُغَارُ عَلَى الغِلْمانِ، وَ تَتَزَوَّجُ المَرْأَةُ بِالْمَرْأَةِ وَ تُزَفُّ كَما تُزَفُّ العَرُوسُ، وَ تَظْهَرُ دَوْلَةُ الصِّبْيَانِ، وَ يَكْتَفِي الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، و تَرْكَبُ الفُرُوجُ السُّرُوجَ، وَ تُسْتَعْمَلُ المَعازِفُ وَالقِيانُ، وَ تَكُونُ الامْرَأَةُ مُسْتَوِليَةً عَلَى زَوْجِهَا فِي التِّجَارَةِ، وَ يَحُجُّ النَّاسُ لِثَلاثَةِ أَشْياءٍ: الْأَغْنِياءُ لِلنُّزْهَةِ، وَالْأَوْسَاطُ لِلتِّجَارَةِ، وَالفُقَرَاءُ لِلْمَسْأَلَةِ، ذَاكَ زَمَانُ اندِرَاسِ الأَحْكَامِ وَ دَوْلَةِ الأَشْرَارِ.

صعصعه بن صوحان و سهم بن یمان و عمروبن حمق خزاعی و مالک اشتر و عمر بن حجر خزاعی و صالح بن ضابی برجمی برخاستند و به‌سوی او رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، دلهای ما را با سخنانت زنده می‌کنی، و برایمان ما می‌افزایی. پس حضرت علیه‌السلام فرمود:

از پسرعمویم پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرماید: در آن زمان صد ویژگی در میان امتم کامل می‌گردد که در هیچ امتی قبل از آن جمع نشده بودند، در میان آنان گروهی خواهند بود که چهره‌های زیبا و درونهای زشتی دارند، هرکه آنان را ببیند خوشش آید. و هرکه با آنان برخورد کند به او ظلم می‌کنند، صورتهایشان، صورت آدمیان است و دلهایشان دلهای شیطان، آنان تلخ‌تر از گیاه صبرند و بدبوتر از لاشهٔ مردگانند، یکدیگر را نه از فعل منکر خود و نه ازکردار زشتشان نهی نمی‌کنند، اگر با آنان سخن گویی تو را دروغگو خوانند و اگر آنان را امین خود ساختی به تو خیانت کنند، و اگر از نظرشان دور شدی غیبتت راگفتند. **بسیار شنوندهٔ دروغ و خورندهٔ حرام هستند.**[1] ربا را با ایجاد شبهه حلال می‌کنند، و شراب را در مجالس گفتگو می‌نوشند و با مهره‌ها بازی می‌کنند. فقیر در میان آنان ذلیل و مؤمن ضعیف است و فاجر نزد آنان گرامی و والاست. کودکشان زیان‌کننده و جوانشان نیرنگ‌باز و پیرشان به معروف امر نکرده و از منکر نهی نمی‌کند.

در آن زمان فتنه‌ها میان آنان پی‌درپی می‌آیند و امانت برای آنان غنیمت، و زکات غرامتی اجباری است. مرد از همسرش فرمان برده و پدر خویش را عاق می‌کند، به دوست خویش خوبی کرده و در حق پدرش ستم می‌کند، صدای فاجران در مساجد بلند می‌شود، و صاحب ثروت بزرگ داشته می‌شود و با فاجر به ملایمت رفتار شده و نفاق فراگیر می‌شود، بر غلامان رشک ورزیده می‌شود و زن به زن شوی می‌کند و به خانهٔ زن دیگر می‌رود آن‌چنان که عروس به خانهٔ بخت برده می‌شود. و حکومت کودکان قدرت می‌گیرد و مردان به مردان بسنده می‌کنند و زنان به زنان، و فرجها بر زینها خواهند نشست و از آلات موسیقی و خنیاگران استفاده می‌شود و زن در تجارت بر شویش مسلط خواهد بود و مردم به قصد سه چیز به حج می‌روند، ثروتمندان برای تفریح، متوسطان برای تجارت و فقیران برای گدایی، آن هنگام، زمان از میان رفتن احکام و زمان حکومت اشرار خواهد بود.

۱- مائده: ۴۲.

عِنْدَها يَكْذِبُ التَّاجِرُ في تِجارَتِهِ، وَالصَّانِعُ فِي صِنَاعَتِه، فَتَقِلُّ المَكَاسِبُ، وَ تَضِيقُ المَطَالِبُ، وَ يَكْثُرُ الفَسَادُ، وَ يَقِلُّ الرَّشَادُ، وَ تَمُوتُ العُلَماءُ، وَ يَكْثُرُ الأَشْرَارُ، وَ تُعَمَّرُ المَسَاجِدُ، وَ تَطُولُ المَنَابِرُ، وَ تُحَلّى المَصَاحِفُ، وَ يُصَلِّي أَحَدُهُم فَلا يُكْتَبُ لَهُ مِنْها شَيْءٌ، وَ يَكُونُ أَحَدُهُمْ قَائِماً وَ هُوَ مُفكِّرٌ كَيْفَ يَظْلِمُ إِنْ وَصَلَتْ إِلَيْهِ الرِّئاسَةُ.

تَقِفُ عَلَى أَبْوَابِ مَسَاجِدِهِمْ أَوْلَادُ العُلُوجِ، زَعِيمُهُمْ مَنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيما يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِ، يَمْلِكُ المالَ مَنْ لَمْ يَمْلِكْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَضعَ الرُّؤَساءُ رُؤُوسَهَا خَاضِعةً لِمَنْ لا يُشْبِهُهَا. يَفْشُوا البِدَعُ و الغَدْرُ، فَكلامُهُم فُحْشٌ وَ زُورٌ، وَ أُمَراؤُهُم ظَلَمَةٌ، وَ فُقَهَاؤُهُم يُفْتُونَ لَهُم بِما يَشْتَهُونَ، مَنْ كَانَ لَهُ دِرْهَمٌ فَهُوَ عِنْدَهُم مَرْفُوعٌ، وَ مَنْ عَلِمُوا أَنَّهُ قَدْ أَقَلَّ فَهُوَ مَنْقُوصٌ. الصَّالِحُ مَا بَيْنَهُم مَذْبُولٌ، وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللّهَ مَخُوفٌ. يَأْكُلُونَ الفِرَاخَ والطَّيْهُوجَ، وَ يَلْبَسُونَ اليَمانيَّ الحَرِيرَ، وَ يُحِلُّونَ الرِّبَا بِالشُّبُهاتِ، وَ يَكْتُمُونَ الشَّهَادَاتِ. يُراؤُونَ بِالأَعْمالِ، لَا يَحْظَى عِنْدَهُم إِلَّا مَنْ نَمٌّ وَ سَعَى، وَ عَنِ الخَيْرِ نَهَى. يَتَدارَسُونَ فِيما بَيْنَهُمُ البَاطِلَ، وَ يَتَزَاوَرُونَ في غَيرِ اللّهِ، وَ يَهْتِكُونَ المَحَارِمَ، وَ في اللّهِ يَتَقَاطَعُونَ، لَا يَهَابُونَ إِلَّا مَنْ يُخافُ شَرُّهُ.

عِنْدَهَا تَكْثُرُ أَوْلَادُ الزِّنا وَالآبَاءُ فَرِحُونَ؛ يَرَى الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِهِ المُنْكَرَ فَلا يَنْهَى عَنْهُ إِلَّا كَما يُؤَدِّبُ المَرْءُ الهِرَّ إِذَا اخْتَلَسَ اللُّقْمَة، فَعِنْدَها لَو نَكَحَتْ طُولاً وَ عَرْضاً لَمْ يَسُؤْهُ ذَلِكَ، فَذَاكَ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللّهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلاً، وَ لَا يَتُوبُ عَلَيْهِ، وَ يُصْلِيهِ نَارَ جَهَنَّمَ.

در آن زمان، تاجر در تجارت خویش دروغ می‌گوید و صنعتگر در صنعتش. لذا از روزی‌ها کاسته خواهد شد، و حاجات به تنگی می‌آیند و فساد فراوان شده از هدایت کاسته خواهد شد.

دانشمندان می‌میرند و اشرار بسیار می‌شوند، مسجدها ساخته می‌شوند و منبرها بلند می‌شوند و قرآنها مزین می‌گردند. هرکس از مردم نماز می‌خواند ولی برایش ثوابی نوشته نمی‌ود و هریک از آنها به نماز ایستاده با خود اندیشه می‌کند وقتی به ریاست برسد چه‌سان می‌تواند ظلم کند.

بر در مسجدهای آنان مردان خدانشناس ایستاده‌اند و رهبرشان کسی است که از آنچه برای مردم سودی دارد، سخن نمی‌گوید. کسانی به مال و منال می‌رسند که تا هنگامی که بزرگان سرهای خویش را فقط در برابر بزرگتر از خویش فرود می‌آوردند، ثروتی نداشته‌اند و هیچ شباهتی به بزرگان ندارند. بدعت‌ها و نیرنگها را منتشر می‌سازند و سخنشان ناسزا و نادرست خواهد بود و فرماندهانشان ظالم و فقهایشان به آنچه می‌خواهند به آنها فتوا می‌دهند، آنکه درهمی داشته باشد نزد آنان بالامرتبه است و آنکه بدانند فقیر است نزد آنان پایین‌تر است. در میان آنان شخص نیک‌کردار، کم‌جان و آنکه از خدا نمی‌ترسد، برای مردم هول‌آور است. جوجه و تیهو می‌خورند و حریر یمانی بر تن می‌کنند، ربا را با شبهات حلال می‌سازند، و گواهی‌ها را پنهان می‌سازند. درکارها ریا می‌کنند وکسی نزد آنان بهره‌مند نمی‌شود مگر آنکه سخن‌چینی کند و از عمل خیر نهی کند، باطل را با یکدیگر مرتکب می‌شوند، و برای غیر خدا به دیدار یکدیگر می‌روند. و حرمتها را می‌درند و در امور الهی از یکدیگر جدا می‌شوند و ازکسی نمی‌ترسند مگر آنکه شرش مایه ترس آنان شود.

در آن هنگام، فرزندان حرام‌زاده بسیار می‌شوند و پدران هم از این کار خرسند. پدر در خانوادهٔ خویش فعل به منکر را می‌بیند اما از آن بازنمی‌دارد، مگر به اندازه انسانی که بخواهد گربه‌ای را به هنگام سرقت یک لقمه غذا ادب کند، و اگر همسرش با دیگران معاشرت کند، ناراحت نمی‌شود، پس خداوند آن امر را از او نمی‌پذیرد چه از آن بازایستد و چه به‌سوی آن روی آورد، و به‌سوی او بازنمی‌گردد و در آتش جهنم او را خواهد سوزاند.

وَ في ذَلِكَ الزَّمانِ يَتَفَاكَهُونَ بِشَتْمِ الآبَاءِ وَالأُمَّهَاتِ، وَ تَبِينُ العَبِيدُ مِنَ الأَرْبابِ، وَ تَعِزُّ الأَنبَاطُ، وَ تَذِلُّ السَّادَةُ، فَما أَقَلَّ في ذَلِكَ الزَّمَانِ المَكْسَبَ وَالدِّرْهَمَ الحَلالَ؛ حَيْثُ تَدُومُ دَوْلَةُ الشَّيَاطِينِ، وَ يَتَواثَبُ السَّلاطِينُ عَلَى الضُّعَفاءِ كَوُثُوبِ الفَهْدِ عَلَى فَرِيسَتِهِ، وَ يَشُحُّ الغَنِيُّ عَلَى مَا فِي يَدِهِ، وَ بَاعَ الفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ، وَيلٌ لِلْفَقِيرِ في ذَلِكَ الزَّمانِ وَ مَا يَنْزِلُ بِهِ مِنَ الحَسَراتِ، وَ يُصِيبُهُ مِنَ النَّكَباتِ.

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ أَقبَلَتْ فِتَنٌ لَا قِبَلَ لَكُم بِها، أَوَّلُها الهُجْرِيُّ وَ آخِرُها السُّفيانيُّ، أَلَا وَ إِنَّهُمْ عَلَى سَبْعِ طَبَقاتٍ:

فَأَوَّلُ طَبَقَةٍ أَهْلُ برٍّ وَ تَقْوَى إِلَى سَبْعِينَ سَنَةٍ.

وَالطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ أَهْلُ تَعاطُفٍ وَ تَبَاذُلٍ إِلَى ثَلاثِينَ وَ مِائَةِ سَنَةٍ.

وَالطَّبَقَةِ الثَّالِثَةُ أَهْلُ تَقَاطُعٍ وَ تَدابُرٍ إِلَى مِائتَين وَ ثَمانِينَ سَنَةً.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ الرَّابِعَةُ أَهْلُ هَرْجٍ وَ مَرْجٍ إِلَى ثَلاثِ مِائَةٍ وَ ثَلاثِينَ سَنَةً.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ الخَامِسَةُ أَهْلُ تَخَالُسٍ وَ تَكالُبٍ وَ بُهْتانٍ، وَ مَوْتِ بَعْضِ العُلَماءِ، وَ حُرُوبٍ بَيْنَ السَّلاطِينِ إِلَى عِشْرِينَ وَ أَرْبَعِ مِائَةِ سَنَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّادِسَةُ أَهْلُ فِتَنٍ وَ غَشٍّ وَ قَحْطٍ وَ جَدْبٍ، وَ يَنْقَطِعُ الحَجُّ في هَذِهِ المُدَّةِ سَنَوَاتٍ، وَ يَنْقَطِعُ النَّبَاتُ فِي كثير مِنَ الآفَاقِ، وَ يَقِلُّ مَاءُ الأَنهارِ، و يُخالِطُ النَّاسَ السِّباعُ في طُرُقَاتِهِمْ، وَ يَكْتَفي الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ والنِّساءُ بِالنِّساءِ، وَ يَكْثُرُ الفُجُورُ، وَ يَظْهَرُ بَنُو الأَصْفَرِ مِنَ الإِفْرَنجِ وَ مَعَهُ الرُّومُ وَالأَرْمَنُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ خَمْسِ مِائَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ أَهْلُ حُرُوبٍ وَ فِتَنٍ، يَكْثُرُ فِيهَا الخَوَارِجُ عَلَى السَّلَاطِينِ، وَ تَغْلُو الأَسْعَارُ، وَ يَظْهَرُ كَوكَبٌ لَهُ شَاخَتَانِ، وَ يُنْصَرُونَ بَنُو العَبَّاسِ عَلَى أَعْدَائِهِم، وَ يَكْثُرُ الفَسَادُ وَ فِعْلُ المُنْكَرَاتِ، وَ تَقِلُّ العُلَماءُ وَالوُعَّاظُ إِلى سَنَةِ ثَلاثِينَ وَ سِتّ مِائَةٍ.

و در آن زمان با مزاح به پدران و مادران ناسزا می‌گویند، بردگان با بزرگان ازدواج می‌کنند و فرودستان عزیز می‌شوند و بزرگان حقیر، پس در آن زمان چه اندک می‌شود روزی و مال حلال، آن هنگام که دولت شیطان دوام می‌یابد، و پادشاهان همچون یوزپلنگان که بر شکارشان حمله‌ور می‌شوند بر ضعیفان هجوم می‌آورند. و ثروتمند بر آنچه در دست دارد بخل می‌ورزد و فقیر آخرت خویش را به دنیایش می‌فروشد. وای بر فقیر در آن زمان، و وای از حسرتهایی که می‌کشد و از مصیبتهایی که بر او فرود می‌آیند.

و هنگامی که این امور رخ می‌دهد، فتنه‌هایی ایجاد می‌شود که برای شما اتفاق نیافتاده است. نخستین آنها هُجری و آخرین آنها سفیانی است. و بدانید که بر هفت طبقه هستند:

طبقهٔ اول اهل خوبی و تقوی تا هفتاد سال هستند.

طبقهٔ دوم، اهل مهربانی و بخشندگی هستند تا صد و سی سال.

طبقهٔ سوم، اهل قطع روابط و دشمنی هستند تا دویست و هشتاد سال.

پس از آنها طبقهٔ چهارم، اهل فتنه و فسادند تا سیصد و سی سال.

سپس طبقهٔ پنجم، اهل چپاول از یکدیگر و حرص و دشمنی و دروغ هستند و به دنبال مرگ بعضی علما و جنگ میان پادشاهان هستند تا سال چهارصد و بیست.

طبقهٔ ششم، اهل فتنه و نیرنگ و قحطی و گرسنگی هستند، و در این سالها فریضهٔ حج قطع می‌گردد و رویش گیاهان نیز در بسیاری از مناطق متوقف می‌شود، آب رودخانه‌ها کاسته شده و مردمان در راهها با درندگان برخورد می‌کنند، و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده می‌کنند، ارتکاب گناهان بسیار می‌شود و فرنگیان زردموی و رومیان و ارمنیان ظاهر می‌شوند، تا سال پانصد و چهل.

طبقهٔ هفتم، اهل جنگ و فتنه‌اند، شورشیان برعلیه پادشاهان بسیار می‌شوند، قیمتها گران می‌شوند و کوکبی ظاهر می‌شود که دو مدار دارد، بنی‌عباس بر دشمنانشان پیروز می‌شوند، فساد و ارتکاب منکر گسترده می‌شود، و تا سال ششصد و سی علماء و واعظان کم می‌شوند.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ أَهْلُ ضَمَائِرَ مُخْتَلِفَةٍ، وَ أَلْسِنَةٍ كَاذِبَةٍ، وَ يَظْهَرُ في ذَلِكَ الزَّمَانِ مِنْ قِبَلِ المَشْرِقِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ في السَّماءِ، وَ هُوَ عَلَامَةُ ما يَكُونُ مِنَ الحُرُوبِ وَالعَظَائِمِ، وَ خرابِ المُدُنِ وَالأَطْرَافِ إِلَى ظُهُورِ السُّفْيانيّ مِنَ الوَادِي المَيْشُومِ، وَانْكِشافِ المَسْتُورِ بِالفَرَحِ وَالسُّرُورِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الأَشْتَرُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُبَيِّنْ لَنا تِلْكَ الفِتَنَ وَالعَظَائِمَ الَّتِي ذَكَرْتَها، خَشِيْنَا عَلَى قُلُوبِنَا إِزَالَتَها عِنْدَ مَا ذَكرتَهُ مِنْ فَقْدِنَا إِيَّاكَ لَا أَرَانَا اللّٰهُ ذَلِكَ.

فَقَالَ عليه‌السّلام: ﴿ قُضِيَ الأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيانِ ﴾ ، أَلَا إِنَّ الفِتَنَ مِنْ بَعْدِ مَا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ مِنْ أَمْرِ مَكَّةَ وَالحَجَرَ، مِنْ جُوعٍ أَغْبَرَ وَ مَوْتٍ أَحْمَرَ، فَيَا حَسْرَتا عَلَى أَوْلَادِ نَبِيِّكُمْ، مِن غَلاءٍ وَ فَقْرٍ، حَتَّى يَكُونُوا أَكْثَرَ بَيتٍ سُؤالاً، فلا يُسْمَعُ لَهُم صَوْتٌ، وَ لَا تُلَبَّى لَهُم دَعْوَةٌ، ثُمَّ لَا خَيْرَ فِي الحَياةِ بَعْدَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَتَوَلَّى عَلَيْهِمْ مُلُوكٌ مَنْ أَطَاعَهُمْ كَفَرُوهُ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَتَكُوهُ. هَاهٍ هَاهٍ يَا وَيْلَ كُوفانِكُمْ هَذِهِ مِنْ عَزِيزِ الهُجْرِيّ.

فَقَالَ الأَحْنَفُ بنُ قَيسٍ: بِماذَا يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ؟

قَالَ: مِنْ خَيْلِ الهُجْرِيّ، إِذَا خَرَجَ الغُلامُ الأَسْمَرُ يَقُودُ أُسْداً ضَرَاغِمَةً، وَ لُيُوثاً مُلاهِمَةً، أَوَّلُ اسْمِهِ سِينٌ، وَ أَوّلُ بَأْسِهِ عَلَى أَهْلِ البَصْرَةِ، يَقْتُلُ سَادَاتِهِمْ، وَيَسْبي حَرِيمَهُمْ، وَ تَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ بَيْنَ تُلُولٍ وَ أَكامٍ، يُقْتَلُ بِهَا الرِّجَالُ وَ تُهلَكُ الأَبطالُ، بَيْنَ تِلْكَ التُّلُولِ وَالرِّمَالِ.

فَيَا وَيْلَ كُوفانِكُمْ هَذِهِ مِنْ نُزُولِهِ في دِيارِكُمْ، وَهَتْكِهِ لِحَرِيمِكُمْ، عُمْرُهُ طَوِيلٌ، وَ شَرُّهُ عَزِيزٌ، وَ رِجَالُهُ ضَرَاغِمَةٌ. وَاللّٰهِ مَا نُصِرُوا بِعَمَلٍ سَبَقَ، وَلكِنَّها فِتْنَةٌ يَهْلِكُ بِهَا المُنافِقُونَ وَالفَاسِقُونَ؛ الَّذِينَ فَسَقُوا في دِينِ اللّٰهِ وَ بِلادِهِ، وَ أَظْهَرُوا البَاطِلَ في عِبَادِهِ،

و نیز طبقهٔ هفتم، اهل درونهای گوناگونند و زبانهای دروغین، در آن زمان از سوی مشرق ستونی از نور در آسمان ظاهر می‌شود که نشانهٔ جنگ و مصیبتی بزرگ و خرابی شهرها و روستاها است تا اینکه سفیانی در دشتی پردرخت و با صورتی باز با شادی و فرح ظاهر می‌شود. آنگاه مالک اشتر برخاست و به او گفت: ای امیرالمؤمنین، آن فتنه‌ها و مصیبتهای بزرگ را که گفتی برای ما شرح ندادی، ترسیدیم که اگر شما را از دست بدهیم آنها از دلهای ما پاک شود، و خداوند چنان روزی را برای ما نیاورد.

پس حضرت علیه‌السلام فرمود: کاری که شما تعبیر آن را خواستید حکمش صادر شده و انجامش قطعی است.[1]

براستی که فتنه‌های بزرگ پس از قضایای مکه و حجرالأسود که برایتان گفتم رخ خواهد داد. فتنه‌هایی که شامل گرسنگی و قحطی شدید و مرگ سرخ هستند، پس ای وای بر فرزندان پیامبر از شدت گرانی و فقر، آنها بیشترین حاجت را دارند پس صدایی از آنها شنیده نمی‌شود و فریادرسی نمی‌شوند و به هیچ دعوت آنها پاسخ داده نمی‌شود، پس از آن دیگر خیری در زندگی نخواهد بود، سپس بر آنها پادشاهانی سلطه می‌یابند که هرکه را از آنان پیروی کنند کافر پندارند، و هرکه از آنان فرمان نبرد به سختی خواهند کشت، آه! آه! ای وای بر کوفه از دست عزیز هجری.

سپس احنف بن قیس پرسید: به چه چیزی ای امیرالمؤمنین؟

فرمود: از گروه هجری وقتی جوانی سیاه‌چهره خارج شود که شیران تنومند و درنده‌ای را می‌راند، نام او با سین آغاز می‌شود و اولین جنگش با اهل بصره خواهد بود، بزرگان آنان را کشته و زنان آنان را به اسیری می‌برد، در تپه‌ها و بلندی‌ها خواهد جنگید و در میان آن تپه‌ها و بلندی‌ها مردان بسیار کشته شده و قهرمانان به هلاکت می‌رسند پس وای بر شهرتان کوفه وقتی که به شهر شما می‌رسد و به زنانتان بی‌حرمتی می‌کند، عمرش طولانی است و شرش شدید و مردانش شجاع و قدرتمند، به خداوند سوگند که با عملی پیشاپیش یاری نشده‌اند بلکه فتنه‌ای است که منافقان و فاسقان در آن هلاک می‌شوند، آنان‌که از دین خداوند منحرف شده و در سرزمین او فساد کردند، و باطل را میان بندگانش آشکار ساختند،

۱- یوسف: ۴۱.

فَكَأَنِّي بِهِمْ وَ قَدْ قَتَلُوا مَنْ يَهَابُ صَوْلَتَهُمْ وَ يَخافُ شَرَّهُمْ مِنْ أُمَراءٍ وَ خَدَمٍ، يَقُودُونَ سَاداتٍ وَ أَبْطالٍ كالسَّيْلِ المَمْدُودِ، كثير عَدَدُهُمْ، قَلِيلُ حِلْمُهُم، يَزُولُ مُلْكُهُم وَ يُسْتَأْسَرُ سَيِّدُهُم، وَ هِيَ الطَّامَّةُ الكُبْرَى، فَيَلْحَقُ أَوَّلُها بِآخِرِها، وَ إِنَّ لِكُوفَانِكُم هَذِهِ آياتٍ وَ عَلَامَاتٍ وَ عِبراً لِمَنْ اعْتَبَرَ.

وَ إِنَّهُ لَيَدْخُلُ البَصْرَةَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ بِالسَّيْفِ وَالْأَمَانِ، فَيَاوَيلَ المُؤْتَفِكَةِ وَ مَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ سَيْفٍ مَشْهُورٍ وَ قَتِيلٍ مَجْدُولٍ.

ثُمَّ يَأْتِي الزَّوْرَاءَ ـ وَ هِيَ الفِتْنَةُ القُصْوَى ـ فَيَحُولُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا، فَما أَشَدَّ بُهْتَانَها، وَ أَكْثَرَ طُغْيَانَها، وَ أَغْلَبَ سُلْطَانَها.

ثُمَّ قَالَ عليه‌السّلام: الدَّيْلَمُ الدَّيْلَمُ، عَجَمٌ لَا يَفْقَهُونَ، قِصَافُ الأَبْدَانِ، بِيضُ الوُجُوهِ، وَثَّابَةٌ لِلْحَرْبِ، قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُم، رَدِيَّةٌ ضَمائِرُهُمْ. الْوَيْلُ لِبَلَدٍ يَدْخُلُونَهُ، وَ أَرْضٍ يَسْلُكُونَها. خَبَرُهُمْ طَامِسٌ، وَ أَمْرُهُمْ لابِسٌ. صَغِيرُهُمْ شَرٌّ مِنْ كَبِيرِهِمْ، يَتَّبِعُهُمُ الأَكْرادُ بَيْنَ تُلُولٍ وَ جِبالٍ، فَكَمْ مِنْ قُلَّةٍ تَخرَّبُ، وَ مُدُنٍ تُهْلَكُ.

الوَيْلُ لِقَزْوِينَ مِنَ الفِتْنَةِ الَّتِي تَكُونُ بِها، تُسْبَى بِهَا النِّسَاءُ، وَ يُقْتَلُ بِهَا الأَطْفَالُ.

الوَيْلُ لِهَمَذَانَ إِذَا نَزَلَ مِنْ شَرْقِيِّ بَابِها، وَ عَمِلَ السَّيفُ في أَكْنافِها، فَيُقْتَلُ بِها خَمْسُونَ أَلْفاً؛ عَلامَةُ ذَلِكَ إِذَا بُنِيَتِ القُبَّةُ في جَامِعِهَا، وَ يَصِيحُ بِهِم صَائِحٌ: قُتِلَ صَاحِبُكُم، فَعِنْدَها يُقْبِلُ الدَّيْلَمُ كَدَبِيبِ النَّمْلِ.

الوَيْلُ لِلدِّيْنَوَرِ، ثُمَّ الوَيْلُ لِقَرْمِيسِينَ مِنَ القَتْلِ وَالجَلاءِ؛ يُقْتَلُ بِهَا عَلَى سَيْفٍ وَاحِدٍ مِائَةُ أَلْفٍ، وَ يَرْكَبُ النَّاسُ بَعْضُهُم بَعْضاً، وَ تَهْجُمُ خَيْلُ الدَّيْلَمِ عَلَى إِصفَهانَ، وَ يَقَعُ حِصَارٌ عَظِيمٌ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَقَدْ عَلَّمَني رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، تَفَرَّعَتْ كُلُّ مَسْأَلَةٍ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، مَا فِيها مَسْأَلَةٌ ظُلْمِ مُلُوكِهِمْ، وَ ظُلْمِ قُضَاتِهِم في أَحْكَامِهِمْ، وَ كَلَبِ زَمَانِهِمْ، و فِسْقِ تُجَّارِهِمْ، فَإِنَّ عِنْدَ ذَلِكَ تَطُولُ آمَالُهُمْ، وَ يَقِلُّ مَعْرُوفُهُمْ، وَ تَكْثُرُ شَكْوَاهُمْ.

پنداری که میان آنها هستم، و آنها هر آن‌کس را که از قدرت آنان در بیم و از شر فرماندهان و خدمت‌کاران آنها در هراس است کشته‌اند، بزرگان و قهرمانانی را همچون سیلی گسترده می‌رانند، تعداد آنان بسیار است و شکیبائی‌شان اندک، حکومت آنان زوال یافته و رهبرشان اسیر می‌شود، و این مصیبت بزرگ است، پس اوضاع به هم می‌ریزد و در این اضطراب و اختلافتان نشانه‌ها و علامتها و عبرتهایی است برای آن‌کس که پند گیرد.

او با قدرت شمشیر و با امان سه بار وارد بصره می‌شود. پس ای وای بر سرزمینی که در شدت خشکسالی در خود می‌سوزد، و وای از شمشیر برافراشته و کشتهٔ بر زمین افتاده‌اش.

سپس به‌سوی زوراء می‌آید و این نهایت فتنه است، پس خداوند میان او و آن شهر قرار می‌گیرد و دروغ در آن‌چه شدید است و نافرمانی خدا چه بسیار و قدرت آن‌چه چیره است. سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: دیلمیان! دیلمیان! جماعتی عجم‌اند و نافهم، با بدنهایی ضعیف و چهره‌هایی سپید. در جنگ پیشتازند و دلهایشان بی‌رحم و پست‌فطرتند، وای بر کشوری که وارد آن شوند و سرزمینی که از آن گذر کنند. امورشان مبهم است و کارشان نامعلوم. کودکشان از بزرگشان خشن‌تر است، کردها میان تپه‌ها و کوهها آنها را دنبال می‌کنند. بسا قله‌ها که خراب شوند و شهرها که نابود گردند.

وای بر قزوین از فتنه‌ای که رخ خواهد داد زنان اسیر و کودکان کشته می‌شوند. وای بر همدان هنگامی که از شرق وارد آن شود، و جنگ در اطراف آن درگیرد، پنجاه هزار نفر در آن کشته می‌شوند، و نشان آن است که اگر گنبدی در مسجد آن ساخته شود و برفراز آن کسی فریاد برآورد که رهبرتان کشته شد. در آن هنگام دیلمیان همچون موران لشکرکشی می‌کنند. وای بر دینور، وای بر قرمیسین از کشتار و آوارگی‌ها، با یک شمشیر صد هزار نفر کشته می‌شوند، و مردم بر یکدیگر سوار خواهند شد، اسبان دیلمیان بر اصفهان خواهند تاخت و آن را به‌شدت محاصره خواهند کرد.

ای مردم، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هزار مسأله به من آموخت. از هر مسأله هزار مسأله شاخه می‌شود. هر مسأله‌ای از آنها هزار دروازه در علم دارد، اینها را برای شما گفتم تا بدانید چه فتنه‌هایی در اثر ظلم پادشاهان و ستم قاضیان در حکم‌هایشان بر شما خواهد آمد، و از پس حرص و طمع آن زمان و فساد بازرگانان خواهد بود، در آن هنگام که آرزوهایشان بسیار و خویشان کم و گله‌هایشان بی‌شمار می‌گردد.

فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ مِنْ أَهْلِهِ؛ فَإِنَّهُمْ لا يَكْتُمُونَ مُصِيبَةً، وَ لَا يَقْبَلُونَ عُذْراً، قَدْ خَالَطَ الشَّيْطَانُ أَبْدَانَهُم، فَهُوَ يَلْعَبُ بِهِمْ كَما يَلْعَبُ الصِّبْيَانُ بِالْكُرَةِ، وَ خَيْرُ النَّاسِ مَنْ تَخَلَّى بِدِينِهِ إِلَى الشَّأْمِ، وَ تَبِعَ آثَارَ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ‌السَّلامُ. إِنَّ الفِـتَنَ لَـتَرْكَبُ الأَمْصَارَ حَتَّى يَقُولَ المُؤْمِنُ الضَّعِيفُ المُحِبُّ لَنَا أَهْلَ البَيْتِ: إِنِّي لَمُسْتَضْعَفٌ في الأَرْضِ.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّها النَّاسُ، لَا يَسْتَوِي الظَّالِمُ وَالمَظْلُومُ، وَ لَا الجَاهِلُ وَالعَـالِمُ، وَ لَـا الحَـقُّ وَالبَاطِلُ، وَ لَا العَدْلُ وَالجَوْرُ، إِنَّ لَكُمْ شَرِيعَةً مَعْلُومَةً، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لا أَهْلِ بَيْتِ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُمْ أَضْدَادٌ كثيرةٌ، وَ إِنَّهُ إِذَا ذُكِرَ آلُ حَرْبٍ يَفْرَحُونَ، وَ إِذَا ذُكِرَ آلُ مُحَمَّدٍ تَسْوَدُّ وُجُوهُهُمْ كَقِطَعِ اللَّيْلِ، كَأَنَّما أُخْرِجُوا مِنْ بِحَارٍ مُظْلِمَةٍ، أَوْ سُفُنٍ مُتَطَامِسَةٍ، فَإِنْ دُعِـيتُمْ إِلَـى سَـبِّنا فَسُبُّونا، وَ إِنْ دُعِيتُمْ إِلَى البَرَاءَةِ مِنَّا فَلا تَتَبَرَّؤُوا مِنَّا؛ فَإِنَّهُ مَنْ تَبَرَّأَ مِنَّا فقد تَبَرَّأَ مِنَ اللَّهِ وَ بَرِئَ اللَّهُ مِنْهُ وَ رَسُولُهُ. مَسَاكِينُ هَذِهِ الأُمَّةُ.

فَقَالَ الأَحْنَفُ بنُ قَيْسٍ: وَ مَنِ المَساكِينُ يَا مَوْلَايَ؟

قَالَ: شِيعَتُنا وَ مُحِبُّونا أَهْلَ البَيْتِ، هُمْ عِنْدَالنَّاسِ كُفَّارٌ وَ عِنْدَ اللَّهِ أَبْرَارٌ، وَ عِنْدَ النَّاسِ كَاذِبُونَ وَ عِنْدَاللَّهِ صَادِقُونَ، وَ عِنْدَ النَّاسِ هَالِكُونَ وَ عِنْدَاللَّهِ فَائِزُونَ، فَازُوا وَاللَّهِ بِالإِيمانِ وَ خَسِرَ المُنافِقُونَ.

أَيُّهَا النَّاسُ، ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾، كَأَنِّي بِطائِفَةٍ مِنْكُمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيَّ بنَ أَبـي‌طالبٍ ادَّعَـى الغَيْبَ فَهُو الرَّبُّ، كَذَبُوا وَ رَبِّ الكَعْبَةِ، قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَاجْعَلُونَا عَبِيداً مَرْبُوبِينَ فَإِنَّكُمْ سَتُخْلَفُونَ.

پس اناللّه و انا الیه راجعون از آن زمان و اهل آن، مصیبتی را پنهان نساخته و عذری را نمی‌پذیرند. شیطان به اجسامشان درهم آمیخته و همچون بازی کودکان با توپ، آنها را به بازی می‌گیرد و بهترین مردم اوست که تنها با دین خود ره به شام بسپارد و به دنبال ردپای پیامبران علیهم السلام باشد، فتنه‌ها بر کشورها مسلط خواهند بود تا حدی که مؤمن ضعیف دوستدار ما اهل‌بیت بگوید: من مستضعفی بر روی زمین هستم.

سپس فرمود: ای مردم، ستمکار و ستم‌دیده و نادان و دانا حق و باطل و عدل و ستم با یکدیگر برابر نیستند، چراکه شما شریعتی معلوم دارید، پیامبر و آل پیامبری نیست مگر آن‌که دشمنان بسیار داشته باشد و بدانید که اگر خاندان اموی یاد شوند شادمان گشته و اگر از آل محمد یاد شود رویهایشان همچون نیمه‌های شب سیاه می‌گردد، پنداری که از دریاهای تاریک و یا کشتیهای ناپدید شده، بیرون آورده شده‌اند، پس اگر از شما خواسته شد بر ما دشمنام گویید، دشنام بگویید، اما اگر از شما خواستند از ما برائت بجویید این کار را نکنید. زیرا آن‌که از ما برائت جوید از خدا برائت جسته و خداوند و پیامبرش از او برائت می‌جویند، و آنان درماندگان این امت خواهند بود.

احنف بن قیس پرسید: سرورم درماندگان امت چه کسانی هستند؟

فرمود: شیعیان و دوستداران ما اهل‌بیت‌اند، آنان نزد مردم کافرند و نزد خداوند پاک، نزد مردم دروغگویند و نزد خداوند راستگفتار، نزد مردم هلاک‌اند و نزد خداوند رستگار، به خداوند سوگند که آنان با ایمان خود رستگارانند و منافقان زیانکارند.

ای مردم براستی که ولی شما خداوند و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آوردند آنان که نماز به‌پا می‌دارند و به هنگام رکوعشان زکات می‌دهند.(۱)

پنداری در میان گروهی از شمایم که می‌گویند: علی مدعی غیب شد، پس او خداست. به خداوند کعبه سوگند که آنان دروغ می‌گویند، هرچه می‌خواهید در مورد ما بگویید ولی ما را بندگانی دارای پروردگار بدانید، هرچند با شما مخالفت خواهد شد.

۱ـ مائده: ۵۵.

ثُمَّ قَالَ: إِنِّي وَاصِفٌ لَكُمُ السِّنِينَ المُغْوِيَةَ الجَامِعَةَ لِلْفِتَنِ، فَإِنَّ بَعْدَ ثلاثِ مِائَةٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً تَأْتِيكُمُ السَّنَةُ الدَّهْماءُ تَدْهَمُ فِيهَا الفِتَنُ، والغَرّاءُ تَغُرُّ بِأَهْلِهَا، وَالسَّقطاءُ يَسْقُطُ فِيهَا الوِلْدَانُ، وَالكَسْحاءُ يُكْسَحُ فِيهَا النَّاسُ، وَالفِتْنَةُ يَفْتَتِنُ أَهْلُ الْأَرْضِ، وَالنَّازِحَةُ نَزَحَتْ بِأَهْلَهَا فِي الظُّلَمِ، وَالغَمَّاءُ غُمَّ فِيها الجَوْرُ، وَالمُنْفِيَةُ تَنْفي عَنْهُمُ الإيمانَ، وَالكَرَّارَةُ كَرَّتْ عَلَيْهِمْ خَيْلُ هُجُرٍ، وَالبَرْشاءُ نَزَلَ الأَبْرَشُ بِخُراسَانَ، وَالشَّوْلاءُ تَمَكَّنَ فِيهَا الأَقْرَعُ النَّاقِصُ مِنَ الجَزِيرَةِ، وَ غَلَبَ صَاحِبُ الدَّيْلَمِ عَلَى البَصْرَةِ، وَ صَعِدَ القِيانُ إِلَى الشَّأْمِ، وَالدَّمْدَمَةُ الغَشْواءُ غَشَتِ الخَيْلَ وَاطَّلَقَتْ في دِيَارِ مِصْرَ، والطَّحْناءُ طَحَنَتِ الجِبالَ وَ أَذْرَبِيجانَ بِكَلْكَلِها، وَالفَتْناءُ يُفْتَنُ العِرَاقُ بِشَرِّهِ، وَالمَرجاءُ يَمْرُجُ الشَّأْمُ العَبِيدَ بِالقَبائِلِ، وَالمَكْناءُ تَمَكَّنَتِ الفِتَنُ مِنَ الأَرْضِ بِالعِراقِ وَالشَّأْمِ، وَالصِّعْدَاءُ صَعِدَتِ الفِتْنَةُ إِلَى أَرْضِ الجَزِيرَةِ، وَالمَلْكَاءُ يُمْلَكُ الرَّجُلُ المُسْلِمُ كَما يُمْلَكُ العَبْدُ، وَالطَّمُوحُ خَرَجَتِ الفِتْنَةُ مِنْ خُراسانَ، وَالجَوْزاءُ جازَتِ الفِتْنَةُ بِأَرْضِ فَارِسَ، وَالهَوْجاءُ هاجَتِ الفِتْنَةُ مِنْ جِبالِ عُمانَ، والصَّرُودُ تَسِيلُ الجِبالُ بِأَرْضِ الشَّأْمِ، وَالمُنْزِلَةُ نَزَلَتِ الفِتْنَةُ بِأَرْضِ العِراقِ، وَالطَّائِرَةُ خَرَجَتِ الفِتْنَةُ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ، وَالمُخْرِبَةُ صاحِبُ الأَكْرَادِ مِنْ شَهْرَزُورَ، وَالمُرْمِلَةُ أَرْمَلَتْ نِساءَ أَهْلِ العِراقِ، وَالكَاسِرَةُ تَكَسَّرَتِ الخَيْلُ عَلَى الجَزِيرَةِ، وَالسَّحُورُ رَمَتِ النَّاسَ إِلَى أَرضِ الشَّأْمِ، وَالطَّامِحَةُ طَمَحَتِ البَصْرَةُ بِالفِتْنَةِ، وَالقَتَّالَةُ قَتَلَتِ النَّاسَ عَلَى القَنْطَرَةِ وَ بِرَأْسِ عَيْنٍ، وَالمُقْبِلَةُ أَقْبَلَتِ الفِتَنُ إِلَى اليَمَنِ وَ أَرْضِ الحِجَازِ، وَالصَّرُوخُ صَرَخَ صَارِخٌ مِنْ أَرْضِ العِرَاقِ و لَا نَاصِرَ لهُ، وَالمُسْمِعَةُ أَسْمَعَتِ المُؤْمِنَ الإيمانَ، وَالسَّابِحَةُ يَسْبَحُ الفِيلُ فِي أَرْضِ الجَزِيرَةِ، وَالكَرُودُ يُفتقَدُ واحِدٌ مِنْ وَلَدِ العبَّاسِ مِن فِرَاشِهِ، وَالكَمُودُ ماتَ المُؤْمِنُ مِن حَسَراتِ قَلْبِهِ، وَالغَامِرَةُ غَمَرَتِ النَّاسَ بِالنِّفاقِ، وَالسَّائِلَةُ سَالَ النِّفَاقُ في قُلُوبِهِم حَتَّى يَدُورَ السَّائِلُ مِنَ الجُمُعَةِ إِلَى الجُمُعَةِ فَلَا يَقَعُ في يَدِهِ شَيْءٌ، وَالغَالِيَةُ تَغْلُو فِيهَا الشِّيعَةُ حَتَّى يَتَّخِذُوني رَبّاً وَ أَنَا بَرِيءٌ ممَّا يَقُولُونَ.

و پس از آن فرمود: سالهای پر از فریب و فتنه را برای شما توصیف می‌کنم، پس از سیصد و بیست سال، سالی سیاه خواهد آمد که فتنه‌ها به ناگاه در آن رخ می‌دهند، و سالی فریبنده که مردم را فریب می‌دهد. سالی که در آن کودکان سقط می‌شوند، و سال ویرانگر که مردم در آن آواره می‌گردند و سال فتنه است که ساکنین زمین به آنها دچار می‌شوند و سال آواره‌کننده که با ظلم و ستم مایهٔ سرگردانی اهل آن زمان می‌شود، و سال پوشاننده که در آن ستم همه جا را می‌پوشاند، و سال دورکننده که ایمان را از مردم دور می‌سازد، و سالی که در آن یورشهای فراوان رخ می‌دهد، و در آن اسبان درشت‌هیکل هجر بر آن یورش می‌برند، و سال پرگیاه و علف که در آن ابرش وارد خراسان می‌شود، و در آن سال کم‌آبی، مرد تاس و ناقص بر جزیره چیره می‌گردد، و پادشاه دیلم بر بصره سلطه می‌یابد و زنان خنیاگر در شام برتری می‌یابند، و سالی کوبنده پوشاننده که اسبان در آن سفید می‌گردند و در مصر رها می‌شوند، و سال خردکننده که با سنگینی‌اش کوههای آذربایجان را درهم می‌کوید، و سال فتنه که عراق به شر خود دچار فتنه می‌شود و سال مرجاء که در آن بردگان در میان قبایل بلوا کنند، و سال مکناء که فتنه‌ها بر سرزمین‌های عراق و شام چیره می‌شوند. و سال دشواری که در آن فتنه در جزیره بالا خواهد گرفت، و ملکاء که در آن مرد مسلمان مانند یک برده، ملک کسی می‌شود، و سال آرزوها که در آن فتنه در خراسان به‌پا می‌شود و جوزاء که فرصت را برای فتنه در سرزمین فارس فراهم می‌سازد و سال هوجاء که فتنه در کوههای عمان خشم می‌گیرد و سال سرما که در آن از کوههای شام سیل روان می‌شود. و سال مُنزلت که فتنه بر سرزمین عراق نازل می‌گردد، و در سال «طائره» که فتنه در کشور روم رخ می‌دهد، و سال بسیار جنگ‌خیز که در آن رهبر کردها از شهر زور به‌پا می‌خیزد و سال مُرمله که زنان عراق، بیوه می‌شوند و سال کاسره که در آن اسبان بر جزیره هجوم می‌آورند، و سال سَحور مردم را به سرزمین شام می‌افکند، و سال آرزومندی که در آن بصره آرزوی فتنه می‌کند و سال کشنده که مردم بر پلی در رأس عین کشته می‌شوند و سال روی‌آورنده که در آن فتنه‌ها به یمن و سرزمین حجاز روی می‌آورند و سال بسیار فریادزننده که فریادزننده‌ای از عراق فریاد کمک‌خواهی برمی‌آورد و هیچ فریادرسی به او کمک نمی‌کند. و سال به‌گوش رساننده که ایمان را به گوش مؤمن می‌رساند، و سال سریع که در آن، فیل در سرزمین الجزیره به سرعت حرکت می‌کند، و سال بیرونگر که در آن یکی از فرزندان بنی‌عباس از رختخوابش گم می‌شود و سال حزن‌آور که در آن مؤمن از غم و حسرتهای درونش می‌میرد، و سال پوشاننده که مردم را با نفاق دربرمی‌گیرد و سال مسألت‌کننده، نفاق چنان در دل مردم جریان می‌یابد که گدا از جمعه‌ای تا جمعه دیگر می‌گردد و هیچ نمی‌یابد، و سال تندرو که در آن شیعیان زیاده روی می‌کنند تا آن‌جا که مرا خدا می‌دانند و من از آنچه آنان می‌گویند دورم.

قَالَ الأَحْنَفُ بنُ قَيسٍ: بِأَبي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ يَتَّخِذُونَكَ رَبّاً؟

قَالَ: نَعَم.

وَالمَكْثَاءُ يَمْكُثُ النَّاسُ يَطْلُبُونَ؛ فَرُبَّما يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِناً وَ يُمْسِي كافراً، يَكُونُ الصَّارِخُ فِيها مَرَّتَينِ؛ يُنادِي: «أَلَا إِنَّ المُلْكَ في آلِ عَلِيٍّ»، فَتِلكَ الصَّيحَةُ مِنَ السَّماءِ، وَ يُنادِي إِبْلِيسُ ثَانِيةً: «أَلا إِنَّ المُلْكَ فِي آلِ زِيادٍ»، فَيَقُولُ المُنافِقُونَ: إِنَّ الصَّارِخَ الأَوَّلَ مِنْ سِحْرِ عَلِيٍّ وَالثاني هُوَ الحقُّ، فَعِنْدَ ذَلكَ يَخْرَسُ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَ يَعْمَى آخَرُونَ وَ يَفْرَحُ المُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ.

ثُمَّ قالَ عليه‌السّلام: أَعُوذُ باللّٰهِ مِنْ سَنَةِ سِتٍّ وَ ثَلاثِينَ وَ ثَلاثِمِائَةٍ؛ لَقَدْ تَرَكَتِ المُدُنَ خَراباً، وَ أَهْلَها حَيَارَى شَرْقاً وَ غَرْباً؛ مِنْ غَلاءٍ جَالٍ، وَ حَرْبٍ مُفْتِنٍ، وَ مَوْتٍ جَارِفٍ، وَ فِيها يُؤْخَذُ الحَجَرُ الأَسْوَدُ؛ يَأْخُذُهُ قَوْمٌ مِنَ القَرامِطَةِ، فَيُعيدُهُ اللّٰهُ إِلَيها عَنْ قَرِيبٍ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتي، أَلَا إِنّ أَسْوَأَ حَالاً في ذَلكَ الزَّمَانِ بَلَدُ الجَزِيرَةِ الحَمْراءِ، يَا لَهَا وَ يا لَأُخْتِها نَصِيبِينَ وَ مَا هَلْ يَنالُها مِنْ سِنِينَ عَدَد، وَ مَا يَتَجَدَّدُ في عَشْرٍ وَأَرْبَعِ مِائَةٍ مِنْ خَرَابِ الدُّورِ وَالقُصُورِ، بِظُهُورِ الأَقْرَعِ النَّاقِصِ المُكْفَهِرِّ، وَالجُوعِ المُضِرِّ. الوَيْلُ لِنَيْنَوى الصُّغْرَى مِنْ بَنِي الأَصْفَر تَخْرَبُ دُورُهُم وَ تَهْلِكُ أَمْوَالُهُم، وَ هِيَ دِيارُ يُونُسَ بنِ مَتَّى عليه‌السّلام.

قِيلَ: يَا أَميرَالمُؤْمنينَ فَصِفْ لَنَا الأَقْرَعَ النَّاقِصَ!

فَقَالَ: هُو الَّذِي جَمَعَ فأَكْثَرَ، وَ أُمْهِلَ فَتَجَبَّرَ، قَلِيلُ الإِيمانِ، كثير الطُّغْيَانِ، يَشِيدُ البُنْيان، بَعيدُ الأَمَلِ، عُمْرُهُ أَقْصَرُ مِنْ أَهلِهِ، ظُلْمُهُ كثير، و عَدْلُهُ قَلِيلٌ، كَأَنَّهُ مِن اصحاب سِجِّيلٍ، مَسْكنُهُ نَصِيبِينُ، فيا مُصِيبَةً لِتِلْكَ المَدِينَةِ وَ مَا يَنَالُ أَهْلُهَا مِن غَلاءٍ مُجْحِفٍ، وَانْقِطاعِ السَّبِيلِ، وَ لا عَالِمٌ يَزْجُرُهُ، وَ لَا زاهِدٌ يَعِظُهُ، يُفْتُونَهُ عَلَى ظُلْمِهِ وَ جَورِهِ كَما يُرِيدُ، أُولئكَ الَّذِينَ بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنيا. وَالَّذِي فَلَقَ الحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَو أَنَّ عَلِيَّ بنَ أَبيطالِبٍ في ذَلكَ الزَّمانِ لَبَذَلَ فِيهِمُ السَّيفَ حَتَّى يُلْحِقَ آخِرَهُمْ بِأَوَّلِهِمْ بأَزِقَّةٍ كَفَرَةٍ. وَ إِنِّي لأَعْلَمُ مَوْتَتَهُ.

فَقالَ مَالِكُ الأَشْتَر: وَ ما مَوْتَتُهُ يا أَميرَالمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: يقتُلُهُ أَخُوهُ الأَصغَرُ وَ يَمْلِكُ تِلْكَ القِلاعَ، وَ يَكُونُ لَهُ شَأْنٌ مِنَ الشَّأْنِ.

احنف بن قیس گفت: پدر و مادرم به فدایت ترا خدای خود قرار می‌دهند؟

فرمود: بله.

و سال مکث‌کننده که در آن مردم در جایی مانده و درخواست [کمک] می‌کنند. و چه‌بسا مرد شب را به صبح برساند و مؤمن باشد و صبح را به شب برساند و کافر باشد. و فریادخواهی دوبار فریاد برآورد که: «هان! ملک از آن خاندان علی است» آن فریاد از آسمان است، و ابلیس دیگربار فریاد برمی‌آورد: «هان! ملک از آن خاندان زیاد است»، در آن هنگام منافقان می‌گویند: فریاد اول جادوی علی است و فریاد دوم حق است. در آن هنگام عده‌ای از آنان خاموش و عده‌ای دیگر کور می‌شوند و مؤمنان به یاری خداوند خوشحال خواهند شد.

سپس حضرت علیه السلام فرمود: از سال سیصد و سی و شش به خداوند پناه می‌برم، در این سال شهرها ویرانه و ساکنان آنها به سبب گرانی بسیار و جنگی فتنه‌انگیز و مرگی همه‌گیر میان شرق و غرب سرگردان می‌شوند، و در همین سال حجرالاسود برده می‌شود و آن را قومی از قرمطیان می‌برند، ولی خداوند به زودی آن را به‌دست مردی از فرزندان من بازمی‌گرداند. هان! که بدترین وضع در آن زمان در جزیره حمراء است، این جزیره و همتایش نصیبین چه سرنوشتی خواهند داشت! که تا چند سال ادامه خواهد یافت تا آنکه در سال چهارصد و ده خانه‌ها و قصرهایشان ویران گشته با آشکار شدن مردی تاس و ناقص تیره‌رو و گرسنگی شدید، دوباره تکرار خواهد شد.

وای بر نینوای کوچک از دست بنی‌اصفر [زردمو] خانه‌هایشان ویران و اموالشان از میان خواهد رفت و این دیار سرزمین یونس بن متی علیه السلام است.

کسی گفت: ای امیرالمؤمنین آن مرد تاس ناقص را برای ما شرح بده.

حضرت فرمود: او کسی است که [مال] بسیار اندوخته و خداوند به او مهلت می‌دهد و وی تکبر می‌کند، ایمانش کم است و عصیانش بسیار، ساختمانها به‌پا می‌دارد و آرزوهایش بلند و عمرش از آرزوهایش کوتاهتر، ستمش بسیار و عدلش کم است. تو گویی یکی از اصحاب سجیل است، محل سکونتش در نصیبین است، پس آن شهر به چه مصیبتی گرفتار شود و چه گرانی و چه قطعی راهی که ساکنان شهر به آن دچار می‌شوند!، نه عالمی که او را از کرده‌اش نهی کند و نه زاهدی که او را پند دهد، آنان که دین خود را به دنیا فروختند، او را آن‌چنان که می‌خواهد بر ظلم و ستمش فتوا می‌دهند قسم به او که دانه را شکافت و انسان را خلق نمود، اگر علی ابن ابی‌طالب در آن زمان بود، شمشیر خود را به کار می‌گرفت تا همهٔ آن کافران بی‌دین، از اول تا آخرشان را از دم شمشیر می‌گذراند. من از مرگ او خبر دارم.

مالک اشتر عرض کرد: و مرگ او چگونه است یا امیرالمؤمنین؟

فرمود: برادر کوچکترش او را می‌کشد و به‌جای او بر آن قلعه‌ها حکومت می‌کند و شأن و مقامی خواهد داشت.

وَ مِنْ قَبلِ ذَلِكَ الزَّمانِ يَخرُجُ الرُّومُ إِلَى أَرضِ نَصِيبِينَ فَيَرُدُّهُمُ اللّٰهُ إِلَى تَكْرِيتَ، فَذَلِكَ العَجَبُ العَجِيبُ. وَ مِنْ مَارِدِينَ إِلَى نَصِيبِينَ لَآياتٌ تَبِينُ، وَ مِنْ هِيْتَ إِلَى تَكْرِيتَ يَشِيبُ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ، فَكَمْ مِنْ قَتِيلٍ وَ أَسِيرٍ هُنَاكَ وَ حِصْنٍ مَفْتُوحٍ، حَتَّى يَذْهَبَ مِنَ النَّاسِ الإِيمانُ، وَ تَمْرُجُ خُراسانُ بِفِتْنَةٍ يَقْدُمُها المُصْفَرُّ الرِّجْلَيْنِ.

فَيَا وَيْلَ الرَّيِّ مِنْ وَقْعَةٍ تَكُونُ عَلَى بَابِها، ثُمَّ عَلَى جَبَلٍ يُعْرَفُ بِـ «طَبَرَكَ» مِمَّا يَلِي جَامِعَهَا؛ يُقْتَلُ عَلَيهِ مِائَةُ أَلْفٍ، ثُمَّ يَنْزِلُ بِأَرْضِ العِرَاقِ، وَ تَقَعَ وَقْعَةٌ بِأَرْضِ جَلَوْلَاءَ وَ خَانِقِينَ يُقْتَلُ فِيها خَلْقٌ كثير، وَ تَكُونُ بِالمَدائِنِ وَقائِعُ كثيرةٌ مَعَ رَجُلٍ مِنْ بَنِي العبَّاسِ يُقْتَلُ فِيها المُسَجَّمُ وَالهَجْهاجُ وَالفَخْفاجُ، فَيُذْبَحُ كما يُذْبَحُ الكَبْشُ، وَ يَخْرُجُ شُعَيْبُ بنُ صالحٍ مِن بَينِ قَصَبٍ وَ إِكَامٍ ـ وَ هُوَ الأَعْوَرُ المُخِلُّ ـ حَتَّى يَصْعَدَ إِلَى الفُرَاتِ. ثُمَّ العَجَبُ الْعَجَبُ بَيْنَ جُمادَى وَ رَجَبٍ، مِنْ نَشْرِ أَمْواتٍ، وَ حَصْدِ نَبَاتٍ، وَ ثُكْلِ أُمَّهاتٍ، وَ قَتْلِ رِجَالٍ وَ سَبْيِ أَخَواتٍ.

ثُمَّ تُقْبِلُ الفِتنةُ إِلَى أَرضِ الجَزِيرةِ، فَعِنْدَها يُظْهِرُ المَنْصُورُ رايتَهُ، فَيُواقِعُهُ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ عَلَى قَنْطَرَةِ رَأْسِ عَيْنٍ، فَيُقْتَلُ عَلَيها سَبْعُونَ أَلْفَ صَاحِبِ سَيْفٍ مُحَلًّى، وَ تَرْجِعُ الفِتْنَةُ إِلَى العِرَاقِ، وَ تَظْهَرُ فِتْنَةٌ بِشَهْرَزُورَ، وَ هي الفِتْنَةُ الصَّمَّاءُ الدَّهْماءُ المُسمَّاةُ بالَهماهِمِ.

فَقالَ عَمْرُو بنُ الحَمِقِ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ فَمِنْ أَيْنَ يَخْرُجُ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ؟ صِفْهُ لَنَا.

فَقالَ: هُوَ مَدِيدُ الظَّهْرِ، قَصِيرُ السَّاقَيْنِ سَرِيعُ الهِمَّةِ، سَرِيعُ الغَضَبِ، يُواقِعُ الرُّومَ اثْنَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ وَقْعَةً، وَ هُوَ شَيْخٌ طَوِيلُ العُمْرِ، تَدِينُ لَهُ مُلُوكُ الرُّومِ حَتَّى يَجْعَلُوا خُدُودَهُمْ تَحْتَ أَقْدَامِهِ عَلَى سَلَامَةٍ مِنْ دِينِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَفْسِهِ، وَ عَلَامَةُ خُرُوجِهِ بُنْيانُ مَدِينَةٍ عَلَى بَابِ ثَغْرٍ مِنْ ثُغُورِ الرُّومِ تَخْرَبُ عَلَى يَدَيْهِ ثُمَّ يَخْرَبُ ذَلِكَ الثَّغْرُ، وَ يَكُونُ لَهُ بِالشَّأْمِ وَقائِعُ بَيِّنَاتٌ، يَمْلِكُ أَعْلَى دِجْلَةَ وَالنِّيلِ وَالفُراتِ، وَ يَقْوَى أَمْرُهُ، وَ تُكْسَفُ الشَّمْسُ في رَمَضانَ، وَ تُعْمَرُ الإِكامُ وَالآجامُ في ذَلِكَ الزَّمَانِ، فَإِذَا وَقَعَتِ الفِتْنَةُ بِالْعِراقِ مِنَ الشَّهْرَزُورِيِّ ـ حَتَّى يَسْتَبِيحَ أَهْلَهَا وَفِتيانَها وَ قَبائِلَها ـ فَعِنْدَها تَبْلُغُ الفِتْنَةُ إِلَى الزَّوْرَاءِ، وَ يَشْتَغِلُ أَهْلُ الشَّأْمِ بِخِصْبٍ وَ أَمْنٍ،

و قبل از آن زمان رومیان به‌سوی سرزمین نصیبین حمله‌ور می‌شوند و خداوند آنان را تا تکریت بازمی‌گرداند، و این مایهٔ شگفتی بسیار است. و از ماردین به نصیبین نشانه‌هایی آشکار می‌شوند، و از هیت تا تکریت [از دشواری اوضاع] کودک خردسال، پیر می‌گردد، پس چه بسیارند کشته‌ها و اسیران و قلعه‌های فتح شده تا آن‌که ایمان از مردم رخت برمی‌بندد و خراسان به فتنه‌ای که مردی کج‌پا آن را رهبری می‌کند، دچار می‌شود.

وای بر ری از مصیبت ناگواری که در آستانه دروازه‌اش واقع می‌شود، و پس از آن بر کوهی به‌نام طبرک که در پس مسجد جامعش واقع است رخ می‌دهد، و در آن صد هزار تن کشته می‌شوند، پس از آن به سرزمین عراق وارد می‌شود و مصیبت در سرزمین جلولاء و خانقین رخ می‌دهد که در آن مردم بسیاری کشته می‌شوند، و جنگهای بسیار با مردی از بنی‌عباس در مدائن خواهد بود که در آنها مُسجَّم و هَجْهاج و فَجْفاج کشته شده و او همانند میشی سر بریده می‌شود. و سپس شعیب بن صالح از میان نی‌ها و بیشه‌ها بیرون می‌آید و او شورشی یک چشم است، تا آنکه به‌سوی فرات پیش رود، پس چه عجیب است آنچه میان جمادی و رجب از قبیل پراکندگی مردگان و دروی گیاهان و بی‌فرزند ساختن مادران و کشتن مردان و به اسیری گرفتن خواهران اتفاق می‌افتد.

پس از آن فتنه روی به سرزمین جزیره می‌آورد و در آن هنگام منصور پرچم خویش را آشکار می‌سازد، و اصیفر تغلب بر پلی در رأس عین با او می‌جنگد و بر آن هفتاد هزار مرد مسلح به شمشیرهای تزیین شده کشته می‌شوند، و فتنه به عراق بازمی‌گردد و فتنه‌ای در شهرزور رخ می‌دهد که فتنه‌ای شدید و عظیم است که هماهم نام دارد.

سپس عمرو بن حمق پرسید: ای امیرالمؤمنین اصیفر تغلب از کجا خارج می‌شود؟ او را برای ما توصیف فرما.

حضرت فرمود: او پشت کشیده‌ای دارد و پاهایش کوتاه است، وی در جنگ چابک است و زود خشمگین می‌شود با رومیان بیست و دو بار می‌جنگد، وی پیرمردی کهنسال است، پادشاهان روم در برابرش کوچک و خوار می‌گردند تا بدانجا که گونه‌های خویش را به زیر پایش می‌گذارند تا از دین و منش و خود وی سلامت بمانند و از نشانه‌های خروج وی ساخته شدن شهری بر آستانهٔ یکی از مناطق مرزی روم است که بدست او ویران شده و سپس آن منطقه را نیز ویران می‌کند. و در شام نیز جنگهای آشکاری دارد، بخش‌های بالایی دجله و نیل و فرات از آن او می‌شوند و قدرتش فزونی می‌یابد، و خورشیدگرفتگی در ماه رمضان اتفاق می‌افتد، و در آن زمان جنگلها و بیشه‌ها آباد می‌شوند، سپس فتنه در عراق از سوی شهرزوری رخ می‌دهد تا آنکه جان ساکنین آنجا و جوانان و قبائلش مباح شمرده می‌شود، در آن هنگام فتنه به بغداد می‌رسد و اهل شام در رفاه و امنیت زندگی می‌کنند.

و قبل از آن زمان رومیان به‌سوی سرزمین نصیبین حمله‌ور می‌شوند و خداوند آنان را تا تکریت بازمی‌گرداند، و این مایهٔ شگفتی بسیار است. و از ماردین به نصیبین نشانه‌هایی آشکار می‌شوند، و از هیت تا تکریت [از دشواری اوضاع] کودک خردسال، پیر می‌گردد، پس چه بسیارند کشته‌ها و اسیران و قلعه‌های فتح شده تا آنکه ایمان از مردم رخت برمی‌بندد و خراسان به فتنه‌ای که مردی کج‌پا آن را رهبری می‌کند، دچار می‌شود.

وای بر ری از مصیبت ناگواری که در آستانه دروازه‌اش واقع می‌شود، و پس از آن بر کوهی به‌نام طبرک که در پس مسجد جامعش واقع است رخ می‌دهد، و در آن صد هزار تن کشته می‌شوند، پس از آن به سرزمین عراق وارد می‌شود و مصیبت در سرزمین جلولاء و خانقین رخ می‌دهد که در آن مردم بسیاری کشته می‌شوند، و جنگهای بسیار با مردی از بنی‌عباس در مدائن خواهد بود که در آنها مُسجَّم و هَجْهاج و فَجْفاج کشته شده و او همانند میشی سر بریده می‌شود. و سپس شعیب بن صالح از میان نی‌ها و بیشهِ‌ها بیرون می‌آید و اُو شورشی یک چشم است، تا آنکه به‌سوی فرات پیش رود، پس چه عجیب است آنچه میان جمادی و رجب از قبیل پراکندگی مردگان و دروی گیاهان و بی‌فرزند ساختن مادران و کشتن مردان و به اسیری گرفتن خواهران اتفاق می‌افتد.

پس از آن فتنه روی به سرزمین جزیره می‌آورد و در آن هنگام منصور پرچم خویش را آشکار می‌سازد، و اصیفر تغلب بر پلی در رأس عین با او می‌جنگد و بر آن هفتاد هزار مرد مسلح به شمشیرهای تزیین شده کشته می‌شوند، و فتنه به عراق بازمی‌گردد و فتنه‌ای در شهرزور رخ می‌دهد که فتنه‌ای شدید و عظیم است که هماهم نام دارد.

سپس عمرو بن حمق پرسید: ای امیرالمؤمنین اصیفر تغلب از کجا خارج می‌شود؟ او را برای ما توصیف فرما.

حضرت فرمود: او پشت کشیده‌ای دارد و پاهایش کوتاه است، وی در جنگ چابک است و زود خشمگین می‌شود با رومیان بیست و دو بار می‌جنگد، وی پیرمردی کهنسال است، پادشاهان روم در برابرش کوچک و خوار می‌گردند تا بدانجا که گونه‌های خویش را به زیر پایش می‌گذارند تا از دین و منش و خود وی سلامت بمانند و از نشانه‌های خروج وی ساخته شدن شهری بر آستانهٔ یکی از مناطق مرزی روم است که بدست او ویران شده و سپس آن منطقه را نیز ویران می‌کند. و در شام نیز جنگهای آشکاری دارد، بخش‌های بالایی دجله و نیل و فرات از آن او می‌شوند و قدرتش فزونی می‌یابد، و خورشیدگرفتگی در ماه رمضان اتفاق می‌افتد، و در آن زمان جنگلها و بیشه‌ها آباد می‌شوند، سپس فتنه در عراق از سوی شهرزوری رخ می‌دهد تا آنکه جان ساکنین آنجا و جوانان و قبائلش مباح شمرده می‌شود، در آن هنگام فتنه به بغداد می‌رسد و اهل شام در رفاه و امنیت زندگی می‌کنند.

فَيَقُولُ الشَّهرَزُورِيُّ: «انطَلِقُو بِنَا إِلَى الشَّأْمِ»، فَيُقَاتِلُ أَهْلَ الجَزِيرَةِ الحَمْراءِ، فَيَا وَيْلَ لَهَا مِمَّا يَنزِلُ بِهَا مِنْهُم مَعَ الأَكْرَادِ، وَيَا وَيْلَ نَيْنَوى الصُّغْرَى وَالكُبْرَى وَ أَطْرَافَ سَعِرْتَ وَ مَعْدِنَ وَ حَرَّانَ و تَدْمُرَ مِنَ الحِصَارِ الشَّدِيدِ، الوَيلُ لِفَارِقِينَ بعدَ ذَلِك مِنْ أَصحَابِ الخِفافُ السّعِرِ مِمّا يَفْعَلُونَ بِأَهْلِها مِنَ القَتْلِ وَالسَّبْي حَتَّى يَصْعَدُونَ الفَصِيلَ، فَيَصِيحُ بِهم جَبْرَئِيلُ صَيْحَةً فلا تُحِسُّ لَهُم حِسّاً دُونَ الرَّحِيلِ، وَ تُفْتَحُ جِبالُ الجَزِيرَةِ، وَ يَلْتَقِي الشَّهْرَزُورِيُّ بِالقَصِيرِ عَلَى بابِ مَدِينَةِ الحَدِيدِ، فَيُقْتَلُ الشَّهْرَزُورِيُّ، و يَلْحَقُهُمْ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ، فَيَغْنَمُ المُسْلِمُونَ غَنِيمةً عَظِيمةً، وَ يَصِيرُ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ بِمَنْ مَعَهُ مِنْ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ إِلَى قُسْطَنْطِينيَّةَ فَيَقْتُلُ عَلَى بَابِها قَتلاً ذَرِيعاً حَتَّى يَخُوضَ النَّاسُ في الدِّمَاءِ، وَ يَصِيحُ صَائِحٌ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ: «قُتِلَتِ النَّصْرانيَّةِ»، وَ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ عَلَى بَابِها، وَ يَنْهَزِمُ مَلِكُ الرُّومِ إِلى أَرْمَنِيَّةِ، وَ يَسْتَجِيرُ بِالبَرْعَنِ، وَ يَكْتُبُ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى أُصَيْفِرِ تَغْلِبَ: «ارْجِعْ وَ لَكَ مَا تُرِيدُ»، فَيَأْبَى ذَلِكَ، فَيَقُولُ مَلِكُ الرُّومُ: «ائْتُوني بِكِتابِ دانيالِ الحَكِيمِ»، فَيَأْتُوهُ بِهِ، فَيَجِدُهُ صَاحِبَهُمْ، فَيَكْتُبُ إِلَيهِ: «ارْجِعْ مُهَادِناً»، فَيَأْبَى مهادَنَتَهُ، فَيَبْعَثُ إِلَيهِ القِيادَ مِنْ نَفْسِهِ مِنَ الخَيْلِ وَالأَمْوالِ، فَيَرْجِعُ الأُصَيْفِرُ مَنْصُوراً.

وَ يَبْعَثُ إِلَيهِ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ العَبَّاسِ: أَن أَقْدِمْ، فَيَأْبَى ذَلِكَ، فَيَسِيرُ إِلَيْهِ مِنْهُ جَيْشٌ عَظِيمٌ، فيَقهَرُهُ أُصيفِرُ تَغْلِبَ لِجَيشِ بَنِي العَبَّاسِ، وَ يُقبِلُ قَيسُ عَيلانَ مِنْ بَابِ الحِجازِ حَتَّى يَنْزِلَ بِكُوفَانِكُمْ هَذِهِ، وَ تَأْتِيكُمُ الفِتْنَةُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَيَكُونُ لَهُ مَعَكُمْ وَقائِعُ كثيرةٌ.

وَ يَخْرُجُ الأُصَيْفِرُ إِلَى الجَامِعِ، فَيُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى قَصْدِهِ العِراقَ، وَ يَبعَثُ الجُيوشَ إِلَيْها، وَ كَذَلِكَ أَخُو الفَضَّاح يُنْفِذُ عَسْكَرَهُ، وَالخارِجُ بِشَاطِئ دِجْلَةَ، وَ عَزِيزُ الهُجْرِيُّ، وَ فِتْنَةُ الكَاتِبُ الَّذِي هُوَ شَبِيهُ قَارُونَ.

پس شهرزوری می‌گوید: ما را به‌سوی شام ببرید. و با اهل جزیرهٔ حمراء می‌جنگد، وای بر آنها از مصیبتهایی که بر سر کردها می‌آورد، و وای بر نینوای کوچک و بزرگ و اطراف سعرت و معدن و حران و تدمر از محاصرهٔ شدیدی که رخ می‌دهد و بعد از آن وای بر آسودگان از جماعت جنگ‌افروز، از آنچه با ساکنان این مناطق می‌کنند و آنها را می‌کشند و اسیر می‌کنند و از دیوارها بالا روند، پس جبرئیل در میان آنان فریاد برآورد و از آنان جز رفتن چیزی نخواهی یافت، وکوههای جزیره آزاد می‌شوند و شهرزوری با قصیر بر دروازه آهنین شهر دیدار خواهد کرد، در آنجا شهرزوری کشته می‌شود و اصیفر تغلب به آنان می‌پیوندد و مسلمانان با غنیمتی بزرگ خرسند می‌گردند، و اصیفر تغلب با همراهانش از دو قبیلهٔ ربیعه و مضر به‌سوی قسطنطنیه روان می‌شود و بر دروازهٔ آن کشتار سختی به راه می‌اندازد تا آن‌جا که مردم در خون فرو می‌روند، و فریاد برآورنده‌ای از سرزمین روم فریاد برمی‌آورد: «نصرانیت کشته شد» و در آن زمان أصیفر تغلب در نزدیکی آن است و پادشاه روم به ارمینیه عقب می‌نشیند و به بُرغَر (در خلیج قسطنطنیه) پناه می‌برد. پادشاه روم به اصیفر تغلب می‌نویسد:

«برگرد و هرچه بخواهی بدست می‌آوری»، او سرباز می‌زند، سپس پادشاه روم می‌گوید: «کتاب دانیال حکیم را برایم بیاورید»، کتاب را برای او می‌آورند، پادشاه آن را می‌بیند، سپس خطاب به او می‌نویسد: «برگرد و صلح کن» اما او صلح را نمی‌پذیرد، پس برایش هدایایی از اسبان و اموال می‌فرستد و اصیفر پیروزمند بازمی‌گردد. و مردی از بنی‌عباس به‌سوی او می‌فرستد و می‌گوید: به پیش آی و او [پادشاه روم] نمی‌پذیرد، پس سپاهی بزرگ به سویش گسیل می‌دارد و به سود سپاه بنی‌عباس بر او چیره می‌شود.

و قیس عیلان، از سوی دروازهٔ حجاز به پیش می‌آید و در این کوفهٔ شما منزل می‌کند و فتنه از هر سوی به سمت شما می‌آید و با او جنگهای بسیار خواهید داشت.

و أصیفر به مسجد جامع می‌رود و مردم با او و به برآمدنش به عراق بیعت می‌کنند، و سپاهها به‌سوی آن گسیل می‌دارد، و همچنین است برادر فضاح که سپاه خود را به راه می‌اندازد و در ساحل دجله قیام می‌کند و عزیز هُجری و نیز فتنه کاتب که شبیه قارون است.

وَ يَخْرُجُ الشَّلِحُ صَاحِبُ النِّيرانِ، وَالْمُتَوَلِّي عَلَى الغَوْرِ، وَ مَالِكُ رِقابِ النَّاسِ، وَ صَاحِبُ الزَّوْراءِ، فَيَصِيحُ بِهِمْ صَائِحٌ: «الْوَيْلُ لَكُمْ يَا فُجَّارُ»، فَحِينَئِذٍ تَقَعُ الوَقْعَةُ بِبَابِلَ، فَيُقتَلُ بِها خَلْقٌ كثير، وَ يَكُونُ خَسْفٌ عَظِيمٌ.

ثُمَّ تَقَعُ وَقْعَةٌ أُخْرَى بِالزَّوْراءِ فَيَصِيحُ فِيهِم صَائِحٌ: «الحَقُوا بِإِخْوانِكُم إِلَى بَابِلَ عَلَى الفُراتِ»، فَيَخْرُجُ أَهْلُ الزَّوراء كَأَنَّهُم النَّمْلُ فَيَقْتَتِلُونَ عَلَى النَّهرِ، فَيُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ الزَّوْرَاءِ عَلَى قَنْطَرَةٍ هُناكَ خَمْسُونَ أَلْفاً، وَ تَقَعُ الهَزِيمَةُ بِأَهْلِ الزَّوْراءِ، فَيَلْحَقُونَ بِالْجِبالِ وَ تَرْجِعُ بَقَايَاهُم إِلَى الزَّوْراءِ.

ثُمَّ يَصِيحُ بِهِمُ الصَّيْحَةَ الثَّانِيَةَ فَيَخْرُجُونَ، فَيُقْتَلُ مِنْهُم خَلْقٌ كثير، وَ يَخْرُجُ الصَّائِحُ إِلَى أَرْضِ الجَزِيرَةِ، فَيَقُولُ: «الْحَقُوا بِإِخْوانِكُم بِالْعِراقِ»، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُجُ أَهْلُ الجَزِيرَةِ فَيَقْتَتِلُونَ بِالْعِراقِ، فَيُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ الجَزِيرَةِ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً. ثُمَّ يَلْحَقُ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ فَيَقُولُ: «الْحَقُوا بِإِخْوانِكُم بِالْعِراقِ»، فَيُقْبِلُ أُصَيفِرُ تَغْلِبَ بِمَنْ مَعَهُ نَحْوَ العِراقِ، فَيَمُرُّ بِمَدِينَةِ هِيْتَ فَيَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ تَدُومُ مَا بَيْنَهُمْ ثَلاثَةَ أَشْهُرٍ، ثُمَّ يَرْحَلُ مِنْهَا إِلَى الشَّأْمِ عَلَى شَاطِئِ الفُرَاتِ، فَيَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ مَعَ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَها «سَعِيدَةٌ»؛ تَدُومُ الحَرْبُ بَيْنَهُما عِشْرِينَ يَوْماً وَ يُقْتَلُ فِيما بَيْنَهُمْ خَلْقٌ كثير، و يَرْحَلُ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ.

ثُمَّ يُصْعِدُ جَيْشُ العِرَاقِ إِلَى بَلَدِ الجَبَلِ، وَ يُقِيمُ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ بِالْكُوفَةِ سَنَةً، يَتَصَفَّحُ أَهْلَهَا وَ يَعْرِفُ أَحْوَالَهُمْ، وَ يَبْنِي بها تُرَباً وَ أَيَّ تُرَبٍ، حتَّى يَصِلَهُ خَبَرٌ مِنْ بَلَدِ الشَّأْمِ أَنَّهُ قُطِعَ عَلَى الحَاجِّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَمْنَعُ البَرُّ جَانِبَه، وَالبَحْرُ رَاكِبَهُ، فَلَا يَحُجُّ أَحَدٌ مِن النَّاسِ مِنَ العِراقِ و لا مِنَ الشَّأْمِ، وَ يَكُونُ الحَجُّ مِنْ مِصْرَ واليَمَنِ، فَعِنْدَ ذلك تَواتُرُ الحُرُوبِ والخَوْفِ حتَّى يَنْقَطِعَ الحَجُّ و يَمْنَعُ البَرُّ جانِبَهُ والبَحْرُ راكِبَهُ، وَ يَصِيحُ صَائِحٌ مِنْ بَلَدِ الرُّوم: «قُتِلَ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ».

فَيَخْرُجُ مَلِكُ الرُّومِ فِي مِائَةِ أَلْفِ صَلِيبٍ تَحْتَ كُلِّ صَلِيبٍ أَلْفُ مُدَجَّجٍ صَاحِبِ سَيْفٍ مُحلًّى، فَيَنْزِلُونَ بِأَرْضِ الأَيومِ ـ وَ هِيَ قَرِيبَةٌ مِنَ المدينةِ السَّوداءِ، وَ هِيَ مَدِينَةٌ بَنَاهَا وَلَدُ الأَصْفَرِ الَّتي يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ صَالِحِي مُؤْمِنيها ـ ثُمَّ يَنْتَقِلُ مِنْهَا إِلَى المَدِينَةِ الهَالِكَةِ المَنْعُوتَةِ مِن بَيْضاءِ الثُّغُورِ؛ كانَ يَنْزِلُها سَامُ بنُ نُوحٍ، فَيَكُونُ الوَقْعَةُ عَلَى بَابِها بَيْنَ مَلِكُ الرُّومِ وَ بَيْنَ أُصَيْفِر تَغْلِبَ، وَ لَا يَرْحَلُونَ عَنْها حَتَّى يَلْقاهُمُ الأُصَيْفِرُ وَ يَقْتُلُ فِيهم مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَ تَنْقَضي فِتْنَةُ الجَزِيرَةِ.

و شلح صاحب آتش و والی غور و مالک جان مردم و حاکم زوراء (بغداد)، خروج می‌کند، و فریادزننده‌ای فریاد می‌کند: «وای بر شما گناهکاران!» در آن هنگام جنگی در بابل درمی‌گیرد و در آن مردم بسیاری کشته می‌شوند و آن ستمی عظیم خواهد بود.»

پس از آن جنگ دیگری در زوراء رخ می‌دهد و فریاد برآورنده‌ای فریاد می‌کند: «به برادرانتان در بابل و در کنار رود فرات یاری رسانید» پس مردم زوراء چون موران خارج شده و در کنار رود فرات بسیار می‌جنگند پس، از آنان پنجاه هزار تن کشته می‌شوند و شکست می‌خورند، و به کوهها پناه می‌برند و بازماندگانشان به بغداد بازمی‌گردند، و پس از آن فریادی آنها را می‌خواند و بار دیگر خارج می‌شوند، و از میان آنان عدهٔ بسیاری کشته می‌شوند و ندادهنده‌ای به سرزمین جزیره ظاهر می‌شود و می‌گوید: «به برادرانتان در عراق یاری رسانید» در آن هنگام مردم جزیره خارج می‌شوند و در عراق می‌جنگند، پس کشتار عظیمی در میان آنان رخ می‌دهد، پس از آن اصیفر تغلب به فریاد آنان می‌رسد و می‌گوید: «به یاری برادرانتان در عراق بشتابید». اصیفر و یارانش به‌سوی عراق روانه می‌شوند به شهر هیت می‌روند و در آن‌جا جنگ بزرگی خواهند داشت که سه ماه به طول می‌انجامد و سپس به‌سوی شام در کنار رود فرات می‌روند، در آنجا با زنی به‌نام سعیده می‌جنگد این جنگ بیست روز طول می‌کشد و مردم بسیاری در آن کشته می‌شوند، و از یکدیگر دور می‌شوند.

سپس سپاه عراق به سرزمین جبل می‌رود و اصیفر تغلب به مدت یک سال در کوفه می‌ماند و با مردمش دیدار می‌کند و از اوضاع آنها باخبر می‌شود و آنجا را آباد می‌کند، چه آبادانی! تا آنکه به او خبر می‌رسد، راه شام بر حُجاج بسته شده است، در آن هنگام خشکی را بر کسانی که آن را برگزیده‌اند و دریا را بر کسانی که آن را برگزیده‌اند و بر کشتی سواران می‌بندد، پس هیچ‌کس از مردم عراق و شام به حج نمی‌روند، و مردم از مصر و یمن به حج می‌روند، در آن زمان جنگها پی‌درپی رخ می‌دهند و ترس همه‌جا را فرامی‌گیرد تا آن‌که حج متوقف می‌شود و راههای خشکی و دریا به‌سوی آن بسته می‌شوند، و ندادهنده‌ای از روم ندا سر می‌دهد «اصیفر تغلب کشته شد».

پس پادشاه روم با صد هزار صلیب خارج می‌شود، زیر هر صلیب هزار سرباز سرتاپا مسلح قرار دارند که هر کدام از آنها شمشیری تزیین شده به زر حمل می‌کند.

آنان به سرزمین «أیوم» که روستایی در نزدیکی شهر «سوداء» است وارد می‌شوند، و سوداء شهری است که فرزند اصفر آن را ساخته است و خداوند مؤمنین صالح آن را می‌پذیرد و از آنجا به شهر ویران‌شده‌ای در سرحدات می‌رود که سام بن نوح در آن منزل می‌کرد، سپس جنگ در آستانهٔ شهر، میان پادشاه روم و اصیفر تغلب درمی‌گیرد و آنجا را ترک نمی‌کنند تا اصیفر به آنان برسد و تعداد زیادی از آنان را از دم تیغ بگذراند و فتنه جزیره در آنجا به پایان می‌رسد.

وَ تَرْجِعُ الفِتْنَةُ إِلَى الزَّوْراءِ، فَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً، وَ يَليها خَلِيفَتانِ بَل مَلِكانِ في يَوم واحِدٍ، فَيُقْتَلُ أَحَدُهُما بِالجانِبِ الغَرْبِيِّ، وَالآخَرُ بِالجانِبِ الشَّرْقيِّ، وَ يَلِيها بَعْدَهُما رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: الحُسَينُ بنُ العَبَّاسِ، وَ ذَلِكَ في الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ، وَ يَكُونُ في ذَلِكَ الزَّمانِ خَسْفٌ وَ قَذْفٌ وَ لا يَنْهاهُمْ ذَلِكَ عَمَّا يَعْمَلُونَ مِنَ المَعَاصي.

فَقامَ إِلَيهِ الأَصْبَغُ بنُ نُباتَةَ، فَقالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ إِنَّكَ ذَكَرْتَ لَنَا السُّفْيانِيَّ، وَ لَمْ تُبَيِّنْ لَنَا أَمْرَهُ وَ لا صِفَتَهُ.

فَقالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: قَدْ ذَكَرْتُ لَكُمْ، أَنَّ خُرُوجَهُ في الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ مَعَ أَخْوالِهِ الكَلْبِيِّينَ.

قَالَ: فَاشْرَحْهُ لَنَا لِنَكُونَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنَ البَيانِ.

قَالَ: نَعَم، يَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ اخْتِلافُ ثَلاثِ رَايَاتٍ: رَايَةٌ بِالْمَغْرِبِ، فَيَا وَيْلَ مِصْرَ، وَ مَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ أَصْحَابِ تِلْكَ الرَّايَةِ، إِنَّهُمْ يُقْبِلُونَ إِلَيْهَا في مائَةِ أَلْفٍ مِنَ المَغْرِبِ، فَيَسْبُونَ أَهْلَها، حَتَّى تُباعَ الإِمْرَأَةُ بَيْنَهُمْ بِدِرْهَمٍ، وَ قَد عَقَدُوا مَلا حِفَهنَّ بَعْضَهُم إِلَى بَعْضٍ، فَهُنَّ بَيْنَ باكِيةٍ وَ صارِخَةٍ، وَ لَا لَهُنَّ مُغِيثٌ، وَ لَا مَنْ يُنْكِرُ ذَلِكَ.

وَ أَمَّا الرَّايَةُ الثَّانِيَةُ: فَتَكُونُ بِالْجَزِيرَةِ الحَمْراءِ.

وَ أَمَّا الرَّايَةُ الثَّالِثَةُ: فَتَكُونُ بِالشَّأْمِ، وَ تَدُومُ الفِتْنَةُ بَيْنَهُم سَنَةً.

ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنَ الزَّوْراءِ مِنْ وَلَدِ العَبَّاسِ إِلَى الشَّامِ في جَيْشٍ عَظِيمٍ، حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُم مَسِيرَةُ لَيْلَتَينِ، فَيَقُولُ أَهْلُ المَغْرِبِ: «قَدْ جَاءَكُمْ قَوْمٌ جُفاةٌ، أَصْحَابُ أَهواءٍ مُخْتَلِفَةٍ». فَتَضْطَرِبُ الشَّأْمُ وَ فِلَسْطِينُ، فَيَجْتَمِعُ رُؤَساءُ مِنَ الشَّأْمِ وَ مِن مِصْرَ، فَيَطْلُبُونَ جَيْشَ بَني العَبَّاسِ فَيَقْتَتِلُونَ قِتَالاً شَدِيداً فَيُقْبِلُ حِينَئِذٍ السُّفيانيُّ في جَيْشٍ عَظِيمٍ؛ لِيَنْصُرَ أَهْلَ الشَّأْمِ، فَيَدُومُ الحَرْبُ بَيْنَهُمْ، حَتَّى يُقْتَلَ مِنْهُم سِتُّونَ أَلْفاً، وَ يَغْلِبُ السُّفْيانيُّ، وَ إِنَّهُ لَيَعْدِلُ فِيهِم، حَتَّى يَقُولَ القَائِلُ: «وَاللّٰه ما كَانَ يُقالُ فِيهِ إِلَّا كَذِبٌ، وَ وَاللّٰه إِنَّهُم لَكَاذِبُونَ، فَلَو يَعْلَمُونَ مَا تَلْقَى أُمَّةُ مُحَمَّدٍ مِنْهُم مَا قَالُوا ذَلِكَ، وَ لَا يَزَالُ يَعْدِلُ فِيهِم حَتَّى يَسِيرَ، فَأَوَّلُ مَنْزِلٍ يَنْزِلُهُ حِمْص، فَيَلْقَوْنَ مِنْهُ شَرّاً وَ بَلاءاً عَظِيماً.

در زوراء فتنه دوباره سر می‌گیرد، پس یکدیگر را می‌کشند، و دو خلیفه بلکه دو پادشاه در یک روز بر آن حکومت می‌کنند، یکی از آنان در غرب شهر کشته می‌شود، و دیگری نیز در شرق آن، و پس از آن دو، مردی بر آن حکومت می‌کند که «حسین بن عباس» خوانده می‌شود و این در طبقهٔ هفتم، و در آن زمان ظلم و ستم بسیار خواهد بود وکسی آنها را از گناهانی که مرتکب می‌شوند، بازنمی‌دارد.

سپس اصبغ بن نباته برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، از سفیانی برای ما نام بردی اما در مورد او و ویژگیهایش توضیح ندادی.

حضرت علیه السلام فرمود: برای شما گفتم خروج او در طبقهٔ هفتم از خانوادهٔ مادریش از کلبی‌ها خواهد بود. گفت: برای ما توضیح ده تا به سخنان شما آگاه باشیم.

فرمود: بله، در زمان او سه پرچم متفاوت خواهند بود: پرچمی در مغرب، پس وای بر مصر از صاحبان آن پرچم، آنان با صد هزار نفر از مغرب به‌سوی مصر می‌آیند، مردم آن را اسیر می‌کنند و به بردگی می‌برند، زن در میان آنان به یک درهم فروخته می‌شود، درحالی‌که چادرهای آنان را به‌هم گره زده‌اند و بعضی از آنان گریه سر می‌دهند و بعضی دیگر فریاد می‌زنند و هیچ فریادرسی به فریاد آنان نمی‌رسد و هیچ‌کس این کار را زشت نمی‌شمرد و بر آن اعتراض نمی‌کند.

و اما پرچم دوم: در جزیرهٔ حمرا خواهد بود.

و اما پرچم سوم: در شام خواهد بود و فتنه یک سال طول می‌کشد.

سپس مردی از بنی‌عباس در زوراء خارج می‌شود و با سپاهی عظیم به‌سوی شام حرکت می‌کند، تا آنجا که میان او و آنان دو شب راه می‌ماند، پس اهل مغرب می‌گویند: «جماعتی ستمکار با اهدافی گونه‌گون به‌سوی شما می‌آیند» پس شام و فلسطین آشفته می‌شود، سپس رهبرانی از شام و مصر گردهم می‌آیند و سپاه بنی‌عباس را دنبال می‌کنند و به سختی با یکدیگر می‌جنگند، در آن هنگام سفیانی با سپاهی بزرگ به پیش می‌آید، تا اهل شام را یاری کند، پس جنگ میان آنان به درازا می‌کشد، تا آنکه شصت هزار تن از آنان کشته می‌شوند و سفیانی پیروز می‌شود، او درمیان آنان به عدالت حکم می‌کند، به‌گونه‌ای که در مورد وی گویند: «به خداوند سوگند که آنچه در مورد او گفته می‌شد دروغی بیش نبود»، به خداوند سوگند که آنان دروغگویند، اگر می‌دانستند که امت محمّد چه ستمی از آنان خواهند دید، آن سخنان را نمی‌گفتند و همچنان در میان آنان به عدالت رفتار می‌کند تا به راه خود ادامه می‌دهد، و نخستین منزلی که در آن منزل می‌کند حمص است و از او مصیبتی عظیم خواهند دید.

ثُمَّ يَعْبُرُ الفُراتَ وَ يَنْزِعُ اللّٰهُ الرَّحْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى مَوْضِعٍ يُقالُ لَهُ: قَرْقِيْسِيا، فَيَكُونُ لَهُ بِها وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ، فَلا يَبْقَى بَلَدٌ إِلَّا بَلَغَهُ ذٰلِكَ مِنْ خَبَرِهِ فَيُداخِلُهُم مِنْ ذٰلِكَ جَزَعٌ وَ فَزَعٌ شَدِيدٌ، وَ لَا يَزَالُ يَدْخُلُ بَلَداً بَلَداً، فَيُطِيعُهُ أَهْلُهُ، وَ مَنْ عَصاهُ مِنْهُمْ، أَنْزَلَ بِهِ العُقُوبَةَ، فَأَوَّلُ وَقْعَةٍ كَانَتْ لَهُ بِحِمْصَ، ثُمَّ بِحَلَبَ، ثُمَّ بِالرَّقَّةِ، ثُمَّ قَرْقِيسِيا، وَ هِيَ أَعْظَمُ وَقْعَةٍ لَهُ.

ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى دِمَشْقَ، وَ قَدْ دَانَ لَهُ الخَلْقُ بِالطَّاعَةِ، فَيُجَيِّشُ جَيْشاً إِلَى المَدِينَةِ، وَ جَيْشاً إِلَى المَشْرِقِ، فَأَمَّا جَيْشُ المَشْرِقِ: فَيَقْتَتِلُونَ بِالزَّوْراءِ قِتالاً شَدِيداً، فَيَقْتُلُون بِها سَبْعِينَ أَلْفاً، وَ تُبْقَرُ بُطُونُ ثَلاثِ مِائَةِ امْرَأَةٍ، وَ يَخْرُجُ الجَيْشُ إِلَى كُوفَانِكُم، فَكَمْ مِنْ بَاكٍ وَ بَاكِيَةٍ، فَيُقْتَلُ بِها خَلْقٌ كثير.

وَ أَمَّا جَيْشُ المَدِينَةِ: فَإِنَّه إِذَا تَوَسَّطَ البَيْدَاءَ، صَاحَ بِهِمْ جَبْرَئِيلُ عليه‌السّلام صَيْحَةً، فَلا يَبْقَى مِنْهُم أَحَدٌ إِلَّا وَهَلَكَ، وَ يَخْسِفُ اللّٰهُ بِهِم، فَيَكُونُ فِي إِثْرِ الجَيْشِ رَجُلانِ، يُقالُ لَهُما بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ - وَ قِيلَ وَبْرٌ وَ وُبَيْرَةٌ - أَحَدُهُما مِن كَلْبٍ، وَالآخَرُ مِن ثَقِيفٍ، قَد ضَلَّت نَاقَتَاهُما، فَإِذا رَجَعَا، لَقِيَا جبرَئيلَ في صُورَةِ رَاعٍ فَيَسْأَلانِه عَنِ الجَيْشِ، فَيَقُولُ لَهما: «وَ أَنْتُما مِنْهُ».

ثُمَّ يَصِيحُ بِهِما فَتَحَرَّكُ وُجُوهُهُما القَهْقَرى، وَ يَمضي أَحَدُهُما إِلَى المَدِينَةِ، فَيُخْبِرُهُم بِما دَفَعَ اللّٰه عَنْهُم، وَ يَمْضِي الآخَرُ إِلى السُّفْيانِيِّ، فَيُخْبِرُهُ بِما أَصابَ عَسْكَرَهُ وَ يَنهَزِمُ قَومٌ مِن وَلَدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ إِلَى بَلَدِ الرُّومِ، فَيَبْعَثُ السُّفيانيُّ إِلى مَلِكِ الرُّومِ، أُرْدُدْ عَلَيَّ عَبِيدِي فَيَرُدُّهُم إِلَيهِ، فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُم عَلَى الدَّرَجِ بِشَرقيِّ مَسْجِدِ دِمَشْقَ، فَلا يُنْكِرُ أَحَدٌ عَلَيهِ ذٰلِكَ إِلَّا أَنَّ مَسْجِدَها بُنِيَ عَلَى غَيْرِ تَقِيَّةٍ بَنَاهُ مَنْ قَالَ اللّٰهُ فِيهِ: ﴿يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً﴾، فَيُزَخرِفُهُ، فَكَأَنِّي بِعَرْشِهِ وَ قَدْ خَسَفَ اللّٰهُ بِهِ. أَلَا إِنَّ في هٰذِهِ الطَّبَقَةِ - وَ هِيَ السَّابِعَةُ - تَحْدِيدُ الأَسْوارِ بِالمُدْنِ، وَ إِنَّ وِلَايَتَهُ اثْنَتا عَشَرَةَ سَنَةً.

فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ، وَ مَا الَّذِى يَتَجَدَّدُ مِنَ الأَسْوارِ؟

سپس از فرات می‌گذرد و خداوند رحمت را از دلش بیرون می‌کند، سپس به محلی می‌رود که قرقیسیا نامیده می‌شود، او در آنجا جنگ سختی خواهد داشت. و سرزمینی نخواهد بود مگر خبر آن جنگ به آنجا رسیده باشد، پس نگرانی و ترس شدیدی آنها را فرامی‌گیرد و او یکی پس از دیگری کشورها را وارد می‌شود و مردم از او پیروی می‌کنند و هرکس نافرمانی کند، مجازاتش می‌کند. جنگ اول او در حمص سپس در حلب و بعد از آن در رقه و پس از آن در قرقیسیا خواهد بود که بزرگترین جنگش در آنجا رخ می‌دهد. سپس به دمشق بازمی‌گردد، و مردم فرمانبردار او شده‌اند، پس سپاهی به‌سوی مدینه و سپاهی به‌سوی مشرق فراهم می‌سازد. و اما سپاه مشرق: در زوراء به‌سختی می‌جنگند، پس در آن هفتاد هزار نفر می‌کشند و شکم سیصد زن شکافته می‌شود، و آن سپاه به‌سوی شهر شما به پیش می‌آید، و چه بسیارند مردان و زنانی که گریه سر می‌دهند زیرا بسیاری از مردم در آن کشته می‌شود.

و اما سپاه مدینه: وقتی به میانهٔ صحرا می‌رسند جبرئیل علیه‌السلام فریاد سر می‌دهد و کسی از آنان باقی نمانده و همگی به هلاکت می‌رسند، و خداوند مصیبتی بر آنان نازل می‌کند و آنها را در زمین فرو می‌برد پس در پی سپاه دو مرد خواهند آمد که بشیر و نذیر نامیده می‌شوند، و گفته شده است وبر و وبیره نام دارند، یکی از آنان از بنی‌کلب و دیگری از بنی ثقیف است، اشتران خویش را گم کرده‌اند، هنگامی که بازمی‌گردند جبرئیل را در هیئت چوپانی می‌بینند، از وی دربارهٔ سپاه می‌پرسند، به آنان پاسخ می‌دهد شما از آنان هستید. سپس جبرئیل بر آنان فریاد می‌آورد، و رو به عقب حرکت می‌کنند، یکی از آنان به مدینه بازمی‌گردد و از آنچه خداوند از آنان دور ساخته بود، اهل مدینه را باخبر می‌سازد، و آن دیگری به‌سوی سفیانی می‌رود، و او را از آنچه بر سپاهش نازل شده بود آگاه می‌سازد، و گروهی از فرزندان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که به‌سوی روم می‌روند، و شکست می‌خورند، سفیانی به پادشاه روم پیام می‌دهد که: غلامان را برایم بازفرست، او نیز آنها را بازمی‌گرداند، سفیانی آنها را بر پلکان شرقی مسجد دمشق گردن می‌زند، و کسی بر این کار او اعتراض نمی‌کند زیرا که مسجد دمشق براساس تقوی ساخته نشده است و آن را کسی ساخته است که خداوند در مورد او فرمود: **هر کشتی را به غصب می‌گرفت.**[1]

او مسجد را تزیین می‌نماید، تو گویی که عرش اوست و خداوند مصیبتی بر او نازل کرد و او را در زمین فرو برد، بدانید که این طبقه یعنی طبقهٔ هفتم دیوارهای شهر را از نو می‌سازند، و حکومتشان دوازده سال طول می‌کشد.

پس به او گفته شد: یا امیرالمؤمنین چه چیز در دیوارها نو می‌شود؟

۱ـ کهف: ۷۹.

قَالَ: يَجُدِّدُ سُورُ مَدِينَةِ الشَّأْمِ وَ هي خَرَابٌ، وَ يُبْنَى عَلَيهِ سُورانِ، وَ عَلَى البَيْضاءِ سُورٌ، وَ عَلَى الكُوفَةِ سُورٌ، وَ عَلَى وَاسِطٍ سُورانِ، وَ عَلَى دُسْتَر سُورٌ، وَ عَلَى السُّوسِ سُورٌ، وَ عَلَى أُرمِيَّةَ سُورٌ، وَ عَلَى المَوْصِلِ سُورٌ، وَ عَلَى هَمَذانَ سُورٌ، وَ عَلَى بَرذَعَةَ سُورٌ، وَ عَلَى مَراغَا سُورانِ بَعْدَ خَسْفٍ يَكُونُ بِها، وَ عَلَى الكَرْخِ سُوْرٌ سُوْرانِ، وَ عَلَى دِيارِ يُونُسَ سُورانِ، وَ عَلَى الرَّحْبَةِ سُورٌ، وَ عَلَى قَرْقِيسيا سُورٌ، و على حَلَبَ سورانِ، و على حِمْصَ سورٌ أرقطُ، وَ بِهِ سُمِّيَت الرَّقْطاءُ، و على بالِس سُوْرٌ، و على إِرْبِلَ سُورٌ، وَ تَكُونُ لَهُ وَقَائِعُ كثيرةٌ، فَأَوَّلُ وَقْعَةٍ بِحِمْصَ، ثُمَّ بِالرَّقَّةِ، ثُمَّ بِقَرْقِيسِيا، ثُمَّ بِرَأْسِ عَيْنٍ، ثُمَّ بِنَصِيبِينَ، ثُمَّ بِالمَوْصِلِ، وَ يَجْتَمِعُ إِلَيْها رِجَالٌ مِنَ الزَّوراءِ وَ مِن دِيارِ يُونُسَ، وَ يَكُونُ بَيْنَهُم مَلْحَمَةٌ عَظِيمَةٌ يُقْتَلُ فِيها ثَلاثُونَ أَلْفاً، وَ تَحِلُّ بِالْمَوْصِلِ فِتَنٌ وَ بَلايا مِنَ الغُواةِ.

ثُمَّ يَنْزِلُ الزَّوْراءَ فَتَقَعُ الوَقْعَةُ عَلَى القَنْطَرَةِ العَتِيقَةِ، فَيُقْتَلُ عَلَيْها سَبْعُونَ أَلْفاً إِلَّا أَنَّ فِيهَا كُنُوزَ قَارُونَ، وَلَها وَصْفٌ عَظِيمٌ بَعْدَ الخَسْفِ وَالقَذْفِ، وَ هِيَ أَسْرَعُ ذَهاب في الأَرْضِ مِنَ الوَتَدِ الحَدِيدِ في الأَرْضِ الرَّخْوَةِ، وَ لَا يَزَالُ يَقْتُلُ عَلَى الأسماءِ مِمَّن اسْمُهُ كَاسْمِنا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ لِعِداوَتِهِ لَنَا وَ بُغْضِهِ، ثُمَّ يَجْمَعُ الأَطفالَ وَ يُغْلَى لَهُمُ الزَّيتُ فَيَقُولُونَ لَهُ: «إِنْ كَانَ قَدْ عَصَاكَ آباؤُنا فَما ذَنْبُنا نَحْنُ؟»، فَيَأْخُذُ مِنْهُم رَجُلاً اسْمُهُ حَسَنٌ، وَ رَجُلاً اسْمُهُ حُسَينٌ، فَيَصْلُبُهُما، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى كُوفَانِكُم هَذِهِ، فَيَعْمَلُ بِأَهْلِها كَذَلِكَ، وَ يَصْلُبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِكُم هَذَا طِفْلَينِ حَسَناً وَ حُسَيناً، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى المَدِينَةِ فَيَنْهَبُها ثَلاثَةَ أَيَّامٍ بِلَيالِيها، وَ يَقْتُلُ بِها خَلْقاً كثيراً، وَ يَصْلُبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ النَّبيِّ طِفْلَينِ حَسَناً وَ حُسَيْناً فَتَغْلِي دِماؤُهُما كَما غَلَا دَمُ يَحيىَ بْنِ زَكَرِيَّاء.

فرمود: دیوار شام نوسازی می‌شود و خود شهر خراب، و بر آن دو دیوار ساخته می‌شود، بر بیضاء نیز دیواری ساخته می‌شود و بر کوفه دیواری و بر واسط دو دیوار و بر شوشتر دیواری، و بر شوش دیواری، و بر ارومیه دیواری، و بر موصل دیواری، و بر همدان دیواری، و بر برذعه دیواری و، بر مراغه دو دیوار بعد از آنکه ویران می‌شود و بر کرخ دو دیوار، و بر سرزمین یونس دو دیوار، و بر رحبه یک دیوار، و بر قرقیسیا یک دیوار، و بر حلب دو دیوار، و بر حمص یک دیوار دو رنگ که به‌خاطر آن رقطاء نام می‌گیرد، و بر بالس یک دیوار، و بر اربیل یک دیوار می‌سازد، و در آنها جنگهای بسیار رخ می‌دهد، اولین جنگ در حمص و سپس در رقه و بعد از آن در قرقیسیا سپس در رأس عین و بعد از آن در نصیبین و بعد در موصل جنگهایی رخ می‌دهد، و در آن مردانی از بغداد و سرزمین یونس تجمع کرده و بین آنان حماسه‌ای عظیم رخ می‌دهد که در آن سی هزار نفر کشته می‌شوند و در موصل نیز فتنه‌ها و مصیبتهایی بسیار از سوی گمراهان رخ می‌دهد.

پس از آن به زوراء می‌روند و جنگی بر پل قدیم درمی‌گیرد، و در آن هفتاد هزار تن کشته می‌شوند، و این شهر سریعتر از میخ آهنین در زمین نرم، فرو خواهد رفت و از شدت دشمنی با ما و کینه‌اش همچنان به کشتار کسانی مشغول می‌شود که نامهای آنان مانند نامهای ما اهل‌بیت است. سپس کودکان را گرد می‌آورد و برای آنان روغن می‌جوشاند و آنها می‌گویند: اگر پدران ما از تو نافرمانی کردند، گناه ما چیست؟ پس یکی از آنها را که حسن نام دارد و دیگری را که حسین نام دارد برمی‌گزیند و به دار می‌آویزد و سپس به‌سوی کوفه شهر شما به راه می‌افتد و با مردم آن نیز چنین می‌کند، و بر در این مسجد شما دو کودک را یعنی حسن و حسین را دار می‌زند، سپس به‌سوی مدینه می‌رود و به‌مدت سه روز و سه شب آن را چپاول می‌کند، و مردم بسیاری در آن می‌کشد، و بر در مسجدالنبی دو کودک را با نامهای حسن و حسین به دار می‌آویزد، خون آنها همانند خون یحیی بن زکریا به جوش می‌آید.

فَإِذَا رَأَى ذَلِكَ أَيْقَنَ بِالْبَلاءِ، فَيَخْرُجُ هَارِباً مُتَوَجِّهاً إِلَى الشَّأْمِ، فَلا يَرَى فِي طَرِيقِهِ أَحَداً يُخالِفُهُ، فَإِذَا دَخَلَ دِمَشْقَ، اعْتَكَفَ عَلَى شُرْبِ الخَمْرِ وَالمَعاصي، وَ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ، ثُمَّ يَخْرُجُ وَ بِيَدِهِ حَرْبَةٌ فَيَأْخُذُ امْرأَةً حَامِلاً، فَيَدْفَعُها إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ، وَ يَقُولُ لَهُ: «افْجُرْ بِها عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ»، فَيَفْعَلُ ذَلِكَ، وَ يَبْقَرُ بَطْنَهَا، فَيَسْقُطُ الوَلَدُ مِنْ بَطْنِها، فَحِينَئِذٍ يَضْطَرِبُ المَلَائِكَةُ في السَّماءِ فَيَأْمُرُ اللّٰهُ تَعالى جَبْرَئِيلَ، فَيَصِيحُ عَلَى سُورِ مَسْجِدِ دِمَشْقَ: «أَلَا قَدْ جاءَكُمُ الفَرَجُ»، وَ يُنادِي عَلَى سَائِرِ المُدْنِ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ قَدْ جاءَكُمُ الفَرَجُ وَالغَوْثُ»، فَيَقُولُونَ: «مَا هَذا الفَرَجُ؟»، فَيَقُولُ: «هَذَا المَهْدِيُّ خَارِجٌ مِنْ مَكَّةَ، فَأَجِيبُوهُ».

ثُمَّ قَالَ عليه‌السّلام: أَلَا أَصِفُهُ لَكُمْ؟

قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَالمُؤمِنينَ.

قَالَ: هُوَ الأَقْمَرُ صَاحِبُ الشَّامَةِ وَالعَلامَةِ، الأَسْمَرُ العَالِمُ غَيْرُ مُعَلَّمٍ المَحْبُوُّ بِما لَمْ يُعْلَمْ.

أَلَا وَ إِنَّ فِينا قُسِمَتْ حُدُودُهُ، وَ إِلَينا أُخِذَتْ عُهُودُهُ، وَ إِلَيْنا تَرْجِعُ وَ تُرَدُّ شُهُودُهُ، وَ إِنَّ أَهلَ حَرَمِ اللّٰهِ سَيَطْلُبُونَ لَنَا بِالقِصاصِ. مَن عَرَفَ غَيْبَتَنَا فَهُوَ مُشاهِدُنا، نَحْنُ العُرْوَةُ الوُثْقَى، وَالجَانِبُ وَالجَنْبُ، وَ مُحَمَّدٌ العَرْشُ عَرْشُ الرَّحْمنِ عَلَى الخَلَائِقِ، وَ نَحْنُ حِجَابُ الحِجابِ، وَ خَلْقُنا أَحْسَنُ خَلْقِ اللّٰهِ، فَرَسُولُ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ خَلْقاً وَ خُلُقاً، وَالمَهْدِيُّ أَشْبَهُ الخَلْقِ بِرَسُولِ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ هُوَ مِنْ وَلَدِ الحسينِ عليه‌السّلام، فَمَنِ ادَّعَى غَيْرَ هَذَا فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ.

ثُمَّ قَالَ عليه‌السّلام: فَيَجْمَعُ اللّٰهُ لَهُ أَصْحَابَهُ؛ وَ هُمْ عَدَدُ أَهْلِ بَدْرٍ، وَ عَلَى عَدَدِ أَصْحَابِ طَالُوتَ ثَلَاثِ مِائَةٍ وَ ثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً، كَأَنَّهُم لُيُوثٌ خَرَجُوا مِنْ غَابَةٍ، قُلُوبُهُم مِثْلُ زُبَرِ الحَدِيدِ، لَو رَامُوا الجِبَالَ لأَزَالُوها عَنْ مَواضِعِها، الزِّيُّ وَاحِدٌ وَاللِّبَاسُ وَاحِدٌ كَأَنَّما هُمْ مِنْ أَبٍ وَاحِدٍ وَ أُمٍّ وَاحِدَةٍ، وَ إِنِّي لَأَعْرِفُهُم وَ أَعْرِفُ أَسْماءَهُمْ وَ أَمْصارَهُمْ.

وقتی آن را ببیند به نزول بلا یقین می‌یابد، سپس به‌سوی شام می‌گریزد، در میان راه کسی را مخالف خود نمی‌یابد، وقتی به دمشق وارد می‌شود به میگساری و ارتکاب معاصی روی می‌آورد، و یارانش را نیز به چنین کاری فرمان می‌دهد، سپس نیزه بدست، زن بارداری را می‌گیرد و به یکی از یارانش می‌دهد و می‌گوید: «در میان راه با او زنا کن» و او نیز چنین می‌کند، و شکمش را می‌شکافد و فرزندش از شکم بیرون می‌افتد. در آن هنگام فرشتگان در آسمان مضطرب می‌شوند و خداوند متعال جبرئیل را فرمان می‌دهد و او بر دیوار مسجد دمشق فریاد برمی‌آورد «هان که فرج آمد» و بر دیگر شهرها ندا می‌دهد: «ای امت محمد فرج و یاری برای شما آمده است».

پس آنان می‌پرسند: «این چه گشایشی است؟»

او پاسخ می‌دهد: «این مهدی است که از مکه خارج می‌شود، پس او را پاسخ دهید». سپس حضرت علیه السلام فرمود: آیا او را برایتان توصیف کنم؟

گفتند: آری، ای امیرالمؤمنین

فرمود: او زیبا همچون ماه و دارای علامت و نشانه است. سبزه‌روی و عالم علم نیاموخته، و خداوند چنان خیری به او داده که کس نمی‌داند، بدانید که روزگار میان ما تقسیم شده، و از ما برای او پیمان گرفته شده است و شاهدان او بازمی‌گردند، و مردم حرم خداوند قصاص ما را خواهند خواست، آنکه غیبت ما را دانست ما را خواهد دید، ما دست‌آویز محکمیم، و دور و نزدیک، و محمد عرش، عرش خداوند رحمان بر آفریدگانش است و ما پاداشیم و اساس علم، و ما عمل هستیم و دوستدارانمان پاداش، و ولایت ما آخرین کلام است، و ما حجاب حجابیم، و آفرینش ما بهترین در میان آفریدگان خداوند است. زیرا که پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله بهترین مردم در اخلاق و در خلقت است و مهدی شبیه‌ترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و او از فرزندان حسین علیه السلام است، پس هرکه غیر از این ادعا کند لعنت خداوند بر او باد. سپس حضرت علیه السلام فرمود: خداوند یارانش را گرد می‌آورد، و تعداد آنها به تعداد اهل بدر است. و نیز به تعداد یاران طالوت، سیصد و سیزده مرد، به شیرانی می‌مانند که از جنگلی خارج شده‌اند، دلهای آنان مانند سنگهای آهنین است، اگر بخواهند کوهها را از جایشان پاک می‌کنند، پوشش آنها یکی و لباسشان یکسان است، گویی که از یک پدر و از یک مادرند و من آنها را می‌شناسم و نام آنها و سرزمینهایشان را می‌دانم.

فَقَالَ لَهُ الأَحْنَفُ بنُ قَيْسٍ: «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمّي سَمِّهِمْ لَنا».

فَقَالَ عَلَيْهِ‌السَّلام: نَعَم اُكتُبوا، أَمَّا أَوَّلُهم فَمِنَ البَصْرَةِ، وَ آخِرُهُم مِنَ اليَمامَةِ؛ فَمِنَ البَصْرَةِ رَجُلانِ: غَزْوانُ وَ أَحْمَدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ البَيْداءِ: أَحْمَدُ، وَ رَجُلانِ مِنَ البانِ: عَلِيٌّ وَ مُحارِبٌ، وَ رَجُلانِ مِنَ الباسِنانِ: عَبْدُاللّٰه وَ عُبَيدُاللّٰه، وَ ثَلاثَةُ رِجالٍ مِنَ الهَجْرِ: مُحَمَّدٌ وَ عُمَرُ وَ مالِكٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ البَريد عَبْدُالرَّحمن، وَ ثَلاثَةُ رِجالٍ مِنَ الجَرْداءِ: جَعْفَرٌ وَ بَكْرٌ وَ لَيْثٌ، وَ رَجُلٌ مِن عَقْر: أَحْمَدُ، وَ رَجُلانِ مِنَ المَهْجَمِ: مُوْسَى وَ عبَّاسٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الكَدِرَةِ: إِبْراهيمُ، وَ رَجُلٌ مِن المُشْتَرِكِ: عَبْدُالوَهّابِ، وَ ثَلاثَةُ رِجالٍ مِن عانَةَ: أَحمدُ و يَحيىَ و أَفْلَحُ و ثلاثَةُ رِجالٍ من شورَا: حسنٌ و مُحَمدٌ و فَهدٌ و رَجُلٌ من الصَّدْ رَيْنِ: عَبْدُاللّٰهِ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الوَقْفِ: مُحمّدٌ وَ صالحٌ و مُوْسَى و داوُدُ و جَعْفَرٌ، و رَجُلانِ من بابِل: عليٌّ و حسينٌ، و خمسةُ رِجالٍ مِنَ الصِّينِ: عبدُالرَّحْمَنِ و مُلاعِبٌ و حمزةُ و عليٌّ و فارسٌ، و رَجُلٌ من كَرْبلاءَ: عبَّاسٌ، و أَرْبَعَةٌ مِن صَنْعاءَ: حَسَنٌ و عُمَرُ و حيٌّ و سَمَيعٌ، وَ رَجلٌ من نَجْدٍ: إبراهِيمُ، وَ أَرْبَعَةُ رِجالٍ مِنْ مَكَّةَ: عُمَرُ و إِبْراهِيمُ و محمَّدٌ و عليٌّ، وَ عَشَرةُ رِجالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ: مُحَمَّدٌ و عَلِيٌّ و حَمْزَةُ و جَعْفَرٌ و عبَّاسٌ و حَسَنٌ و حُسَيْنٌ وَ طاهِرٌ و قاسِمٌ و إِبْراهِيْمُ، و أَرْبَعَةُ رِجالٍ مِنَ الكُوفَةِ: هُودٌ و مُحمَّدٌ و عزّازٌ و غِياثٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ مِرْوَز: محمَّدٌ، وَ رَجُلانِ مِنْ سابُورَ: عليٌّ و مُهاجِرٌ، و رَجُلانِ مِنْ سَمَرْقَنْدَ: عَلِيٌّ و ماجِدٌ، و ثَلاثَةٌ من كازَرُونَ: عُمَرُ و مُعمَّرٌ و يُوْنُسُ، و رَجُلانِ من السُّوس: شَيْبانِ و عَبْدُالوَهَّابِ، و رَجُلٌ مِنْ دِمَشْقَ: أَحمدُ، و رجلٌ مِنَ الطِّيْبِ: هِلالٌ، و أَرْبَعَةُ رِجالٍ مِنْ شِيْرازَ: خالِدٌ و مالِكٌ و نوفَلٌ و إِبْراهِيْمُ، و رجلٌ من المِرْباطِ: جَعْفَرٌ، و ثَلاثَةٌ من عُمانَ: محمَّدٌ و صالحٌ و داوُدُ، و رَجُلٌ من الغَلْثِ: مالكٌ، و ثَلاثَةٌ مِنَ الأَهْوازِ: عبدُالملكِ و عَبْدُاللّٰهِ و مُوْسَى، و رَجُلٌ مِنْ بَرْذَعَةَ: يُوسُفُ، و رَجُلانِ مِنَ العَسْكرِ: مُكْرَمٌ و مَيْمُوْنٌ، و رَجُلانِ مِنْ وَاسِطٍ: عقيلٌ و أَحْمَدُ، و ثلاثَةٌ مِنَ الزَّوْراء: عبدُالمُطَّلِبِ و أَحْمَدُ وَ عَبْدُاللّٰهِ، و سَبْعَةٌ مِنْ سُرَّ مَنْ رَأَى: عامِرٌ و عُمارَةُ و صَدَقَةُ و لَيْثُ و عَلِيٌّ و مُحَمَّدٌ و يَعْقُوبُ، وَ رَجُلانِ من عُكْبَر [ا]: عَبْدُ الغَنِيِّ و هارُونُ، و أَرْبَعَةٌ مِنْ باقرقا: عَلْوانُ و حِصْنٌ و آدَمُ و أَيُّوبُ، و أَرْبَعَةٌ مِنْ بَلَدٍ: عَبْدُاللّٰه و عَبْدُونٌ و جاهِرٌ و لُقْمانٌ.

احنف بن قیس گفت: «پدر و مادر به فدایت آنها را نام ببر».

سپس حضرت علیه السلام فرمود:

آری بنویسید، نخستین آنها از بصره است و آخرینشان از یمامه و از بصره دو نفرند: غزوان و احمد.

و مردی از بیدا: احمد است و دو مرد از بان [شهری میان غزنین و کابل]که علی و محارب، و جنگجویی و دو مرد از پاسنان[1] عبداللّه و عبیداللّه. و سه مرد از هجر: محمد و عمر و مالک، مردی از برید: عبدالرحمن و سه مرد از بردا، جعفر و بکر و لیث، مردی از عقر: احمد، دو مرد از مهجم: موسی و عباس، مردی ازکدره: ابراهیم مردی از مشترک: عبدالوهاب، سه مرد از عانه: احمد و یحیی و افلح، و سه مرد از سورا: حسن و محمد و فهد مردی از صدرین: عبداللّه و پنج تن از وقف: محمد و صالح و موسی و داود و جعفر دو مرد از بابل: علی و حسین و پنج مرد از چین: عبدالرحمن، ملاعب، حمزه و علی و فارس. یک تن ازکربلا: عباس، چهار تن از صنعاء: حسن و عمر وحی و سمیع مردی از نجد: ابراهیم چهار مرد از مکه: عمر، ابراهیم، محمد و علی و ده مرد از مدینه: محمد، علی، حمزه، جعفر، عباس و حسن و حسین و طاهر و قاسم و ابراهیم، چهار تن ازکوفه: هود، محمد، عزاز و غیاث، مردی از مِروز: محمد، و دو مرد از شاپور: علی و مهاجر، دو مرد از سمرقند: علی و ماجد، و سه تن ازکازرون: عمر و معمر و یونس و دو مرد از شوش: شیبان و عبدالوهاب و مردی از دمشق: احمد و مردی از طیب: هلال و چهار مرد از شیراز: خالد و مالک و نوفل و ابراهیم و مردی از مرباط: جعفر و سه تن از عمان: محمد، صالح و داود و مردی از غَلْث: مالک و سه تن از اهواز: عبدالملک و عبداللّه و موسی و مردی از برذعه: یوسف و دو مرد از عسکر: مکرم و میمون و دو مرد از واسط: عقیل و احمد و سه تن از بغداد: عبدالمطلب و احمد و عبداللّه و هفت نفر از سر من رأی: عامر و عمارة و صدقه و لیث و علی و محمد و یعقوب و دو مرد از عکبر: عبدالغنی و هارون و چهار تن از باقرقا[2]: علوان و حصن و آدم و ایوب و چهار تن از بلد: عبداللّه، عبدون، جاهر و لقمان.

۱ـ شاید «باسبیان» روستایی در بلخ و یا «پاسیان» روستایی در خوزستان باشد.

۲ـ یا باقرحا از روستاهای بغداد.

و رَجُلانِ مِنَ المَوْصِلِ: إبْراهِيْمُ و عبدُالعَزِيزِ، و رجلٌ مِنْ سِنْجارَ: عَلِيٌّ، وَ رَجُلانِ مِـنْ نَصِيبِينَ: عَبْدُ الوَهّابِ وَ فَضْلُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الرَّقَّة: سَهْلٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ حَرّانَ: هارُوْنُ، وَ رَجُلٌ مِنْ تَدْمُرَ: عُمارَةُ، وَ رَجُلانِ مِنْ أَنْطاكِيَّةَ: مُحَمَّدٌ و عِمْرانُ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ غَزْنان: عُمَرُ وَ عُثْمانُ وَ سَعْدٌ، وَ رَجُلانِ مِنَ الصَّعِيدِ: نَوْفَلٌ وَ مُهاجِرٌ، وَ رَجُلانِ مِنْ طُوسَ: جَعْفَرٌ وَ عَلِيٌّ، و خَمْسَةٌ مِنَ الأَنْبارِ: فَهْدٌ وَ نجمٌ و نَصْرٌ وَ عاضِدٌ وَ ثابِتٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الصَّرَواتِ يُوسُفُ، وَ رَجُلانِ مِنَ البَحْرَينِ: مَنْصُورٌ و أَحْمَدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ المَزارِ: خَلَفٌ، و أَرْبَعَةَ عَشَرَ مِنْ آلِ عَبْدِالمُـطَّلِبِ: يَعْقُوبُ وَ مَحْمُودٌ وَ إِبْراهِيْمُ وَ إسماعيل وَ نَفِيْسٌ وَ عَلْقَمَةُ وَ كامِلٌ و فَيْقَدٌ وَ مُلاعِبٌ وَ مَيْمُونٌ وَ غَنِيْمَةُ وَ سَهْلٌ وَ حامِدٌ، وَ عَشَرَةٌ مِنْ جُرْجانَ: خالِدٌ وَ صالِحٌ وَ يُونُسُ وَ كِلابٌ وَ عُمارةُ وَ سَعِيدٌ وَ أَحْمَدُ و طَلْحَةُ وَ مالِكٌ وَ عِيْسَى، وَ سَبْعةٌ مِنَ الرَّيِّ: عَقِيْلٌ وَ خالِدٌ وَ سِنانٌ وَ غِياثٌ و عَبْدُاللّٰهِ وَ نَجْمٌ وَ طُفَيْلٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ سَمَرْقَنْدَ: أَحْمَدُ، وَ خَمْسَةٌ مِنْ طَبَرِسْتانَ: غَنايِمُ وَ فَضايِلُ وَ مَحاسِنُ وَ لَقِيْطٌ وَ سَلْمانُ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ قُمَّ: عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ خُوزِسْتانَ: عَبْدُ الغَفُورِ وَ داوُدُ و حَبِيشٌ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ سَجِسْتانَ: مُبادِرٌ وَ حارِثٌ و مُبارَكٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ المَدايِنِ: طالِبٌ وَ عَلِيٌّ وَ قَيْسٌ وَ مُحَمَّدٌ وَ حَسَنٌ وَ مَنْصُورٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الأُبُـلَّةِ قـاسِمٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْمَنْصُورِيَّةِ: مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدُ وَ يَحْيَى وَ مُعالِي و عُصَيْبَة، وَ سِتَّةٌ مِنْ مِصْرَ وَ ما يَلِيها: مالِكٌ وَ نَفِيسٌ وَ ثابِتٌ وَ عَلِيٌّ وَ كامِلٌ وَ بحرور، وَ رَجُلانِ مِنَ الرَّقَّةِ: عُثمانُ و طَلْحَةُ، وَاثْنا عَشَرَ مِنْ مَرْوَ: حارِثٌ وَ نَجِيبٌ و جَهْلٌ و ناصِرٌ وَ مَسْعُودٌ وَ ذَيّالٌ و كافِلٌ وَ جَمِيلٌ وَ حِصْنٌ وَ بَدْدٌ وَ جَبْهَةٌ وَ سالِمٌ وَ حَبِيبٌ، وَ رَجُلانِ مِنْ قاشانَ: بَكْرٌ وَ نَـصْرٌ، وَ ثَـمانِيَةٌ مِـنْ مازَنْدَرانَ: عَلَوِيٌّ و مُضَرُ وَ لَيْثٌ وَ حَمّادٌ و سَلْمانُ وَ مُنْجِحٌ و رَبَبُ و جُمعةُ، وَ عَشرَةٌ مِنْ إِرْبِل: عَبْدُ العَزِيزِ وَ قُنْفُذٌ وَ أَبُوالسَّعاداتِ وَ سَعْدٌ وَ يُونُسُ وَ مَحْمُودٌ وَ كَمالٌ وَ عَبْدُالخالِقِ وَ مُنَبِّهٌ وَ فَضْلٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الجَزِيرَةِ الحَمْراءِ: مَنْصُورٌ وَ نَصِيْبٌ وَ حَمِيْدٌ وَ كَرْدَلٌ وَ فَلاحٌ، وَ رَجُلانِ مِنَ البَوازِيجِ: مَيّاسٌ و مُبادِرٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ باعلبك شَرِيْفٌ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ وادِي القُرَى: كَحْلانُ وَ مَرْوانُ و سَلِيطٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ سِعِرْتَ: سُلْطانُ وَ حمايلُ وَ غَلّابٌ وَ غالِبٌ، وَ ثَلاثَةٌ مِنَ الآيِلَة: أَحْمَدُ وَ تَحْمُرُ وَ نَصْرٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ أَرْدَبِيلَ: ثابِتٌ وَ قَيْصَرُ وَ مُـوْسَى و حـمّادٌ،

و دو مرد از موصل: ابراهیم و عبدالعزیز و مردی از سنجار: علی و دو مرد از نصیبین: عبدالوهاب و فضل و مردی از رقه: سهل و مردی از حرّان: هارون و مردی از تدمر: عماره و دو مرد از انطاکیه: محمد و عمران و سه مرد از غزنان: عمر، عثمان و سعد و دو مرد از صعید: نوفل و مهاجر و دو مرد از توس: جعفر و علی و پنج تن از انبار: فهد و نجم و نصر و عاضد و ثابت و مردی از صروات: یوسف و دو مرد از بحرین: منصور و احمد و مردی از مزار: خلف

و چهارده تن از خاندان عبدالمطلب: یعقوب، محمود و ابراهیم و اسماعیل و نفیس و علقمه و کامل و فیقد و ملاعب و میمون و غنیمه و سهل و حامد.

و ده تن از گرگان: خالد، صالح، یونس، کلاب، عماره، سعید، احمد، طلحه، مالک و عیسی

و هفت تن از ری: عقیل، خالد، سنان، غیاث و عبداللّه، نجم و طفیل

مردی از سمرقند: احمد و پنج تن از طبرستان: غنایم، فضایل و محاسن و لقیط و سلمان و سه تن از قم: علی، حسن، حسین و سه تن از خوزستان: عبدالغفور، داود و حبیش و سه تن از سجستان (سیستان) مبادر، حارث، مبارک و پنج تن از مداین: طالب، علی، قیس، محمد، حسن و منصور و مردی از ابله: قاسم و پنج تن از منصوریه: محمد، احمد، یحیی، معالی و عصیبه و شش تن از مصر و اطراف آن: مالک، نفیس، ثابت، علی، کامل و بحرور و دو مرد از رقه:[1] عثمان و طلحه

و دوازده تن از مرو: حارث، نجیب، جهل، ناصر، مسعود، ذیال، کافل، جمیل، حصن، بدر، جبهه، سالم و حبیب[2]

و دو مرد از کاشان: بکر و نصر

و هشت تن از مازندران: علوی، مضر، لیث، حماد، سلمان، منجح، ربب [شاید زینب باشد] و جمعه

و ده تن از اربل: عبدالعزیز، قنفذ، ابوالسعادات، سعد، یونس، محمود، کمال، عبدالخالق، منبه، و فضل و پنج تن از جزیره حمراء: منصور، نصیب، حمید، کردل، فلاح و دو مرد از بوازیج: میاس و مبادر، مردی از بعلبک: شریف و سه تن از وادی القری: کحلان، مروان و سلیط و چهار تن از سعرت: سلطان و حمایل غلاب و غالب و سه تن از آیله: احمد و تحمر و نصر و چهار تن از اردبیل: ثابت، قیصر، موسی و حماد

۱- از رقه قبلاً اشاره رفته است.
۲- از سیزده تن نام برده است.

وَ خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ بَلْخَ: مُنْجِحٌ وَ صَدُوقٌ وَ مُقْبِلٌ وَ عَلَّانٌ و مُواهِبٌ وَ مِفْتاحٌ وَ كَنْدَرٌ وَ وَجيهٌ وَ مُسَلَّطٌ وَ وَهْبانٌ وَ صَخْرٌ وَ عَبْدُالعَلِيِّ وَ شَوْصَبٌ وَ نَجِيحٌ وَ كاتِمٌ، وَ سَبْعَةٌ مِنْ قَزْوِينَ: بِشْرٌ وَ حاتِمٌ وَ حُذَيْفَةُ وَ سَلْهَبٌ وَ مَعْقِلٌ وَ زَيْدٌ وَ نَجِيبٌ، وَ ثلاثَةٌ مِنَ الطَّايِفِ: عَلِيٌّ وَ سَبا وَ زَكَرِيَّا، وَ عَشَرَةٌ مِنَ الطَّالَقانِ ـ الَّذِينَ ذَكَرَهُم رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَقالَ: «إنَّ لِلَّهِ كَنْزاً بِالطَّالَقانِ، لَيْسَ هُوَ بذَهَبٍ وَ لا فضَّةٍ، وَ هُمْ هؤُلآءِ الَّذِيْنَ كَنَزَاللَّهُ فيها ـ: صالِحٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مالِكٌ وَ يَحْيَى وَ هُودٌ وَ داوُدُ وَ عَلِيٌّ وَ عَبْدَلٌ وَ غَيْلانٌ وَ عِيسَى وَ فَضْلانٌ وَ جَابِرٌ وَ عَلْوانٌ وَ أَيُّوبُ وَ عُمَرُ وَ سَهْلٌ وَ عَبْدُالْعَزِيزِ وَ حَسَّانٌ وَ فَهْدٌ وَ تَغْلِبُ وَ كَبِيْرٌ، وَ اثْنا عَشَرَ مِنْ مَعَادِنِ سَرَنْدِيبَ: جَيْشٌ وَ يَعْقُوبُ وَ جَهْلٌ وَ مَرْوَانُ وَ فُتوحٌ وَ قاسِمٌ وَ حِجْرٌ وَ كَعْبٌ وَ شَيْبانٌ وَ عمَّارٌ وَ كُلْثُومٌ و عِمْرانٌ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ بَدْو عَقِيْلٍ: ضَبَّةُ وَ عَوْنٌ وَ سَلِيْطٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ بَدْو نُمَيْرٍ: عُمَر، وَ رَجُلانِ مِنْ بَدْوِ قَسِيرُ: جابِر وَ تَمِيْمٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي شَيْبانَ المِهْراس، وَ رَجُلانِ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ: مالِكٌ و عُنقَرٌ، وَ رَجُلانِ مِنَ اليَمامَةِ: مُوْسَى وَ مُحَمَّدٌ، فَهؤُلآءِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ، يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ في لَيْلَةٍ واحِدَةٍ، فَيَلْحَقُونَ بِمَكَّةَ، وَ هُمُ المَفْقُوْدُوْنَ مِنْ مَنامِهِمْ وَ فُرُشِهِمْ، إنَّ الامرأَةَ تَستَيْقِظُ فَلا تَرَى زَوْجَها وَ لا وَلَدَها، وَالرَّجُلُ يَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهِ فَلا يَجِدُ أَخاهُ وَ لا وَلَدَهُ وَ لا ابْنَ عَمِّهِ، فَإِذا وَ صَلُوا مَكَّةَ جَمِيعُهُمْ فِي لَيْلَةٍ واحِدَةٍ، فَيَرُونَهُمْ أَهْلُ مَكَّةَ فِي اللَّيلِ فَلا يَعْرِفُونَهُم، فَيَقولُونَ: هؤُلآءِ أَصْحابُ السُّفْيانِيِّ، فَإِذا طَلَعَ الصَّباحُ يَرَوْنَهُمْ طائِفِينَ وَ مُصَلِّينَ، فَيُنْكِرُونَهُم، فَيُلْهِمُهُمُ اللَّهُ مَعْرِفَةَ المَهْدِيِّ، وَ هُوَ مُسْتَخْفٍ تَحتَ السِّتارَةِ، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ وَ يَقُولُوْنَ: «أَنْتَ صَاحِبُنا المَهْدِيُّ؟»

فَيَقُولُ: «أَنا عَبْدُاللَّهِ الأَنْصارِيُّ»، ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُم، فَيُخْبَرُوْنَ أَنَّهُ قَدْ لَحِقَ بِقَبْرِ جَدِّهِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، فَيَلْحَقُونَهُ بِالْمَدِينَةِ، فَإِذَا عَلِمَ بِقُدُومِهِمْ، رَجَعَ إِلَى مَكَّةَ، فَلَا يَزَالُونَ بِهِ حَتَّى بُجِيبَهُم إِلَى ذلِكَ، فَيَقولُ لَهُم: «إِنِّي لَسْتُ قَاطِعاً أَمْراً، حَتَّى تُبايِعُونِي عَلَى ثَلاثِيْنَ خَصْلَةً تَلْزِمُكُمْ لَا تُغَيِّرُونَ مِنْها شَيْئاً، وَ لَكُم عَلَيَّ ثَمانُ خِصالٍ.»

و پانزده تن از بلخ: منجح و صدوق و مقبل و علان و مواهب، مفتاح، کندر، وجیه، مسلط، وهبان، صخر، عبدالعلی، شوصب، نجیح و کاتم

و هفت تن از قزوین: بشر، حاتم، حذیفه، سلهب، معقل، زید و نجیب

و سه تن از طایف: علی، سبا و زکریا

و ده تن از طالقان که پیامبر خدا ﷺ آنان را نام برده است، پس فرمود: در طالقان گنجی از آن خداست، نه طلاست و نه نقره، و آنها گنج خداوند هستند: صالح، جعفر، مالک، یحیی، هود، داود، علی، عبدل، غیلان، عیسی، فضلان، جابر، علوان، ایوب، عمر، سهل، عبدالعزیز، حسان، فهد، تغلب، کبیر [یا کثیر].[1]

و دوازده تن از بهترینان سرندیب: جیش، یعقوب، جهل، مروان، فتوح، قاسم، حجر، کعب، شیبان، عمار، کلثوم، عمران

و سه نفر از بدویان عقیل: ضبه و عون و سلیط

و مردی از بدویان نمیر: عمر

دو مرد از قسیر [و شاید قشیر]: جابر و تمیم

و مردی از بنی شیبان: مهراس

و دو مرد از بنی‌سلیم: مالک و عنقر

و دو مرد از یمامه: موسی و محمد

اینان به تعداد اهل بدر هستند، خداوند آنان را در یک شب گردهم می‌آورد، پس به مکه می‌روند واینان از خوابگاه و رختخوابشان گم می‌شوند، زن بیدار می‌شود، نه شوهرش را می‌بیند و نه فرزندش را، مرد از خواب بیدار می‌شود نه برادرش و نه پسرش و نه پسرعمویش را می‌یابد، همگی آنها در یک شب به مکه می‌رسند، مردم مکه شبانگاه آنان را می‌بینند اما نمی‌شناسند، پس می‌گویند: اینان یاران سفیانی هستند، و به وقت صبحگاهان آنان را در حال طواف و نماز می‌بینند، آنان را نمی‌شناسند، خداوند، شناخت مهدی را به آنان الهام می‌کند و او در پس پرده‌ای پنهان گشته است پس به دور او گرد آمده و از او می‌پرسند: «آیا تو رهبر ما مهدی هستی؟».

و او می‌گوید: «من عبدالله انصاری هستم» و از آنان پنهان می‌شود، سپس باخبر می‌شوند، که او نزد قبر جدش رسول‌الله ﷺ رفته است. درپی او به مدینه می‌روند، و هنگامی که از آمدنشان مطلع می‌شود به مکه بازمی‌گردد، هنوز در حضور او هستند و پرسش آنان را چنین پاسخ می‌دهد، من کاری را تمام نخواهم کرد مگر آنکه با من بر سی خصلت که باید در شما باشد بیعت نمایید و بر من نیز برای شما باید هشت ویژگی باشد».

۱- نامها بیست و یک نفر شاید در اصل بیست نفر بوده‌اند و نسخهٔ اصلی ده تن و ده تن بوده است.

قَالُوا: «قَدْ فَعَلْنَا ذٰلِكَ، فَاذْكُرْ ما أَنْتَ لَهُ ذاكِرٌ يَابْنَ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ»، ثُمَّ يَخْرُجُونَ مَعَهُ إِلَى الصَّفا، فَيَقُولُ: «أُبايِعُكُمْ عَلَى أَنْ لَا تُوَلُّوا عَنِ الزَّحْفِ، وَ لَا تَسْرِقُوْا و لا تَزنوا، وَ لَا تَقْتُلوا مُحْرِماً، وَ لا تَأْتُوْا فَاحِشَةً، و لا تَضْرِبُوا أحداً إِلَّا بِحَقِّهِ، و لا تَكْنِزُوا ذَهَباً و لا فِضَّةً و لا بُرّاً وَ لَا شَعِيراً وَ لا تَأكُلُوا مالَ يَتيمٍ وَ لَا تَشْهَدُوا بِما لَا تَعْلَمُونَ، وَ لَا تُخْرِبُوا مَسْجِداً حَتَّى تَعْمُرُوا غَيْرَهُ، وَ لَا تُقَبِّحُوا مُسْلِماً، وَ لا تَلْعَنوا مُوَحِّداً إِلَّا بِحقِّهِ و لا تَشْـربوا مُسكِراً و لا تَسْفِكوا دَماً حَراماً و لا تَغْدِروا بِمُسْتَأمِنٍ وَ لَا تَتْبَعُوا هَارِباً وَ لَا كَافِراً وَ لَا مُنافِقاً، وَ لَا تَلْبَسُوا الذَّهَبَ وَ لَا الحَرِيرَ وَالدِّيباجَ، وَ أَنْ تَلْبَسُوا الخَشِنَ مِنَ الثِّيابِ، وَ تَرْكَبُوا سُرُوجَ اللُّبُودِ، وَ تَوَسَّدُوا التُّرابَ عَلَى الخُدُودِ، وَ تُجاهِدُوا في اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ تَشَمُّونَ الطِّيبَ، وَ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذٰلِكَ فَلَكُمْ عَلَيَّ أَنْ لَا أَتَّخِذَ حَاجِباً، وَ لَا أَلْبَسَ إِلَّا مَا تَلْبَسُونَ، وَ لَا أَرْكَبَ إِلَّا مَا تَرْكَبُونَ، وَ أَمْشِي حَيْثُ تَمْشُونَ، وَ أَكُونُ حَيْثُ تَكُونُونَ، وَ أَرْضَى بِالْقَلِيلِ، وَ أَمْلَأُ الأَرْضَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً، وَ أَعْبُدُ اللّٰهَ حَقَّ عِبادَتِهِ، أَفِي لَكُمْ وَ تَفُونَ لِي».

قالُوا: «قَدْ رَضِيْنَا وَ بَايَعْنَاكَ عَلَى ذٰلِكَ»، فَيُصَافِحُونَهُ، وَ يُصَافِحُهُمْ رَجُلاً رَجُلاً، وَ يَفْتَحُ اللّٰهُ خُرَاسَانَ عَلَى يَدِهِ، وَ تُطِيعُهُ اليَمَنُ، وَ تَسِيرُ الجُيُوشُ أَمَامَهُ، وَ تَكُونُ هَمْدانُ وُزَراءَهُ، وَ جَوْلانُ جُنُودَهُ، وَ حِمْيَرُ أَعْوَانَهُ، وَ مُضَرُ قُوَّادَهُ، وَ يُكَثِّرُ اللّٰهُ جَمْعَهُ بِتَمِيمٍ، وَ يَشُدُّ ظَهْرَهُ بِقَيْسٍ، وَ يَسِيرُ وَ رَايَاتُهُ أَمَامَهُ، وَ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ عَقِيلٌ، وَ عَلَى سَاقَتِهِ الحَرْثُ، وَ تُحالِفُهُ ثَـقِيفُ وَ مَجْمَعُ وَ غُدافُ، فَيُقْبِلُ بِالجُيُوشِ حَتَّى يَصِيرَ بِوَادِي القُرَى في هُدُوٍّ وَ رِفْقٍ، وَ يَلْحَقُهُ هُنَاكَ ابْنُ عَمِّهِ الحَسَنِيُّ في اثْنَي عَشَرَ أَلْفَ فَارِسٍ، فَيَقُولُ: «يَابْنَ عَمٍّ أَنَا أَحَقُّ بِهٰذَا الجَيْشِ مِنْكَ، أَنَا ابنُ الحَسَنِ، وَ أَنَا المَهْدِيُّ».

(فَيَقُولُ لَهُ المَهْدِيُّ: «لَا بَلْ أَنَا المَهْدِيُّ».)

فَيَقُولُ لَهُ الحَسَنِيُّ: «هَلْ مِنْ آيَةٍ فَأَتْبَعُكَ؟»

فَيُومِي المَهْدِيُّ إِلَى الطَّيْرِ، فَيَسْقُطُ عَلَى كَتِفِهِ، وَ يَغْرِسُ قَضِيباً في مَوْضِعٍ مِنَ الأَرْضِ بِيَدِهِ، فَيَخْضَرُّ وَ يُورِقُ. فَيَقُولُ الحَسَنِيُّ: «يَابْنَ العَمِّ هِيَ لَكَ»، وَ يُبَايِعُهُ وَ يُسَلِّمُ إِلَيْهِ جَيْشَهُ، فَيَكُونُ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ وَاسْمُهُ كَاسْمِهِ. وَ تَقَعُ الصَّيْحَةُ بِالشَّأْمِ: «أَلَا إِنَّ أَعْرَابَ الحِـجَازِ قَـدْ خَرَجُوا إِلَيْكُم»، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَى السُّفْيانِيِّ بِدِمَشْقَ، فَيَقُولُونَ لَهُ: «إِنَّ أَعْرَابَ الحِجَازِ قَـدْ خَرَجُوا إِلَيْنا».

می‌گویند: چنین می‌کنیم، پس آنچه باید ذکر کنی ذکر فرما ای فرزند پیامبر خدا، درود خدا بر تو باد، با او به‌سوی صفا می‌روند، او می‌فرماید:

با شما بیعت می‌کنم بر آن‌که: از رفتن به‌سوی دشمن دوری نکنید، و دزدی نکنید، و زنا نکنید و مُحرمی را نکشید، و کار زشت مکنید، و کسی را مرانید مگر آن‌که حقش را داده باشید، و طلا و نقره و گندم و جو ذخیره نکنید، مال یتیم را نخورید، و به آنچه انجام می‌دهید گواهی ندهید، و مسجدی را خراب مکنید تا مسجد دیگری را جای آن بسازید، و هیچ مسلمانی را زشت مپندارید، و هیچ یکتاپرستی را لعن مکنید مگر آن‌که حقش باشد، و میگساری نکنید، و خونی را به حرام نریزید، و به هیچ پناهنده‌ای نیرنگ نکنید و هیچ گریزنده یا کافر و یا منافقی را دنبال نکنید، و طلا و ابریشم و حریر و دیباج بر تن نکنید، و جامهٔ زبر بر تن کنید، و بر زینهای نمدین سوار نشوید، و به هنگام خواب گونه بر خاک بگذارید، و برای خداوند آن‌گونه که شایستهٔ اوست جهاد کنید، و بوی خوش استشمام کنید، و به معروف امر و نهی از منکر کنید، اگر چنان نمودید، پس حق شما بر من آن است که حاجبی برای خود نگیرم، و بر تن نکنم مگر آنچه بر تن می‌کنید، و سوار نشوم مگر آنچه سوار می‌شوید، و بدان‌جا روم که شما می‌روید، و همان‌جا باشم که شما حضور دارید، و به اندک بسنده کنم، و زمین را پر از عدل نمایم آنگونه که پر از ستم شده است و خداوند را آن‌چنان که شایستهٔ اوست عبادت کنم، من به شما وفادار باشم و شما به من.

می‌گویند: «راضی شدیم و با تو بر آن‌چه گفتی بیعت می‌کنیم». پس دست در دست او می‌گذارند، و او نیز با یک یک آنها دست می‌دهد، و خداوند خراسان را بوسیلهٔ او فتح می‌کند، و یمن به فرمان او درمی‌آید و سپاهیان پیشاپیش او به راه می‌افتند، و همدانیان در پس او خواهند بود، و جولانیان سربازانش، حمیریان یارانش و مُضریان فرماندهانش خواهند بود، خداوند یارانش را با تمیمیان افزون می‌سازد و پشت او را بقیسیان محکم می‌دارد، او به پیش می‌رود و پرچمهایش پیشاپیش او در حرکت‌اند، جلوی سپاهش عقیلیان‌اند و در پسش حرثیان، ثقیفیان و مجمعیان و غدافیان [و یا غداقیان] با او هم‌پیمان می‌شوند، پس با سپاهیان به پیش می‌رود تا آن‌که به‌آرامی و اعتدال به وادی القری می‌رسد، و در آنجا پسرعمویش حسنی به‌همراه دوازده هزار سوار به او می‌پیوندد، و به او می‌گوید: «ای عموزاده من از تو به این ارتش سزاوارترم، من فرزند حسن هستم، من مهدی هستم. مهدی به او می‌گوید: «نه من مهدی هستم پس حسنی می‌گوید: آیه نشانه‌ای داری تا از تو پیروی کنم؟»

مهدی به پرنده‌ای اشاره می‌کند، و آن پرنده بر شانه‌اش می‌افتد، و میله‌ای بدست خود در زمین فرو می‌کند آن میله سبز می‌شود و برگ می‌دهد، آنگاه حسنی می‌گوید: «ای عموزاده سپاه از آن توست» و با او بیعت کرده، سپاه را به او تحویل می‌دهد، و در جلوی سپاه قرار می‌گیرد، و نامش همانند نام اوست.

و در شام فریادی سر داده می‌شود: «به هوش باشید که اعراب حجاز به‌سوی شما می‌آیند». پس در دمشق به گرد سفیانی می‌آیند، و می‌گویند: «اعراب حجاز به سمت ما می‌آیند».

فَيَقُولُ السُّفْيانِيُّ لِأَصْحَابِهِ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَؤُلاءِ الْقَوْمِ؟»

فَيَقُولُونَ: «أَصْحابُ نَبْلٍ وَ إِبلٍ وَ ضَعْفٍ، وَ نَحْنُ أَصْحَابُ الْعُدَّةِ وَالسِّلاحِ أُخْرُجُوا بِنَا إِلَيْهِم»، حَيْثُ يَرَوْنَهُ قَدْ جَبُنَ عَنِ الخُرُوجِ وَ هُوَ عالِمٌ بِما يُرادُ بِهِ، فَلا يَزالُونَ بِهِ حَتَّى يَشْتَدَّ عَزْمُهُ عَلَى الخُرُوجِ.

قَالَ الْأَحْنَفُ بنُ قَيْسٍ وَ عَمْرُو بنُ الحَمِقِ: فَما اسْمُهُ يا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ؟

قَالَ: هُوَ عُثْمانُ بنُ عُقْبَةَ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَلْبِ بْنِ سَلْهَبِ بْنِ يَزِيدَ ـ لَعَنَهُ اللّٰهُ ـ بنِ عُثْمانَ بْنِ خَالِدِ بْنِ عَبْدانَ بْنِ مُعاوِيَةَ (بنِ يزيدَ بنِ مُعاوِيَةَ) بْنِ أَبِي سُفيانَ صَخْرِ بنِ حَرْبِ بنِ أُمَيَّةَ بنِ عَبْدِ شَمْسٍ، مَلْعُونٌ في السَّماءِ، مَلْعُونٌ في الأَرْضِ، أَشَرُّ خَلْقِ اللّهِ أَباً، وَ أَلْعَنُ خَلْقِ اللّهِ جَدّاً، و أَكْثَرُ خَلْقِ اللّٰه ظُلْماً، فَيَخْرُجُ بِخَيْلِهِ وَ رَجْلِهِ في مائَتَيْ أَلْفٍ وَ سَبْعِينَ أَلْفاً حَتَّى يَنْزِلَ بُحَيْرَةَ طَبَرِيَّةَ، فَيَسِيرُ المَهْدِيُّ عليه‌السّلام بِمَنْ مَعَهُ حَتَّى يَصِيرُ إِلَى النَّجفِ، فَيَنْشُرُ رَايَةَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، وَ يَهُزُّهَا، فَتَلْمَعُ مَا بَيْنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ، وَ يَسِيرُ وَ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ، وَ مِيكائِيلُ عَنْ شِمالِهِ، وَالنَّاسُ يَلْحَقُونَ بِهِ مِنَ الأَمْصارِ وَالآفَاقِ، لَا يُحْدِثُ في بَلَدٍ حَادِثَةً إِلَّا الأَمانَ وَالبُشْرَى، حَتَّى يَأْتِيَ السُّفيانِيَّ وَ هُوَ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبَرِيَّة، وَ قَدِ اجْتَمَعَ مَعَه خَلْقٌ كثير، وَ قَدْ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَى السُّفْيانِيِّ حَتَّى أَنَّ الطَّيرَ في السَّماءِ تَرْمِيهِمْ بِالحِجَارَةِ، وَالجبالَ بِالصُّخُورِ، فَيَكُونُ بَيْنَهُما وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ يُهْلِكُ اللّٰهُ بِها جَيْشَ السُّفيانِيِّ، فَلَا يَبْقَى غَيْرُ السُّفيانِيِّ وَحْدَهُ في شِرْذِمَةٍ قَلِيلَةٍ، فَيَمْضِي هَارِباً، فَيَأْخُذُهُ رَجُلٌ مِنَ المَوالِي؛ اسْمُهُ صَبَّاحٌ، فَيَأْتي بِهِ المَهْدِيَّ عليه‌السّلام وَ هُوَ يُصَلِّي عِشاءَ المَغْرِبِ، فَيُبَشِّرُهُ، فَيَفْرَحُ بِالظَّفَرِ بِهِ، وَ يُخَفِّفُ في صَلَاتِهِ، فَيَقُولُ لَهُ السُّفْيانِيُّ: «يَابْنَ عَمِّ اسْتَبْقِني أَكُنْ لَكَ خَيْرَ عَوْنٍ».

فَيَقُولُ لِأَصْحَابِه: «مَا تَرَوْنَ فِيما يَقُولُ»؟ وَ ذَٰلِكَ أَنَّه رَحِيمٌ.

فَيَقُولُونَ: «وَاللّه لَا أَوْ نَقْتِلَهُ، فَإِنَّهُ سَفَكَ الدِّماءَ، وَ سَبَى حَرِيمَ المُسْلِمِينَ، وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا فَعَلَ».

فَيَقُولُ: «شَأْنَكُمْ وَ إِيَّاهُ».

سفیانی به یارانش می‌گوید: «در مورد اینان چه می‌گویید؟»

می‌گویند: «آنان تیر و شتر دارند و ضعیف‌اند و ما ابزار و اسلحه داریم ما را به‌سوی آنان بفرستید» چراکه می‌بینند او از لشکرکشی هراسان است و او می‌داند چه بر سرش خواهد آمد، پس هنوز نزد او بودند که اراده‌اش بر لشکرکشی قوت می‌گیرد.

احنف بن قیس و عمرو بن حمق پرسیدند: نام او چیست ای امیرالمؤمنین؟

فرمود: او عثمان بن عقبه بن مره بن کلب بن سلهب بن یزید ـ لعنت خدا بر او باد ـ بن عثمان بن خالد بن عبدان بن معاویه (بن یزید بن معاویه) بن ابی‌سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس است، وی در آسمان و زمین لعنت شده است، پدر او بدترین پدران خلق خداست، و جد او ملعونترین جد. از همهٔ بندگان خدا ظالم‌تر، با اسبان و مردانش به تعداد صد و هفتاد هزار خارج می‌شود تا آنکه به دریاچهٔ طبریه می‌رسد، مهدی با سپاهیانش می‌آید تا به نجف می‌رسد و پرچم پیامبر خدا ﷺ را می‌گستراند و به اهتزاز درمی‌آورد، پس میان مشرق و مغرب می‌درخشد، او حرکت می‌کند و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپش او را همراهی می‌کنند و مردم از کشورها و سرزمینها به او می‌پیوندند، در کشورها جز امنیت و خوشحالی اتفاق دیگری نمی‌افتد، تا آنکه به سراغ سفیانی در دریاچهٔ طبریه می‌رود که مردم بسیاری گرد وی تجمع کرده‌اند، و خداوند بر سفیانی خشم گرفته است تا جایی که پرندگان در آسمان بر آنان سنگ می‌اندازند، و کوهها نیز بر آنان سنگ می‌اندازد، پس جنگی بزرگ میان آنها درمی‌گیرد و ارتش سفیانی در آن نابود می‌گردد.

وکسی جز سفیانی وگروه اندکی زنده نمی‌مانند، و او پای به فرار می‌نهد و مردی از موالی او را می‌گیرد، نام او صباح است، سپس مهدی علیه‌السلام نزد او می‌آید و او درحال خواندن نماز عشاء است، و او را بشارت می‌دهد، او نیز از گرفتن سفیانی خشنود می‌گردد، نمازش را سریعتر می‌خواند، و سفیانی به او می‌گوید: «ای پسرعمو مرا زنده نگهدار تا بهترین یاور تو باشم».

پس به یارانش می‌فرماید: «نظر شما در مورد آنچه می‌گوید چیست؟ می‌پرسد چون مهربان است. آنان پاسخ می‌دهند: به خداوند سوگند که یا نماز نمی‌خوانیم یا او را می‌کشیم، زیرا که او خونها ریخت و زنان مسلمانان را به بردگی برد و تو می‌دانی که چه کرده است.» پس می‌فرماید: این به شما و او مربوط است.

فَيَأْخُذُهُ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ، فَيُضْجِعُونَهُ عَلَى شَاطِئِ الْبُحَيْرَةِ تَحْتَ شَجَرَةٍ أَغْصانُها في الماءِ، فَيَذْبَحُونَهُ كَما يُذْبَحُ الكَبْشُ، وَ يُعَجِّلُ اللّٰهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ. أَلَا إِنَّ أَبْغَضَ الأَسماءِ إِلَى اللّٰهِ اسْمُهُ، وَاسْمُ حَرْبٍ، و غَالِبٍ، وَ طَالِبٍ، وَ مُدْرِكٍ، وَ خَالِدٍ، وَ يَزِيدَ، وَالوَلِيدِ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ لِجَهَنَّمَ أَرْبَعَةَ أَرْكانٍ، كُلٌّ مِنْهَا لِرَجُلٍ اسْمُهُ الوَلِيدُ؛ فَالرُّكْنُ الأَوَّلُ لِلْوَلِيدِ بنِ الرَّيَّانِ؛ فِرْعَونَ إِبْراهِيمَ، وَالرُّكْنُ الثَّاني لِلوَلِيدِ الثَّاني ابن مُصْعَبٍ؛ فِرْعَونِ مُوسى، وَالرُّكْنُ الثَّالِثُ لِلْوَلِيدِ المَخْزُوميِّ، وَالرُّكْنُ الرَّابِعُ لِلْوَلِيدِ المَرْوَانيِّ. أَلَا وَ في ذٰلِكَ الوَقْتِ يُرِيحُ اللّٰهُ مِن أُمَيَّةَ وَ يُبِيدُ شَأْفَتَها.

ثُمَّ يَسِيرُ المَهْدِيُّ إِلَى دِمَشْقَ، وَ يَبْعَثُ جَيْشاً إِلَى أَحْياءِ كَلْبٍ، فَالخَائِبُ مَن خَابَ مِنْ سَلَبِ كَلْبٍ وَ لَو بِعِقالِ بَعِيرٍ، فَيَسْبِي كَلْباً و تُباعُ نِساؤُهُم عَلَى دَرَجِ دِمَشْقَ مُوَشَّماتِ السَّواعِدِ، وَ إِنَّ دِمَشقَ فُسطاطُ المُسْلِمينَ وَ هِيَ خَيْرُ مَدِينَةٍ في ذٰلِكَ الزَّمانِ، فِيْها آثارُ النَّبِيِّينَ وَ بَقايَا الصَّالِحيْنَ، مَعْصُومَةٌ مِنَ الفِتَنِ، مَنْصُورَةٌ عَلَى أَعْدَائِها، فَمَنْ وَجَدَ السَّبيلَ إِلَى أَنْ يَتَّخِذَ بِها مَرْبَطَ شَاةٍ فَذٰلِكَ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِ حِيْطَانٍ بِالمَدِينَةِ، يَنْتَقِلُ أَخْيارُ العِراقِ إِلَيْها، وَ يَكُونُ جِهادُهُم بِطَرْسُوسَ وَ هَواها مَنْكُوسٌ، وَ يَخْرُجُ الرُّومُ في مِائَةِ صَلِيبٍ، تَحْتَ كُلِّ صَلِيبٍ عَشَرَةُ آلافِ فَارِسٍ، فَيَنْزِلُونَ عَلَى طَرْسُوسَ فَيَفْتَحُونَها بِأَسِنَّةِ الرِّماحِ، وَ هُوَ بَعْدَ مَوْجٍ وَ رُجوعٍ، فَيَنْهَبُ مَا فِيهَا مِنَ الأَمْوالِ، وَ يَنْقُضُ حِجَارَتَها حَجَراً حَجَراً، فَكَأَنِّي أَرَى نِسَاءَها وَ هُنَّ رَدِيفاتُ العُلُوجِ، وَ خَلاخِلُهُنَّ تَلُوحُ في الشَّمْسِ، وَ يَبْعَثُ اللّٰهُ جَبْرَئِيلَ إِلَى المَصِيصَةِ فَيَقْلَعُها، وَ يَصِيرُ حَيْشَ الكُفَّارِ، فَيَقُولُونَ: «أَيْنَ المَدِينَةُ الَّتي كَانَتْ هَاهُنَا، وَكَانَتِ النَّصْرَانِيَّةُ تَفْزَعُ مِنْها، وَ كَانَتِ تُغِيثُ الإِسلامَ»؟! فَيَسْمُعُونَ صَوتَ الدُّيُوك وَ صَهِيلَ الخَيْلِ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ، فَيَرْفَعُونَ لِذٰلِكَ رُؤُوسَهُم، فَيَرَوْنَها مُعَلَّقَةً بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ، فَيَقُولُ مَلِكُهُم: «خُذُوا عَنْها»، فَيَصْعَدُونَ الجِبالَ، وَ يَبْعُدُونَ عَنْها لِكَيْلا تَسْقُطَ عَلَيهِمْ، وَ تَخْرُجُ سَرَاياهُ، فَيَنْقُلُونَ جَمِيعَ مَالِهِمْ فَيُوافِهِمُ المَهْدِيُّ؛ حَيْثُ ذَكَرَهُ اللّٰهُ في كِتَابِهِ ﴿أَدْنَى الأَرْضِ﴾ وَ هُوَ أَسْفَلُ الرَّقَّةِ بِعَشْرِ فَرَاسِخَ.

گروهی از آنان او را می‌برند و او را به کنار دریاچه برده و زیر درختی می‌خوابانند که شاخه‌هایش در آب قرار دارند، پس سرش را از تن جدا می‌کنند همانند میشی که سر بریده می‌شود، و خداوند روحش را فوراً به آتش می‌اندازد، بدانید که بدترین نامها نزد خداوند، نام او و نامهای حرب، غالب، طالب و مدرک و خالد و یزید و ولید می‌باشند. و بدانید که جهنم چهار رکن دارد، هر رکن آن از آن مردی است به‌نام ولید، پس رکن اول از آن ولید بن ریان، فرعون ابراهیم و رکن دوم از آن ولید بن مصعب، فرعون موسی، و رکن سوم از آن ولید مخزومی و رکن چهارم از آن ولید مروانی است. آگاه باشید که در آن زمان خداوند مردم را از بنی‌امیه آسوده می‌گرداند و نسل فاسد آنان را از میان می‌برد.

سپس مهدی به‌سوی دمشق می‌رود، و سپاهی را به محله‌های بنی‌کلب گسیل می‌دارد، پس زیانکار آن است که ناامید از چپاول کلب باشد حتی اگر فقط طناب دور گردن اشتری را از آن خود سازد، کلبیان به اسیری برده می‌شوند و زنان آنان با بازوان نشان‌دار شده در راههای دمشق فروخته می‌شوند، دمشق فسطاط مسلمانان [به لحاظ آبادانی] و بهترین شهر آن زمان است، در آن آثار پیامبران و بازمانده‌های صالحان است، از فتنه محفوظ خواهد بود و بر دشمنانش پیروزمند، پس هر آن‌کس که بتواند به اندازه بستن یک میش جایی در آن یابد برای او بهتر از ده دیوار در مدینه خواهد بود، نیکان عراق به آنجا منتقل می‌شوند، در طرسوس جهاد می‌کنند هنگامی که هوایش معتدل است، و رومیان با صد صلیب خارج می‌شوند و زیر هر صلیب ده هزار اسب‌سوار خواهد بود، پس به طرسوس می‌رسند، و آن را با قدرت سرنیزه‌ها فتح می‌کنند و فتح پس از افت و خیزهایی صورت می‌گیرد، و هرچه ثروت در آن است به تاراج می‌برند، و سنگهایش را یک به یک فرومی‌ریزند، تو گویی زنانش را می‌بینم که پشت مردان درشت‌هیکل بر اسبان سوارند و خلخالهای آنان در آفتاب نمایان است. و خداوند جبرئیل را به مصیصه می‌فرستد و او آن را از جای می‌کند، و مایهٔ ترس و دلهره کافران می‌گردد.

پس گویند: «کجاست آن شهری که در این‌جا بود و نصرانی‌ها از آن در هراس بودند و مسلمانان را یاور بود؟»

پس صدای خروسان و شیههٔ اسبان را بالای سرشان می‌شنوند، و به بالا نگاه می‌کنند، و آن را میان آسمان و زمین معلق می‌بینند، پادشاهشان به آنان می‌گوید: «از آن دور شوید». به بالای کوهها می‌روند و از آن دور می‌شوند تا بر سر آنان نیفتد و دسته‌های سپاهش از آنجا خارج می‌شوند، و همهٔ اموال را با خود می‌برند و سپس مهدی به آنان می‌رسد، در محلی که خداوند در کتابش از آن یاد کرده است **نزدیکترین سرزمین**[1] که پایین‌تر از رقه با فاصلهٔ ده فرسخ است.

۱- روم: ۳.

ثُمَّ يَسِيرُ حَتَّى يَعْبُرَ الفُراتَ، فَيَقْتُلُ مِنْهُم مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، حَتَّى يَتَغَيَّرَ مَاءُ الفُراتِ مِنَ الدَّمِ، وَ تَجِيفُ شُطُوطُها بِالقَتلَى، وَ يَنْهَزِمُ باقي الرُّوم، فَيَلْحَقُونَ بِأَنْطَاكِيَّةَ، وَ يَنزِلُ المَهْدِيُّ مُحاذِيَ كَفْرَطابَ، فَيَبْعَثُ إِلَيهِ مَلِكُ الرُّومِ يَطْلُبُ مُهادَنَتَهُ، فَيَبْعَثُ إِلَيهِ المَهْدِيُّ يَطْلُبُ مِنْهُ الجِزْيَةَ، فيُجِيبُه عَلَى ذلِكَ عَلَى أَنَّه لَا يَخْرُجُ مِن بَلَدِ الرُّومِ أَحَدٌ، وَ لَا يَبْقَى عِنْدَهُم أَسِيرٌ إِلَّا وَ يُطْلِقُونَهُ، وَ يُقِيمُ المَهْدِيُّ بِأَنْطَاكِيَّةَ سَنَةً.

وَ لِأَنْطاكِيَّةَ مَلاحِمُ وَ جُوعٌ، وَ هِيَ مَنْصُورَةٌ، وَ يَبْعَثُ المَهْدِيُّ أَصْحَابَه وَ أُمَراءَهُ عَلَى سَائِرِ الأَمْصَارِ، وَ يَعْدِلُ بَيْنَ النَّاسِ حتَّى تَرْعَى الشَّاةُ وَالذِّئْبُ في مَوْضِعٍ وَاحِدٍ، وَ يَلْعَبُ الصِّبْيانُ بِالْحَيَّاتِ وَالعَقَارِبِ، فَلَا يَضُرُّونَهم شَيْئاً، وَ يَذْهَبُ الشَّرُّ، وَ يَبْقَى الخَيْرُ، وَ يَزْرَعُ الزُّرَّاعُ مُدّاً وَاحِداً، فَيُخْرِجُ لَهُ مِائَةَ مُدٍّ؛ كَما قَالَ اللّٰهُ في كِتابِهِ ﴿في كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾، وَ يَذْهَبُ الرِّبَا، وَ شُرْبُ الخَمْرِ، وَالغِناءُ وَ لَا يَذْكُرُهُ أَحَدٌ، وَ يُقبِلُ النَّاسُ عَلَى العِبادَةِ وَالخُشُوعِ وَالصَّلَاةِ، فَعِنْدَها تَطُولُ الأَعْمارُ، وَ تُؤَدَّى الأَمَانَاتُ، وَ تَحمِلُ الأَشْجَارُ، وَ تَزْكُو الثِّمارُ، وَ يَهْلِكُ الأَشْرارُ، وَ يَبْقَى الأَخْيَارُ، وَ لَا يَبْقَى أَحَدٌ يُبْغِضُ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الأَشْتَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ بَيِّنْ لَنا في مَقَامِكَ هَذِهِ السَّنَةَ.

فَقَالَ عليه‌السّلام: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً﴾ وَ إِبْرَاهِيمَ، وَ لَقَدْ وَصَّاكُمْ بِهِ حَبِيبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، فَتَعالَى اللّٰهُ عَنِ التَّشْبِيهِ وَالمِثالِ وَالشُّبُهاتِ.

سپس، راهش را ادامه داده تا از فرات بگذرد، تعداد بسیاری از آنان را به قتل می‌رساند، به گونه‌ای که آب فرات در اثر خونهایشان تغییر می‌کند، و کناره‌هایش از لاشهٔ کشته‌ها بدبو می‌شود و دیگر رومیان نیز شکست می‌خورند و عقب می‌نشینند بعد به انطاکیه می‌پیوندند، و مهدی در نزدیکی کفر طاب منزل می‌کند، سپس پادشاه روم به نزد او فرستاده‌ای می‌فرستد و از او صلح می‌خواهد، مهدی فرستاده‌ای به‌سوی او می‌فرستد و از او طلب جزیه می‌کند، او نیز موافقت می‌کند به شرط آنکه کسی از سرزمین روم خارج نشود و همهٔ اسیران را آزاد کنندو مهدی به مدت یک سال در انطاکیه می‌ماند. در انطاکیه حماسه‌ها و قحطیها رخ می‌دهد، اما پیروز می‌شود، و مهدی یاران و فرماندهان خویش را به دیگر کشورها می‌فرستد، در میان مردم به مساوات رفتار می‌کند تا بدانجاکه میش و گرگ در کنار یکدیگر خواهند چرید، و کودکان با مارها و عقربها بازی می‌کنند و ضرری به آنان نمی‌رسانند، و شر از میان رفته و خیر می‌ماند، زارع یک من می‌کارد و از آن صد من برمی‌دارد. همانگونه که خداوند در کتابش فرمود: **در هر خوشه یک‌صد دانه باشد و خداوند برای هرکه بخواهد چند برابر می‌کند.**(۱)

و ربا و میگساری و آواز از میان رفته، کسی آنها را به یاد نمی‌آورد، و مردم به عبادت و خشوع و نماز روی می‌آورند، در آن زمان عمرها طولانی می‌شود، و امانتها به صاحبانشان بازگردانده می‌شوند، و درختان پربار شده و میوه‌ها بسیار گردند، بدان هلاک شوند و نیکان می‌ماند، و کس نمی‌ماند که آل محمّد ﷺ را دشمن شمرد.

آنگاه مالک اشتر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین در همین‌جا، این سال را برای ما شرح ده.

حضرت علیه‌السلام فرمود: **برای شما از دین همان را تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود.**(۲) و به ابراهیم نیز، و حبیب من محمّد ﷺ شما را به آن توصیه کرد، پس خداوند برتر از تشبیه و مثال و شبهه است.

۱- بقره: ۲۶۱.
۲- شورا: ۱۳.

أَلَا لَعْنَةُ اللّٰه عَلَى النَّاكِثِينَ، وَالقَاسِطِينَ، وَالمارِقِينَ، وَالظّالِمِينَ، مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ.

أَلَا وَ إِنِّي أَقُولُ لَكُمْ: لَا تَكْذِبُوا، وَ إِذَا ائْتُمَنْتُكُم فَلَا تَخُونُوا، وَ إِذَا مَرَرْتُمْ بِاللَّغْوِ مُرُّوا كِرَاماً، وَالصَّبْرُ عَلَى أَمْرِاللّٰه حَقّاً، وَ إِذَا حَكَمْتُم فَكُونُوا عُدُولاً، وَ إِذَا وَعَدْتُمْ [فَـ] ـلَا تُخْلِفُوا، وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاصْدُقُوا، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَ آتُوا الزَّكَاةَ، وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ المُنْكَرِ، وَ كُونُوا عِبَاداً لِلّٰهِ إِخْوَاناً، فَإِذَا كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَأَنْتُم مِمَّن ذَكَرَهُ اللّٰهُ تَعالَى وَ وَصَفَهُ، فَهَذِهِ خِصَالُ المَهْدِيِّ وَ أَصْحَابِهِ؛ وَ هُمُ الشِّيعَةُ الصَّادِقُونَ حَقّاً، وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ خَرَابَ المُدْنِ وَالعَامِرَ مِنْهَا.

فَقَامَ إِلَيهِ مالكُ الأَشْتَرُ فَقَالَ: أَوْضِحْ لَنَا يَا مَوْلَايَ المَعَاقِلَ مِنْهَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، فَكَلَامُكَ يَمْحِي دَرَنَ قُلُوبِنَا.

فَقَالَ عليه‌السّلام: تُعْمَرُ كُوفَانُكُم هَذِهِ حَتَّى لَا يَكُون بِها خَرَابٌ، وَ يُبَاعُ بِها مَرْبَطُ فَرَسٍ بِاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَ لَيْسَ بِهَا مَعْقِلٌ، وَ نِعْمَ المُؤْتَفِكَةُ، وَ لَيْسَ هِيَ مَعْقِلاً، وَ خَرَابُها مِنَ العِرَاقِ، وَ تُعْمَرُ الزَّوْرَاءُ عِمارَةً لَمْ تُعْمَرْها مَدِينَةٌ وَ لَيْسَ هِيَ مَعْقِلاً، يَسْكُنُهَا الجَبَابِرَةُ وَالفَرَاعِنَةُ، بِهَا كُنُوزُ قَارُونَ، وَ حُكْمُ فِرْعَونَ، فَكَمْ لَها مِنْ مَلَاحِمَ وَ حُرُوبٍ، وَ خَرابُها بِسَنابِكِ الخيلِ، و تُعمَرُ نَصِيبِينُ العمارَةَ الحَسَنَة و لَيسَ هي بِمَعقِلٍ خَسْفٍ وَ زَلْزَلَةٍ، أَلا إِنَّها أَسْرَعُ ذَهَاباً في الأَرْضِ مِنَ الوَتِدِ الحَدِيدِ في الأَرْضِ الرَّخْوَةِ، وَ تُعْمَرُ وَاسِطٌ، وَ لَيْسَ هيَ بِمَعْقِلٍ، ثُمَّ تَهلِكُ مِنْ بَعْدِ حُرُوبٍ بِالرَّمْلِ، وَ تُعْمَرُ سُرَّ مَنْ رَأَى، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ تَهلِكُ بِالرِّياحِ، وَ تُعْمَرُ أَذْرَبِيجانَ، وَ ليسَ هيَ بِمَعْقِلٍ، وَ تَهْلِكُ بِالصَّواعِقِ، وَ تُعْمَرُ المَوْصِلُ، وَ لَيْسَ هِيَ مَعْقِلاً وَ لَها حُرُوبٌ وجُوعٌ، وَ لَها أَهْوَالٌ وَ خَرَابٌ، وَ تَخْرُبُ بِسَنابِكِ الخَيْلِ،

هان که لعنت خداوند بر ناکثین و قاسطین و مارقین و ظالمین، از اولشان تا آخرینشان باشد.

آگاه باشید به شما می‌گویم که دروغ مگویید، اگر به شما اعتماد کردم خیانت مکنید، و اگر سخن بیهوده شنیدید، مانند بزرگان از آن درگذرید، و به شایستگی بر حکم خداوند صبر پیشه سازید، و اگر حکم کردید عادل باشید، اگر وعده دادید خلاف آن نکنید، اگر سخن می‌گویید براستی بگویید. نماز را به پای داریدو زکات دهید، به معروف امر کنید و از منکر نهی، برای خداوند بنده و با یکدیگر برادر باشید، اگر چنین بودید جزو آنانی خواهید بود که خداوند آنها را یاد و توصیف کرده است. پس این صفات مهدی و یارانش است، و آنان شیعهٔ راستین واقعی هستند و براستی که من شهرهای خراب و آباد را به‌خوبی از یکدیگر می‌شناسم. مالک اشتر برخاست و گفت: سرورم، دژهای آن زمان را برایمان توصیف کن، زیرا سخنت پلشتی دلهایمان را می‌زداید.

حضرت علیه السلام فرمود:

این شهر کوفهٔ شما آباد شده تا آنجا که هیچ خرابی در آن دیده نمی‌شود، و اصطبل اسبی را به دوازده هزار درهم فروشند و در آن دژی نخواهد بود، و چه خوبست تغییر احوالش، که دژی نیست، خرابی آن از عراق است، و بغداد آباد می‌شود آن‌چنان که هیچ شهری آباد نشده است، و آن نیز دژ نیست، در آن ستمگران و فرعونها ساکن می‌شوند، در آن گنجهای قارون است و حکومت فرعون، چه بسیار جنگها وکشتار در آن رخ خواهد داد، و در زمین فرورفتگی و زلزله‌هایی رخ می‌دهد، بدانید که این شهر سریعتر از میخ در زمین سست فروخواهد رفت، و واسط آباد می‌گردد، و آن نیز دژ نیست، و پس از جنگهای بسیار با شن از میان خواهد رفت و سرمن رأی [سامرا] نیز آباد می‌شود ولی دژ نیست، بوسیله بادها از میان می‌رود، و آذربایجان نیز آباد می‌گردد، و دژ نیست، و بوسیلهٔ صاعقه‌ها نابود می‌گردد، و موصل نیز آباد می‌شود اما دژ نیست، و جنگها و قحطی‌ها در آن رخ می‌دهند و با سم‌های اسبان خراب می‌گردد.

و تُعْمَرُ نَصِيبينَ العَمارةَ الحَسَنَةَ، و لَيسَ هيَ بِمَعْقَلٍ، و لَها أهْوالٌ وَ خَرابٌ و تُخْرَبُ بِسَنابِكِ الخَيْلِ، وَ تُعْمَرُ حَرَّانُ وَ هيَ العَجُوزُ مَدِينَةُ سَامَ بْنِ نُوحِ العَمارَةَ التَّامَّةَ، وَ لَيسَ هِيَ مَعْقِلاً، و خَرَابُها مِن وَلَدِ نَصْرٍ، وَ تُعْمَرُ الرَّقَةُ، وَ لَيْسَ هِيَ مَعْقِلاً، وَ خَرَابُها مِنَ الرِّيحِ، وَ تُعْمَرُ حَلَبُ عَمارةً حسَنَةً، وَلَها أَهْوالٌ مِن جَبَابِرَةٍ طُغَاةٍ، وَ خَرَابُها مِنَ الصَّواعِقِ، وَ تُعْمَرُ المَصِيصةُ وَ هِيَ مَعْقِلٌ مَعْقِلَةٌ مَعْصُومةٌ، وَ تُعْمَرُ دِمَشقُ العَمارةَ التَّامَّةَ، وَ هيَ مَعقِلٌ مِنَ الحُرُوبِ، تَبْنِيها الجَبَابِرَةُ، وَ فِيها نَارُ هُودٍ، يَشْتَمِلُ عَلَيها طَاعُونٌ، وَ تَكُونُ بِسَاحِلِها آياتٌ مِن مَراكِبِ الطُّغاةِ وَ سَيْلٌ صَلِيبٌ، حتَّى يَخْرُجَ أَهْلُ حِمْصَ كالسَّيلِ العظيم فَيَقتتلُونَ بينَ تِـلْكَ الكُـهُوفِ و التِّلالِ، وَ يَرْجِعُونَ إِلَى بَعْضِهِم بَعْضٍ بَعْدَ قَتْلِ أُناسٍ مِنْهُم، وَ تُعْمَرُ حِمْصُ وَ لَيْس بِمَعْقِلٍ ثُمَّ تَخْرَبُ بِالجُوْعِ وَالجَوْرِ وَ حَرْبٍ يَشِيبُ مِنْهُ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ حَتَّى يُتَمَثَّلَ بِها في الآفاقِ، وَ تُعْمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ زَمَاناً حَتَّى لَا يُذْكَرَ مَا كَانَ بِهَا مِنْ شِدَّةٍ وَبُؤْسٍ، وَ يَكُونُ بِها عَوْنٌ مِنَ الرُّومِ عِنْدَ صَارِخٍ يَصْرُخُ مِنْ طَرابُلُسَ، فَيَخْرُجُ إِلَيْها أَهْلُ حِـمْصَ، فَـيَرْجِعُونَ بِـنَصْرٍ وَ سُرُورٍ، فَيَجِدُونَ مَنْ بِها مِنَ الرُّومِ قَدِ اسْتَوْلَى أَمرُهُم عَلَى السُّورِ، وَ لَا يَزَالُونَ أَهْلُها يَدُورُونَ حَولَ السُّورِ وَالدُّورِ، فَلا يَجِدُونَ مَدْخَلاً وَ لَا مَأْكُولاً، فَفَتحَها اللّٰهُ لَهُم بِلا حَـرْبٍ وَ لَـا قِـتَالٍ، فَيَدْخُلُونَ إِلَيْها، فَلَا يَدَعُونَ بِها أَحَداً، وَ تَخْرُبُ بِالخَسْفِ وَالجَلاءِ، وَ يُعْمَرُ بَيْتُ المُـقَدَّسِ العَمارَةَ الحَسَنَةَ و هيَ مَعْقِلٌ مَحْفُوظٌ مِن بَعْدِ مَا سَلَّمَهُ اللّٰهُ مِنَ الوَقَعَاتِ وَالخرابِ وَ هُوَ المَسْجِدُ المَشْهُورُ حَدّاً مِنْ بَلَدٍ شَرِيفٍ، وَ يَخْرُبُ بانْقِطاعِ الغَيْثِ، وَ تُعْمَرُ الرَّمْلَةُ وَ لَيْسَ هيَ بِمَعْقِلٍ وَ هُوَ البَلَدُ المَذْكُورُ فِيهِ آثارُ الأنْبياءِ، مَحْفُوظٌ مِنَ الآفاتِ، وَ يَـخْرُبُ بِـيَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ.

و نصیبین به‌خوبی آباد می‌گردد ولی دژ نیست و مصیبت‌ها و خرابی‌ها خواهد دید، و با سم اسبان خراب می‌شود و حران نیز کاملاً آباد می‌گردد، که همان شهر سام بن نوح است ولی دژ نیست و خرابی آن بدست فرزندان نصر است، ورقه نیز آباد گردد و دژ نیست و خرابی آن بوسیلهٔ باد است و حلب نیز به زیبایی آباد می‌گردد و مصیبتهایی از ستمکاران طاغوت دارد، و خرابی آن در اثر صاعقه خواهد بود و مصیصه نیز آباد شود که دژی محکم و نفوذناپذیر است و دمشق نیز کاملاً آباد گردد، و دژی در برابر جنگ‌هاست، ستمکاران آن را آباد خواهند کرد و در آن آتش هود است، طاعون بر آن چیره می‌شود و بر ساحلش نشانه‌هایی از کشتیهای ستمکاران و سیل شدید خواهد بود، تا آنکه مردم حمص همانند سیلی بزرگ خارج شده در میان غارها و بلندیها می‌جنگند و بعد از کشته شدن عده‌ای به‌سوی یکدیگر بازمی‌گردند، حمص نیز آباد می‌شود اما دژ نیست، سپس با گرسنگی و ظلم و جنگ خراب و ویران شده و کودک خردسال پیر می‌شود، چنان شود که در دیگر سرزمینها مثل شود، و بعد از آن، آباد خواهد شد به گونه‌ای که سختی و بیچارگی آن به یاد نخواهد آمد و در آن رومیانی خواهند بود که هنگامی که از طرابلس فریاد کمک برمی‌خیزد، آنان برای کمک می‌شتابند، پس مردم حمص به‌سوی آن می‌روند، و با پیروزی و شادمانی بازمی‌گردند، پس می‌یابند رومیانی که در آن بودند بر گرداگرد شهر چیره شده‌اند، و هنوز ساکنان آن گرد دیوار و خانه‌های خود می‌گردند، نه سرپناهی پیدا می‌کنند و نه غذایی برای خوردن پس خداوند آن را بدون جنگ و کشتار فتح می‌کند و داخل آن می‌شوند، و کسی را در آن زنده نمی‌گذارند و با فرورفتن در زمین و آوارگی خراب می‌شود، و بیت‌المقدس به زیبایی آباد می‌گزدد، و این شهر، دژی محفوظ می‌گردد بعد از آن‌که خداوند آن را از جنگها و خرابیها سالم نگه می‌دارد، و بیت‌المقدس مسجدی بسیار معروف است. در سرزمینی شریف و در اثر قطعی باران ویران می‌گردد، و رمله آباد گردد ولی دژ نیست، و سرزمینی است که آثار انبیاء در آن است، از آفات محفوظ می‌ماند اما بوسیلهٔ یأجوج و مأجوج ویران می‌گردد.

وَ تُعْمَرُ مَدِينَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ العَمارةَ التَّامَّةَ، وَ لَيسَ هيَ بِمَعْقِلٍ، وَ لَها حُرُوبٌ مِنْ عَدُوٍّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، وَاللّٰهُ يَصْرِفُ عَنْها كُلَّ مَحْذُورٍ، وَ تُعْمَرُ مَدِينَةُ فِرْعَونَ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ يَكُونُ بِها فِتَنٌ، ثُمَّ تَخرُبُ، فَكَمْ مِنْ مَرْكَبٍ مِنَ الرُّومِ وَالبَرْبَرِ وَالسُّودَانِ وَالزَّلازِلِ وَالجُوعِ، وَ كَمْ مِن امْرَأَةٍ تُبَاعُ بِالدُّونِ، فَتِلْكَ أَسْلافٌ أَسْلَفَتْ.

قِيلَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، كَيْفَ يَكُونُ الحَجُّ في ذَلِكَ الزَّمانِ؟

قَالَ: إنَّ اللّٰهَ عزَّوجَلَّ لَم يَزَل مُذْ رَفَعَ البَيْتَ المَعْمُورَ مُوكَّلاً بِهَذا البَيْتِ مَن يَحُجُّهُ في الدُّهُورِ، فَهُمْ بِالْكَعْبَةِ عُكُوفٌ، وَ يَزِيدُهُم مِنَ المَلائِكَةِ صُفُوفٌ، و إِنَّ لِلْكَعْبَةِ مَلاحِمَ مِنْ بَعْدِ رُجُوعِ الحَجَرِ إِلَيْها بِسِنينَ كثيرةٍ، وَ يَرْتَفِعُ الذِّكْرُ المَحْفُوظُ، وَ يَتَنَاقَصُ الأَمْرُ بِها، فَكَأَنِّي بِها وَ قَدْ وَرَدَ رَجُلٌ مِنَ الخَلْقِ المَعْدُودِ وَالحَقْرِ المَنْقُوصِ، مُشَوَّهُ الخَلْقِ يَنْقُضُها بِالفُوسِ، فَعِنْدَها يَكُونَ البُؤْسُ وَ يُسْقِطُ اللّٰهُ شِرَارَ خَلْقِهِ المَحُوسَ عَلَى قَتْلِ النُّفُوسِ.

فَقِيلَ: يَا أَميرَالمُؤْمِنِينَ، لَا بَلَّغَنَا اللّٰهُ ذَلِكَ الزَّمانَ.

فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَهُ، وَ إِنَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ، وَ كَمْ فِيها مِنَ النَّكَباتِ وَالعَظَائِمِ المُنْكَراتِ، في الأُمَّةِ الضِّعَافِ الأَبْدَانِ القِصارِ الأَعْمارِ، وَ كَمْ مَنْ يَدَّعِي بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ. أَلَا فَمَن ادَّعَى النُّبُوَّةَ بَعْدَهُ فَاقْتُلُوهُ، وَ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَهُ ثَلاثُونَ كَذَّاباً، وَ كُلُّ مَنْ يَخْرُجُ عَلَى هَذِهِ الأُمَّةِ بِالسَّيْفِ فَهُوَ سُفْيَانِيٌّ.

قِيلَ: يَا أَميرَالمُؤْمِنينَ فَتَمِّمْ لَنَا خَبَرَ المَهْدِيِّ.

فَقالَ عليه‌السّلام: مَنْ أَرَادَ تَمامَ ذَلِكَ، فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ مَالِكِ الأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ؛ فَإِنَّهُ عِنْدَهُ مَكْتُوبٌ، ثُمَّ نَزَلَ.

و مدینه شهر پیامبر ﷺ کاملاً آباد می‌شود و دژ نخواهد بود و جنگهایی با دشمنان آل محمّد علیهم‌السلام خواهد داشت و خداوند هر خطری را از آن دور می‌سازد، و شهر فرعون نیز آباد می‌گردد ولی دژ نیست و در آن فتنه خواهد بود، سپس ویران می‌گردد، پس چه بسیارند کشتیها از روم و بربر و سودان و زلزله‌ها و قحطی‌ها در آن و چه بسیار زنانی که به ناچیز فروخته می‌شوند، اینها همه رخدادهایی هستند که گذشته است. پرسیده شد: یا امیرالمؤمنین حج در آن زمان چگونه خواهد بود؟

فرمود: خداوند عزوجل از زمانی که این خانه را بنا نهاد، وکیل هرکس که در روزگاران به حج می‌آید، بوده است، زیرا آنان در کعبه عزلت می‌گزینند و صفوف آنان را با ملائکه افزون می‌گرداند، طی سالهای بسیار پس از بازگشت حجرالاسود در کعبه جنگهایی خواهد بود، حفظ قرآن بسیار می‌شود و اوضاع رو به ضعف می‌نهد، تو گویی که در آنجا هستم و مردی که در خلقت مانند او کم است و حقیر و ناقص است وارد می‌شود، او جسمی بدشکل دارد و خانه کعبه را با تیشه خراب می‌کند، آن‌وقت زمان درماندگی است، و خداوند بدترین بندگان مجوسش را به جان مردم می‌اندازد.

گفته شد: ای امیرالمؤمنین خداوند ما را به آن زمان نرساند. حضرت فرمود: شما به آن نخواهید رسید و آن زمان در طبقهٔ هفتم است و چه بسیارند مصیبتها و گناهان بزرگ در امتی با بدنهای ضعیف و عمرهای کوتاه، و چه بسیارند کسانی که بعد از پیامبر حقی را طلب می‌کنند که از آن آنها نیست، آگاه باشید هرکس بعد از او ادعای نبوت کرد او را بکشید و پس از او سی دروغگو خواهند بود، هرکس با شمشیر بر این امت خارج شود سفیانی است.

گفته شد: ای امیرالمؤمنین خبر مهدی را برای ما کامل کن، حضرت علیه‌السلام فرمود: هرکس خبر کامل او را بخواهد، آن را از مالک اشتر نخعی بگیرد زیرا که نزد او نوشته شده است، سپس از منبر پایین آمد.

«خطبة البيان»

فَرَوَى مَالكُ الأشتَرُ النَّخَعيُّ قَالَ:

لَمَّا ظَفِرَ أَميرُ المُؤْمِنينَ عليُّ بنُ أَبي‌طَالِبٍ عليه‌السّلام بِبَني ضَبَّةَ دَخَلَ الْبَصْرَةَ في يَوْمِ الأَرْبَعاءِ الخامِسِ مِنْ صَفَرٍ سَنَةٍ ثَلاثٍ وَ ثَلاثِينَ مِنَ الهِجْرَةِ، وَرَقَى المِنْبَرَ بِـالبَصْرَةِ فـي نصْفِ النَّهارِ، وَ خَطَبَ خُطْبَةً، فَسَمَّاها «خُطْبَةَ البَيانِ»، فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النبيَّ فَصَلَّى عَلَيْهِ، وَ رَغَّبَ إِلَى الجَنَّةِ وَ نَعِيْمِها، وَ حَذَّرَ مِنَ النَّارِ وَ جَحِيمِها، وَ قالَ فـي آخِرِ الخُطْبَةِ:

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّكُمْ رَاقِدُونَ في دُنْيَاكُمْ عَمَّا يُرَادُ بِكُمْ، فَإِذَا مُتُّمُ انْتَبَهْتُمْ، وَ صَدَّقْتُمْ مَنْ وَعَظَكُم.

أَلَا مَنْ عَاشَ مَاتَ، وَ مَنْ مَاتَ فَاتَ، وَ كُلُّ آتٍ آتٍ، زَرْعٌ وَ نَباتٌ وَ جميعٌ وَ أَشْتاتٌ وَ آياتٌ بَعْدَ آياتٍ.

أَلَا وَ إِنَّ في السَّماءِ لَخيراً، وَ إِنَّ في الأَرْضِ لَعِبَراً، صَدَقَتِ الأَحْلَامُ، وَ جَرَتِ الأَقْلَامُ، وَ ثَبَتَ مَا (كَانَ وَ مَا) يَكُونُ إِلَى آخِرِ الزَّمَانِ.

أَلَا وَ إِنِّي أُبَيِّنُ لَكُمْ مِنْ بَيْنِ جَنْبَيَّ عِلْماً جَمَّاً، وَرِثْتُهُ مِنْ سَيِّدِ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ ابْنِ عَمِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِيما يَكُونُ فِي السِّنِينِ وَالأَعْوَامِ وَالشُّهُورِ وَالأَيَّامِ عِنْدَ اقْتِرابِ الفَتْرَةِ وَ مُقَارَنَةِ الزُّهْرَةِ، وَ خُسُوفِ القَمَرِ في النَّيِّرَةِ، وَ نُضُوبِ الماءِ حَتَّى يُرَى في قَعْرِ الأَنْهارِ، وَ شرقِ المريخِ في أَرْضِ بَابِلَ، فَيَا لَهَا فِتَناً تَكُونُ بِأَرْضِ الشَّأْمِ ممَّا يَلِي العِرَاقَ، لَمْ يُرَ مِثْلُهَا في الأَزْمَانِ المَاضِيَةِ وَالقُرُونِ الخَالِيَةِ. ثُمَّ تَزْدَادُ الفِتَنُ وَالفَوَاحِشُ بِهَدْمِ البِيَعِ وَالكَنَائِسِ، فَكَيْفَ لِي بِكُمْ وَ قَدْ زَادَتْ آمَالُكُمْ، وَ كَـثُرَتْ أَمْـوَالُكُـمْ، وَ لَـبِسْتُمُ الذَّهَبَ وَالإِبْرِيسَمَ، وَ صَارَتْ مُلُوكَكُمُ العَجَمُ، وَ عَلَتِ الفُرُوجُ السُّرُوجَ تَحْتَ رَايَاتٍ سُوْدٍ، فَحِينَئِذٍ يَظْهَرُ البَلَاءُ في الآفَاقِ، وَ تَخْمُدُ نَارُ العِرَاقِ، وَ يَظْهَرُ الفُسَّاقُ، وَ يَكْثُرُ الفَسَـادُ، وَ يَـنْقَطِعُ الزِّمامُ، وَ يُخْنَفُ الطَّرِيقُ، وَ تَجُولُ خُيُولُ المَشْرِقِ في جَنَباتِ المَغْرِبِ، فَـيَا لَكَ مِـنْ دَمٍ يُسْفَكُ.

«خطبة البیان»

مالک اشتر نخعی روایت می‌کند و می‌گوید:

وقتی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بر بنی‌ضبه پیروز شد در روز چهارشنبه پنجم صفر سال سی و سوم هجرت وارد بصره شد. در نیمهٔ روز از منبر بالا رفته و خطبه‌ای بلیغ فرمود و آن را خطبة‌البیان نام نهاد. پس خداوند را سپاس گفت و او را شکر کرد و از پیامبر نام برد و بر او درود فرستاد و مردم را به بهشت و نعمتهایش ترغیب نمود و آنان را از آتش و دوزخ برحذر داشت و در آخر خطبه فرمود: ای جماعت، شما در دنیای خود خوابید و از آنچه بر شما می‌آید غافلید، اگر بمیرید، بیدار می‌شوید، و کسی راکه به شما نصیحت کرده بود تصدیق می‌کنید. آگاه باشید که هرکس زندگی کرد، می‌میرد و آن‌که مرد، گذشته است و هر آنچه در آینده باید بیاید، می‌آید، کِشته‌ها و گیاهان وگروهها و پراکنده‌ها و نشانه‌ها بعد از نشانه‌ها از پی یکدیگر خواهند آمد.

آگاه باشید که در آسمان خبری است و در زمین عبرتهایی، رؤیاها راست بودند و مدادها جاری شدند و آنچه بود و آنچه خواهد بود تا آخرالزمان ثبت گردیده است. هان! که برای شما از میان دو پهلویم علم بسیاری برای شما آشکار می‌سازم، علمی که از سرور اولین و آخرین یعنی پسرعمویم پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ارث بردم، و این علم در مورد سالها و ماهها و روزها و مقایسهٔ سیارهٔ زهره و ماه‌گرفتگی در شب روشن و تراوش آب به گونه‌ای که در کف رودخانه‌ها دیده شود و طلوع مریخ در سرزمین بابل است، و چه فتنه‌ها که در سرزمینهای شام و سپس عراق خواهند بود، مانند آنها در زمانهای قبل و قرنهای گذشته دیده نشده است. سپس فتنه‌ها و زشتی‌ها با خرابی معابد و کلیساها بیشتر می‌شوند و من چه کنم که آرزوهایتان فزونی یافته؟ و مالتان بیشتر شده، طلا و ابریشم بر تن کردید و عجمان بر شما پادشاهی می‌کنند، و فروج [زنان] بر زین اسبان و زیر پرچمهای سیاه سوار گشته‌اند، در این زمان در سرزمینها مصیبتها رخ می‌دهد، و آتش عراق خاموش می‌شود و بدکاران ظاهر می‌شوند، و فساد زیاد می‌شود و مهار امور از میان رفته و راه بیراه می‌گردد و اسبان، مشرق را درکنار مغرب درمی‌نوردند، پس ای خونها چه بسیار ریخته خواهید شد.

وَ حَرِيْمٍ يُهْتَكُ. تُسْبَى النِّساءُ بَيْنَ القَصَبِ وَالآجَامِ، وَ فـي الضِّـياءِ وَالظَّـلَامِ، بِأَرْضِ العِرَاقِ وَ غَيْرِ العِرَاقِ، وَ تَبْلُغُ الرَّايَاتُ السُّودُ إِلَى البَلْقاءِ تَحتَها بَنُو قَنْطُورَةَ؛ وَ هُمْ قَوْمٌ صِغارُ الأَعْيُنِ، فُطْسُ الأُنُوفِ، كِبَارُ الوُجُوهِ، وَ لَهُمْ شَـعْرٌ كَشَـعْرِ النِّسْـوَانِ، وَ كَـلَامُهُمْ كَكَـلَامِ الخُطَّافِ، لَهُمْ رَايَاتٌ سُودٌ كَأَذْنَابِ البَقَرِ مَعَ رَجُلٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، تَـقْذِفُ لَـهُمُ الْـأَرْضَ كُنُوزَها، فَيَشْرَبُونَ الخُمُورَ، وَ يَرْتَكِبُونَ الفُجُورَ. فَتَارِكُوهُم مَا دَامُوا لَكُمْ تَارِكِينَ، وَ هَادِنُوهُمْ مَا دَامُوا لَكُمْ مُهَادِنِيْنَ، ذَلِكَ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ؛ يَتَلَاشَى الأَمْـرُ حَـتَّى يَمْلِكُوا أَطْرَافَ الأَرْضِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنْكَشِفُ المِحْنَةُ عَنْ أَهْلِ العِلْمِ وَالفِطْنَةِ، وَ لَا يَزَالُ الأَمْرُ كَذَلِكَ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَ ثَمانِينَ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يُفْقَدُ مِلْكُ العَجَمِ بَيْنَ القَتْلِ وَالْمَوْتِ، وَ يَرْكَبُ كُلٌّ هَوَاهُ، وَ يَظْفَرُ بِمَنْ نَاوَاهُ، وَ يُفْقَدُ فِيهَا كُلٌّ مَنْ يَدَّعي مَا لَيْسَ لَهُ، وَ طَلَبَ مَا لَا يُشَاكِلُهُ مِنَ الجَبَابِرَةِ وَالمُتَمَرِّدِينَ مِنَ العَرَبِ وَالعَجَمِ، وَ تَظْهَرُ البَرَكَةُ عَلَى أَهْلِ الحِجَازِ وَاليَمَنِ، وَ صَنْعَاءَ وَ عَدَنَ، ثُمَّ لَا يَدُومُ مُلْكُهُم عَلَيْهِم إِلَّا قَلِيلاً، ثُمَّ تَظْهَرُ العَرَبُ، فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ خَلْقاً كَثِيراً، وَ يَظْهَرُ رَجُلٌ مِنَ اليَمَنِ يُنادَى بِاسْمِهِ في الحَرَمِ بَيْنَ الصَّفَا وَ زَمْزَمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ رَجُلٌ مِنَ التُّرْكِ، اسْمُهُ كَاسْمِ أَبِيهِ، تُجْبَى إِلَيْهِ الأَمْوَالُ مِنْ سَائِرِ الأَعْمَالِ بِغَيْرِ حَـرْبٍ وَ لا سَفْكِ دَمٍ، يَقْدَمُ في مَمْلِكَتِهِ حَتَّى يُوجَدَ مَقْتُولاً عَلَى يَدِ خَفِيرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، ثُمَّ يَمْلِكُ وَلَدُهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَتَجْتَمِعُ لَهُ الجُمُوعُ، وَ تَذِلُّ المُلُوكُ، وَ يَتَمَوَّلُ الصُّعْلوكُ في زَمَانِهِ، وَ تَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ مَشْهُورَةٌ مَعَ رَجُلٍ مِنَ اليَمَنِ، فَيَظْهَرُ عَلَيهِ، وَ يَضْرِبُ عُنُقَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ يَتَمَهَّدُ لَـهُ المُـلْكُ، وَ تَسْتَقِيمُ لَهُ الطَّاعَةُ، وَ يَظْهَرُ في زَمَانِهِ رَجُلٌ مِنْ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ في عَينتِ حَوَرٌ، في إِحْدَى رِجْلَيْهِ قِصَرٌ، يَرْكَبُ في ثَمانِينَ أَلْفاً مِنَ العَرَبِ، ثُمَّ يَأْتي إِلَى الفُـرَاتِ، وَ يَـمْلِكُ أَطْـرَافَ الأَرْضِ، وَ يَقْصِدُ رَجُلاً يُعْرَفُ بِالأَفَجِ فَيَقْهَرُهُ وَ يَنْهَزِمُ أَكْثَرُ أَصْحَابِهِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُم إِلَّا شِرْذِمَةٌ قَلِيلَةٌ، وَ في عَقِبِها تَكُونُ الفِتَنُ.

و چه بسیار حرمتها که شکسته خواهند شد. زنـان مـیان نـیزارهـا و بـیشه‌ها و در روشنایی و تاریکی و در عراق و غیرعراق به اسیری برده می‌شوند و پرچمهای سیاه درحالیکه بنی‌قنطوره در زیر آنها حرکت می‌کنند به بلقا [شهری در شام] می‌رسند، اینان مردمی با چشمهای کوچک و بینی‌های بسیارکوتاه و صورتهای بزرگ هستند، و مویی چون موی زنان دارند، سخنشان همچون سخن چلچله است، پرچمهایی همچون دم گاو دارند که از آن مردی از بنی‌هاشم است، زمین گنجهای خود را برای آنان بیرون می‌ریزد، پس میخواری و زنا می‌کنند. از آنان دور شوید تا زمانی که از شما دورند، و با آن صلح کنید تا وقتی که با شما صلح می‌کنند، و این تا سال ۴۴۵ خواهد بود، کارها از هم گسسته است تا کرانه‌های زمین را پادشاهی می‌کنند، در آن هنگام سختی و دشواری از عالمان و زیرکان زدوده می‌شود، و چنان خواهد بود تا به سال ۴۸۵ ، تا آنکه حکومت عجم به سبب کشتار و مرگ از دست مـی‌رود، و هرکس به میل خویش رفتار می‌کند، و بر آنکه با او دشمنی کند غلبه می‌کند، و در آن سال هرکس ادعای چیزی راکند که از آن او نیست، و همانند آن را از ستمکاران و شورشیان عرب و عجم بخواهد. و برکت بر اهل حجاز و یمن و صنعا و عدن آشکار می‌شود، سپس حکومت آنها بر اینان جز مدت کمی طول نخواهد کشید، تـعداد زیادی از آنان را می‌کشند، و مردی از یمن از جانب خویش و در حرم میان صفا و زمزم ندا سر می‌دهد، سپس مردی از ترکان ظاهر می‌شود که همنام پدرش است. برای او از سایر سرزمینها و بدون جنگ و خونریزی مال و ثروت آورده می‌شود. در سرزمین خود حرکت می‌کند تا آنکه او راکشته یافته که بوسیله یکی از نگاهبانانش به قتل رسیده است پس از او پسرش پادشاه می‌شود سپس گروهها علیه او متحد می‌شوند و پادشاهان خوار می‌گردند و در زمانش دزدان ثروتمند می‌گردند، و او را با مردی یمنی جنگی خواهد بود، پس بر او غلبه کرده و گردن او را می‌زند، سـپس پادشاهی برای او مهیا گشته، و فرمانبرداری از او فراهم می‌شود و در عهدش مردی از ربیعه و مضر ظاهر می‌شود که در چشمش سیاهی است و یکی از پاهایش کوتاه، به‌همراه هشتاد هزار تن اسب‌سوار حرکت می‌کند، به فرات می‌آید و بر سرزمینهای زیادی حکومت می‌کند، به‌سوی مردی می‌رود کـه بـه أَفَـج مـعروف است، او را شکست می‌دهد و بیشتر یارانش جز تعداد کمی کشته می‌شوند، و پس از آن حادثه فتنه‌ها رخ خواهند داد.

فَأَوَّلُها في سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ تِسْعِينَ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ تَكُونُ هَنَاتٌ وَ هَنَاتٌ، وَ أُمورٌ مُنْكَرَاتٌ، يَحسُدُ الأَحياءُ الأَمْواتَ، وَ تَقِلُّ المَكَاسِبُ وَ تَكْثُرُ السِّفَلُ وَالأَرْذالُ، وَ تَرْتَفِعُ البَرَكَةُ، وَ تَظْهَرُ الرُّومُ، وَ تَمْلِكُ سَوَاحِلَ البَحْرِ إِلَى أَطْرَافِ الشَّأْمِ، ثُمَّ يَنْصُرُ اللّٰهُ تعالَى خَلْقَهُ بِفَقْدِهِ حَتَّى تَصِيرَ الصَّدَقَةُ مَغْرَماً، وَ يَكْثُرُ الأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ المُنْكَرِ إِلَى سَنَةِ ثَمانٍ وَ تِسْعِيْنَ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ؛ تَرْتَفِعُ فِيهَا البَرَكَاتُ، وَ تَقِلُّ الأَمَانَاتُ، وَ تَظْهَرُ المُنْكَرَاتُ، وَ تَعْلُو كَلِمَةُ الفُسَّاقِ، وَ يُجْهَرُ بِالزِّنَا وَ شُرْبِ الخُمُورِ، وَ يَصِيْرُ الحُكْمُ بِالهَوَى، وَالشَّهَادَةُ بِالرُّشَا، وَ تُعْرَفُ القُضَاةُ بِالفُسُوقِ، وَ تُعْدَمُ الزَّكَاةُ، وَ تَكْثُرُ الفِتَنُ، وَ تُهْدَمُ البِيَعُ وَالكَنَائِسُ، وَ تَخْرُبُ الجَوامِعُ، وَ تَنْزِلُ نَارٌ مِنَ السَّماءِ في بِلادِ العَجَمِ بِشَرْقيِّ خُراسَانَ، فَتَحْرِقُ بَعْضَ البُلْدَانِ، فَعِنْدَها يَكُونُ المُتَمَسِّكُ بِدِينِهِ كالقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الغَضَا إِلَى سَنَةِ عِشْرِينَ وَ خَمْسِمِائَةٍ، تُمْلَأُ بِالْفِتَنِ وَالخَوْفِ، وَ يَنْقَطِعُ فِيها الحَاجُّ، وَ تَقْتُلُ الأَوْلَادُ الآبَاءَ وَالأُمَّهاتِ؛ حَتَّى لا يَرْحَمَ الأَخُ اخَاه، فَحِينَئِذٍ لا يَجتَمِعُ لَهُمْ شَمْلٌ، وَ لَا تُرْفَعُ لَهُمْ دَعْوَةٌ إِلَى سَنَةِ أَرْبَعينَ و خَمْسِمائَةٍ، يَكْثُر فِيهَا الفَسادُ، و تَقَعُ وَقْعةٌ بينَ مَلِكِ العَرَبِ وَ مَلِكِ العَجَمِ فَيَظْهُر مَلِكُ العَجَمِ حَتَّى يُقْتَلَ مَلِكُ العَرَبِ، وَ يَنْهَزِمَ أَصْحَابُهُ إِلَى الزَّوْرَاءِ، وَ يَلِي الأَمْرَ بَعْدَهُ وَلَدُهُ، وَ يَشْتَدُّ الخَوْفُ مِنْ كَثْرَةِ الأَرَاجِيفِ وَالحُرُوبِ بَيْنَ السَّلَاطِينِ، وَ تَكُونُ وَقْعَةٌ بِمِصْرَ يُقْتَلُ فِيهَا أُنَاسٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي، وَ يَكْثُرُ الفَسَادُ إِلَى سَنَةِ سَبْعِينَ وَ خَمْسِمِائَةٍ، يَقَعُ فِيهَا القَحْطُ وَالغَلَاءُ، وَ تَقِلُّ الحُبُوبُ، وَ يَقَعُ الخُلْفُ بَيْنَ السَّلَاطِينِ، وَ يَظْهَرُ المُسْلِمُونَ عَلَى الرُّومِ، وَ يُحْبَسُ فِيها المَطَرُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَ تَهْلِكُ الدَّوابُّ وَالحَيَوانُ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ.

اولین فتنه در سال ۴۹۳ خواهد بود و پر از شر و فساد و اعمال زشت است، زندگان به مردگان حسد می‌ورزند، درآمدها کم شده پستی‌ها و پلشتی‌ها بسیار می‌شود و برکت از میان می‌رود، و رومی‌ها ظاهر می‌شوند و سواحل دریا را تا سرزمینهای شام از آن خود می‌سازند، سپس خداوند متعال بندگان خویش را با مرگ او مورد لطف قرار می‌دهد تا آنجا که صدقه غرامت شمرده شود، و امر به معروف و نهی از منکر گسترش می‌یابد و این وضع تا سال ۴۹۸ برقرار خواهد بود. برکتها از میان رفته و امانتها کم می‌شوند، منکرات آشکار شده و سخن فاسدان برتری می‌یابد، و زنا و شرابخواری در عیان انجام می‌شوند، و حکومت براساس هوی و هوس صورت می‌پذیرد و شهادت دادنها با رشوه محقق شده و قاضیان به فسق مشهور شوند، زکات از میان می‌رود، و فتنه‌ها بی‌شمار می‌گردند، و معابد و کلیساها ویران می‌شوند و مساجد خراب، و از آسمان شرق خراسان در سرزمین عجم آتش فرود خواهد آمد پس بعضی از شهرها را می‌سوزانند، و در این زمان هرکس دین خود را نگاه دارد مانند کسی است که اخگری از غضا [گیاهی که سریع می‌سوزد] در دست دارد و این به سال ۵۲۰ است، زمین پر از فتنه و ترس شده و کسی به حج نمی‌رود، و فرزندان پدران و مادران خود را می‌کشند. و برادر به برادرش رحم نمی‌کند، در آن زمان پراکندگی آنها جمع نمی‌گردد، و برای آنان هیچ دعایی بالا نمی‌رود، تا سال ۵۴۰ که فساد در آن افزونی یابد، و جنگی میان پادشاهان عرب و عجم صورت گیرد و پادشاه عجم بر عرب غلبه یابد، و یارانش به‌سوی بغداد فرار کنند، و پس از او پسرش عهده‌دار حکومت می‌شود، و ترس از فتنه‌ها و جنگها میان پادشاهان افزون می‌گردد، و جنگی در مصر خواهد بود و مردمی از نسل من کشته خواهند شد، و فساد تا سال ۵۷۰ که در آن خشکسالی و گرانی رخ می‌دهد و غلات در آن کمیاب گردند و میان پادشاهان اختلاف حاصل شود و مسلمانان بر رومیان غلبه یابند، و در آن سال باران به مدت چهار ماه قطع می‌شود وچهارپایان وحیوانات هلاک می‌شوند و این وضع تا سال ۶۲۵ خواهدبود،

يَظْهَرُ رَجُلٌ بِالْمَشْرِقِ في ثَمانِينَ أَلْفاً، وَ تَكُونُ لَهُ وَقائِعُ كَثِيرَةٌ بِبِلادِ العَجَمِ؛ يُقْتَلُ فِيها خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ المُسْلِمِينَ وَ غَيْرِهِم، وَ تَخْرُبُ البِلادُ بِجَوْرِهِ، وَ لا يَرْحَمُونَ صَغِيراً وَ لا كَبِيراً؛ وَ عَلامَةُ ذَلِكَ أَنَّهُ رَجُلٌ قَبِيحُ الوَجْهِ، صَغِيرُ اللِّحْيَةِ، يَسْتَبِيحُ الأَمْوالَ، وَ يَسْبِي الحَرِيمَ وَالذَّرارِيَ حَتَّى تُباعَ المَوالِي كَالْعَبِيدِ، فَكَمْ مِنْ دَمٍ مَسْفُوحٍ، وَ مالٍ مَنْهُوبٍ، وَ فَرْجٍ مَغْصُوبٍ، وَ حُرْمَةٍ مَهْتُوكَةٍ، فَالْوَيْلُ لأَهْلِ خُرَاسَانَ وَ رَسَاتِيقِها، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى نِسَائِهَا تُسْبَى كَما تُسْبَى الرُّومُ، مُعَقَّدَةً مَلَاحِفُهُنَّ بَعْضُها إِلَى بَعْضٍ، يُقْتَلُ مِنْ كُلِّ عَشَرَةٍ مِنْهُنَّ تِسْعَةٌ، وَ تُبْقَرُ بِها بُطُونُ الحُبالَى، وَ لَا يَزَالُ الأَمْرُ فِي شِدَّةٍ، وَالنَّاسُ فِي خَوْفٍ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ؛ فِيهَا يَهْلِكُ هَذَا المَلْعُونُ، وَ يَكْثُرُ فِيهَا الخِطَابُ، وَ يَقِلُّ الصَّوابُ، وَ تَخُونُ الوُكَلاءُ الأَصْحَابَ، وَ تَخْتَلِفُ المَذَاهِبُ، وَ تَقِلُّ المَكَاسِبُ، وَ يَظْهَرُ رَجُلٌ مِنْ آلِ سُفْيَانَ تَكْثُرُ فِي زَمَانِهِ الحُرُوبُ، وَ تُهْرَقُ الدِّماءُ، وَ يُعْلَنُ بِالْفُجُورِ وَ شُرْبِ الخُمُورِ، وَ يَحْسُنُ بَيْنَهُمُ اللِّوَاطُ، وَ تُسَوِّغُهُ الأُمُّ لِلْبِنْتِ، وَالأَبُ لِلابْنِ، وَالرَّجُلُ لِزَوْجَتِهِ، فَلَا يَزَالُ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةً مِنَ الزَّمَانِ، حَتَّى يَحْتَوِيَ عَلَى أَقْطَارِ الأَرْضِ، وَ تَكُونُ لَهُ وَقَائِعُ كَثِيرَةٌ، وَ يَفْتَتِحُ المُدُنَ وَالأَمْصَارَ، وَ تُطِيعُهُ المُلُوكُ وَالسَّلاطِينُ، ثُمَّ يُهْلِكُهُ اللّهُ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ يَخْدِمُهُ الصَّالِحُونَ وَالأَتْقِياءُ، حِلْيَةُ سَيْفِهِ مِثْلُ كَوَاكِبِ السَّماءِ يَحْجُبُهُ الفَرْقَدانِ وَالسُّها، يَكُونُ عُطَارِدُ كاتِبَهُ، وَالأَفْلاكُ مَرَاكِبَهُ يَدْحَضُ الفُجُورَ، وَ يُخَرِّبُ القُصُورَ، وَ تَخْرِيجاتِ الدُّورِ، وَ يُهْلِكُ شُرَّابَ الخُمُورِ، وَالشَّاهِدِينَ بِالزُّورِ، ذَاكَ رَحْمَةٌ وَ رَأْفَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ دَمارٌ لِلْكَافِرِينَ وَالمُنافِقِينَ. عَسْكَرُهُ قَلِيلٌ، وَ نَجْدَتُهُ سِباعٌ، يَلْبَسُ عَسْكَرُهُ جُلُودَ النُّمُورِ، وَ تُظِلُّهُ البُزاةُ وَالصُّقُورُ، اسْمُهُ كَاسْمِ نَبِيِّنا، وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتُهُ، وَ هُوَ فِي سِنِّ الشَّبابِ وَ تَجْرِبَةِ المَشَايِخِ، أَبْيَضُ يَضْرِبُ إِلَى السُّمْرَةِ، مَسْكَنُهُ بَينَ الدِّجْلَةِ وَالفُرَاتِ، تُعْقَدُ لَهُ الجُسُورُ بِبَغْدَادَ، مُحاذِي مَوْضِعٍ يُعْرَفُ بِالْكَرْخِ، فَحِينَئِذٍ يَكُونُ الفَرَجُ.

که در آن مردی در مشرق به‌همراه هشتاد هزار تن ظهور می‌کند و در شهرهای عجم جنگهای بسیار خواهد کرد، مردم زیادی، مسلمان و غیرمسلمان کشته خواهند شد، و شهرها از ستم وی ویران می‌شوند، بر کوچک و بزرگ رحم نمی‌کنند، و نشانهٔ آن این است که وی مردی زشت‌روی با ریش کوتاه است، که مال مردم را مباح می‌داند و زنان و کودکان را به اسیری می‌برد، و موالی به سان بردگان فروخته می‌شوند، چه بسیار خونها که ریخته شوند و مالها که غارت می‌شوند، و فرجها که مورد تجاوز قرار گیرند، و حرمتها که دریده شوند، پس ای وای بر مردم خراسان و روستاهای آن، گویی که زنانشان را می‌بینم که همانند رومیان به اسیری برده می‌شوند، چادرهاشان را به هم گره زده‌اند، از هر ده نفر آنان، نه تن کشته می‌شوند، و شکم زنان باردار دریده می‌شود، این وضع همچنان شدت دارد و مردم در ترس به‌سر می‌برند تا سال ۶۴۵، که در آن این ملعون هلاک می‌شود، و گفتگو بسیار و درستی کم می‌شود و گماردگان به بزرگان خود خیانت می‌کنند و روشها از هم متفاوت می‌شوند و درآمدها کم، مردی از خاندان سفیان ظاهر می‌شود که جنگها در زمان وی بسیار می‌شوند و خونها ریخته می‌شوند و زنا و شراب‌خواری آشکارا انجام شود. و لواط میانشان نیکو شمرده می‌شود و مادر آن را برای دختر جایز می‌کند و پدر برای پسر و مرد برای همسرش، اوضاع تا مدتی این‌چنین می‌ماند، تا آنکه سرزمینهایی را شامل می‌شود و برای او جنگهای بسیار خواهد بود و شهرها و کشورهایی را فتح خواهد کرد، و پادشاهان و فرمانروایان از او فرمان خواهند برد، سپس خداوند او را بدست مردی از اهل‌بیت محمّد ﷺ، که صالحان و متقیان در خدمت اویند هلاک گرداند، زینت شمشیر او همانند ستارگان آسمان است که دو ستارهٔ درخشان (فرقد) و ستارهٔ سهی آن را می‌پوشانند، عطارد کاتب او خواهد بودو افلاک مرکب اویند تا گناه و فساد را در آنها دفع می‌کند و قصرها را ویران سازد، و خانه‌ها را بازسازی می‌کند، می‌خواران و گواهان دروغین را هلاک گرداند، و این مایهٔ رحمت و مهربانی به مؤمنان است، و مایهٔ خرابی برای کافران و منافقین، سپاهیان او کم‌اند و در شجاعت همچون شیرانند، سربازان او پوست ببر بر تن می‌کنند و بازها و شاهینها بر او سایه می‌افکنند، نامش همچون نام پیامبر ماست و کنیه‌اش همچون کنیهٔ او. در سن جوانی است و تجربهٔ پیران دارد، سفیدروی است متمایل به سبزه، خانه‌اش میان دجله و فرات است. در بغداد برای او پلهایی در نزدیکی محلی به‌نام کرخه ساخته می‌شوند، در آن هنگام گشایش صورت می‌پذیرد.

وَ لَقَدْ أَخْبَرَني ابْنُ عَمّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ: لَوْ بَقِيَ مِنَ الدُّنْيا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ اليَوْمَ حَتَّى يَظْهَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَؤُها عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: إِذا كَانَ رَأْسُ الفَتْرَةِ بَعْدَ سِتِّمِائَةٍ وَ عِشْرِينَ لِلْهِجْرَةِ ازْوَرَّتِ الزَّوْرَاءُ، وَ بَادَتِ البَيْدَاءُ، وَاغْبَرَّتِ الخَضْرَاءُ، وَاصْفَرَّتِ الصَّفْرَاءُ، وَ عَادَتِ الصَّدَقَةُ رِياءً، وَالزَّكَاةُ مَغْرَماً، وَ صَارَ الحُكْمُ بِالْهَوَى، وَالشَهَادَةُ بِالرُّشَا، فَوَيْلٌ لِلزَّوْرَاءِ وَالشَّأْمِ مِنَ السُّفْيانِيِّ، وَلِمِصْرَ مِنَ المَغْرِبيِّ، وَالْكُوفَةِ مِنَ القَرْمَطِيِّ، وَالمَوْصِلِ مِنَ الزُّبَيريِّ، وَ لِمَكَّةَ مِنَ الحَبَشيِّ، وَالبَصْرَةِ مِنَ العَلَوِيِّ، وَ لِلْمَقْدِسِ مِنَ الإِفْرَنْجِيِّ، وَالرَّيِّ مِنَ الدَّيْلَمِيِّ، وَلِدَيْلَمانَ مِنَ السِّنْدِيِّ، وَ نَشَاوُوْرَ مِنَ اليَهُودِيِّ، وَالصِّينِ مِنَ التَّمِيمِيِّ، وَ نَيْسَابُورَ مِنَ الإِصْفَهَانيِّ، وَ لِأَصْفَهانَ مِنَ المَهْدِيِّ.

وَ أَقُولُ قَوْلي هَذَا وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الكِتَاب.

تَمَّتْ وَالْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ العَالَمِينَ.

و پسرعمویم پیامبر خدا ﷺ مرا خبر داد و فرمود: اگر از دنیا یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را آن‌قدر طول می‌دهد تا مردی از اهل‌بیتم ظهور کند تا آن را پر از عدل نماید آنگونه که پر از جور و ستم شد. و نیز پیامبر ﷺ فرمود، اگر ابتدای زمان پس از ۶۲۰ هجری فرارسد، زوراء منحرف می‌شود و بیدا از میان رفته و زمین حاصلخیز و سرسبز خاک می‌گیرد و طلا درخشان‌تر از پیش شود و صدقه مایه ربا گردد و زکات غرامت شمرده شود و حکومت به هوی و هوس انجام گیرد و شهادت دادن به رشوه انجام گردد، پس وای بر زوراء و شام از سفیانی، و وای بر مصر از مغربی و وای بر کوفه از قرمطی، و وای بر موصل از زبیری، و مکه از حبشی و بصره از علوی و بیت‌المقدس از فرنگی و ری از دیلمی، و دیلمان از سندی و نشاوور از یهودی و چین از تمیمی و نیشابور از اصفهانی و وای بر اصفهان از مهدی. [در نسخه دیگر مشهدی]

این سخنم را می‌گویم و از خداوند متعال طلب غفران می‌کنم: خداوند آنچه بخواهد پاک می‌گرداند و آنچه بخواهد در ام‌الکتاب ثبت می‌کند، به پایان رسید و سپاس از آن خداوند جهانیان است.

«وَصِيَّةُ النَبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ»
«لِأَمِيرِالمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيهِ الصَّلاةُ وَالسَّلامُ»

اَلْحَمْدُ للّٰه حَقَّ حَمْدِهِ، وَالصَّلاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ، وَ صِنْوِهِ، وَ ذُرِّيَّتِهِ الأَئِمَّةِ الأَطْهَارِ.

يَقُولُ العَبْدُ الضَّعِيفُ، المُذْنِبُ الفَقِيرُ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى، عَلِيُّ بنُ أَحْمَدَ المَشْهَدِيُّ الغَرَوِيُّ، المُعَبَّرُ المَعْرُوفُ بِابْنِ القَاشَانِي، أَحْسَنَ اللّٰهُ عَاقِبَتَهُ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، حَدَّثَنِي شَيْخِيَ المَوْلَى، الشَّيْخُ الإِمَامُ العَالِمُ، العَابِدُ الزَّاهِدُ، ظَهِيرُ المِلَّةِ وَالدِّينِ، حُجَّةُ الإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، عِمادُ الحَاجِّ وَالحَرَمَينِ، بَقِيَّةُ المَشَايِخِ؛ أَبُوالفَضْلِ مُحَمَّدُ ابْنُ الشَّيْخِ قُطْبِ الدِّينِ الرَّاوَنْدِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ، وَ أَجَازَنِي بِقِرَاءَتِي عَلَيهِ بِمَدْرَسَتِهِ بِبَلَدِ الرَّيِّ بِمَحَلَّةِ بَابِ المَصَالِحِ فِي شُهُورِ سَنَةِ تِسْعٍ وَ تِسْعِينَ وَ خَمْسِمِائَةٍ، (قَالَ: حَدَّثَنِي وَالِدِي رَحِمَهُ اللّٰهُ فِي سَنَةِ اثْنَتَين وَ أَرْبَعِينَ وَ خَمْسِمِائَةٍ)، قَالَ: أَخْبَرَنِيَ الشَّيْخُ العَفِيفُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ جَعْفَرُ بنُ مَحمَّدِ بنِ أَحْمَدَ بنِ العَبَّاسِ الدُّورِيسْتِي رَحِمَهُ اللّٰهُ فِي مَسْجِدِه بقربه فِي شُهُورِ سَنَةِ اثْنَتَين وَ ثَلاثِينَ وَ أَرْبعِمِائَةٍ، عَنْ شَيْخِهِ الحَافِظِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ المُونِسِيِّ القُمِّيِّ رَحِمَهُ اللّٰه، عَنْ مَشَايِخِهِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُما، قَالَا:

أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ إِلَى عَلِيِّ بنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيهِ السَّلامُ، وَ عَلِيُّ بنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْمَعُ، وَ أَنا أَكْتُبُ مَخَافَةَ أَنْ أَنْسَى، وَ كَانَ عَلِيُّ بنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيهِ السَّلامُ إِذَا سَمِعَ شَيْئاً لَا يَنْسَى. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ فِي وَصِيَّتِهِ:

يَا عَلِيُّ، لَا مُرُوءَةَ لِكَذُوبٍ، وَ لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ، وَ لَا صَدِيقَ لِنَمَّامٍ، وَ لَا أَمَانَةَ لِبَخِيْلٍ، وَ لَا وَفَاءَ لِشَحِيْحٍ، وَ لَا كَنْزَ أَنْفَعُ مِنَ العِلْمِ، وَ لَا مَالَ أَرْبَحُ مِنَ الحِلْمِ، وَ لَا حَسَبَ أَرْفَعُ مِنَ الأَدَبِ، وَ لَا نَسَبَ أَوْضَعُ مِنَ الجَهْلِ، وَ لَا مَعِيشَةَ أَهْنَأُ مِنَ العَافِيَةِ، وَ لَا رَفِيقَ أَزْيَنُ مِنَ العَقْلِ، وَ لَا رَسُولَ أَعْدَلُ مِنَ الحَقِّ، وَ لَا حَسَنَةَ أَعْلَى مِنَ الصَّبْرِ، وَ لَا سَيِّئَةَ أَسْرَى مِنَ العُجْبِ، وَ لَا زَهَادَةَ أَفْضَلُ مِنَ القَنَاعَةِ، وَ لَا غَائِبَ أَقْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ، وَ لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ.

«وصیت پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌الصلاة والسلام»

سپاس از آن خداست آن‌گونه که شایستهٔ اوست و درود بر بهترین آفریدگانش محمّد و برادرش و فرزندان او، ائمهٔ اطهار.

این بندهٔ ضعیف، گناهکار و نیازمند رحمت خداوند متعال، علی بن احمد مشهدی غروی مغبر معروف به ابن کاشانی که خداوند عاقبت او را به حق محمّد و خاندان پاکش ختم به خیر فرماید، می‌گوید: شیخ من و سرورم، امام عالم و عابد و زاهد، ظهیر ملت و شریعت، حجت‌الاسلام والمسلمین، ستون حاجیان و دو حرم، بازمانده مشایخ، ابوالفضل محمّد ابن شیخ قطب‌الدین راوندی رحمت خداوند بر او باد در یکی از ماههای سال ۵۹۹ به من اجازه قرائت را در مدرسهٔ خود در شهر ری در باب المصالح داد، او می‌گوید: پدرم رحمت‌اللّه علیه در سال ۵۴۲ برای من نقل کرد وگفت: شیخ عفیف ابوعبداللّه جعفر بن محمّد بن احمد بن عباس دوریستی که خداوند او را رحمت کند در مسجدش در قربه (یا غزنه یا قرنه) در یکی از ماههای سال ۴۳۲ به نقل از شیخ خود، حافظ جعفر بن علی مونسی قمی که خداوند او را رحمت کند از استادان و مشایخ خود نقل نموده و آنها نیز به نقل از انس بن مالک و ابوسعید خدری رضی‌اللّه عنهما گفته‌اند: پیامبر خدا ﷺ به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام وصیت کرد و علی بن ابی‌طالب می‌شنید، و من از ترس فراموشی می‌نوشتم، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام اگر چیزی را می‌شنید فراموش نمی‌کرد. پس پیامبر ﷺ در وصیت خود فرمود:

ای علی: دروغگو، انسانیت ندارد و حسود آسایش، سخن‌چین را دوستی نیست، و بخیل امانت‌دار نیست و حریص وفا ندارد، هیچ گنجی سودمندتر از علم نیست، و هیچ مالی نافع‌تر از حلم نیست، و هیچ خویشاوندی بهتر از ادب نیست و هیچ نژادی پست‌تر از جهل نیست، و هیچ زندگی راحت‌تر از عافیت نیست، و هیچ همراهی زیبنده‌تر از عقل نیست، و هیچ پیامبری عادلتر از حق نیست و هیچ عمل نیکی بالاتر از صبر نیست و هیچ عمل بدی گسترده‌تر از خودشیفتگی نیست و هیچ زکاتی بهتر از قناعت نیست. هیچ غایبی نزدیکتر از مرگ نیست و هیچ شفیعی موفق‌تر از توبه نیست.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْعَاقِلِ سِتُّ خِصَالٍ: الصَّبْرُ عَلَى البَلَاءِ، وَالاحْتِمالُ لِلظُّلْمِ، وَالعَطَاءُ مِنَ القَلِيلِ، وَالرِّضا بِالْيَسِيرِ، وَالإِخْلَاصُ بِالْعَمَلِ، وَ طَلَبُ العِلْمِ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْمُؤْمِنِ أَرْبَعُ خِصالٍ: طُولُ السُّكُوتِ، وَ دَوَامُ العَمَلِ، وَ حُسْنُ الظَّنِّ بِاللّٰه عَزَّوَجَلَّ، وَالاحْتِمالُ لِلْمَكْرُوهِ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلتَّائِبِ سِتُّ خِصَالٍ: تَرْكُ الحَرَامِ، وَ طَلَبُ الحَلَالِ، وَ طَلَبُ العِلْمِ، وَ طُولُ السُّكُوتِ، وَ كَثْرَةُ الاستِغْفَارِ، وَ أَنْ يُذِيقَ نَفْسَهُ مَرَارَةَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَاقَهَا حَلاوَةَ المَعْصِيَةِ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْمُسْلِمِ أَرْبَعُ خِصالٍ: أَنْ يَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ لِسَانِهِ، وَ عَيْنِهِ، وَ يَدِهِ، وَ فَرْجِهِ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْجَاهِلِ خَمْسُ خِصَالٍ: أَنْ يَثِقَ بِكُلِّ أَحَدٍ، وَ أَنْ يُفْشِيَ سِرَّهُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ، وَ أَنْ يَغْضِبَ بِأَدْنَى شَيءٍ، وَ يَرْضَى بِأَدْنَى شَيءٍ، وَ أَنْ يَضْحَكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْمُتَوَكِّلِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ لَا يَخَافَ مَخْلُوقاً، وَ لَا يَتَّكِلَ عَلَى مَخْلُوقٍ، وَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِالنَّاسِ، وَ لَا يَسْتَكْثِرُ عَمَلَهُ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْقَانِعِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ لَا يَفْرَحَ بِالْغِنَى، وَ لَا يَخَافَ مِنَ الفَقْرِ، وَ لَا يَهْتَمَّ لِلرِّزْقِ، وَ لَا يَحْرِصَ في الدُّنْيا.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْأَحْمَقِ أَرْبَعُ خِصالٍ: أَنْ يُنَازِعَ مَنْ فَوْقَهُ، وَ أَنْ يَتَكَبَّرَ عَلَى مَنْ دُونَهُ، وَ أَنْ يَجْمَعَ مِنَ الحَرَامِ، وَ أَنْ يَبْخَلَ عَلَى عِيَالِهِ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلشَّقِيِّ ثَلاثُ خِصالٍ: التَّوَانِي فِي أَوْقَاتِ الصَّلاةِ، وَ كَثْرَةِ الكَلَامِ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللّٰه، وَ قَلَّمَا يَرْغَبُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.

وَ لِلسَّعِيدِ خَمْسُ خِصَالٍ: يَقُولُ الحَقَّ وَ لَو عَلَيهِ، وَ أَنْ يُحِبَّ لِلنَّاسِ كمَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَ أَنْ يُعْطِيَ الحَقَّ مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَنْ يُحِبَّ ذِكْرَاللَّهِ، وَ أَنْ يَحْرِصَ في طَاعَةِ اللَّهِ.

ای علی، عاقل شش خصلت دارد: صبرکردن بر مصیبت، تحمل ظلم، بخشیدن از مال اندک، راضی شدن به اندک، اخلاص در عمل و طلب علم نمودن.

ای علی، مؤمن را چهار خصلت است: طولانی بودن سکوت و استمرار عملش، خوشبین بودن به خداوند عزوجل و تحمل حادثهٔ ناگوار.

ای علی، انسان تائب را شش خصلت است: ترک حرام، طلب حلال، طلب علم، طولانی بودن سکوت و زیادی استغفار، و آنکه تلخی طاعت را به نفس خویش بچشاند همان‌سان که شیرینی گناه را به آن می‌چشاند.

ای علی مسلمان را چهار خصلت است: مردم از زبان و چشم و دست و فرج او در امان باشند.

ای علی جاهل را پنج خصلت است: به هرکس اعتماد کند، و رازش را پیش هرکس بگوید، و از کوچکترین چیز خشم گیرد، و به پست‌ترین چیز راضی گردد و بدون خوشایندی بخندد.

ای علی متوکل را چهار خصلت است: از هیچ مخلوقی نترسد، به هیچ مخلوقی توکل نکند و به مردم خوش‌بین باشد و عمل خویش را زیاد مپندارد.

ای علی، قانع را چهار خصلت باشد: به ثروت خشنود نگردد، از فقر نترسد، برای روزی غم نخورد و برای دنیا حرص نداشته باشد.

ای علی احمق را چهار خصلت است: با بالادست خود درگیر شود، و به زیردست خود تکبر کند، مال حرام جمع کند، و بر خانوادهٔ خویش بخل ورزد.

ای علی برای بدبخت سه خصلت است: سستی در اوقات نماز، زیادی سخن در غیر یاد خداوند، و تمایل کمتر به بندگی خدا.

و برای سعادتمند پنج خصلت است: حق را می‌گوید حتی اگر علیه او باشد، برای مردم دوست داشته باشد آنچه راکه برای خود دوست دارد، و از حق خویش بگذرد، و یاد خداوند را دوست داشته باشد، و در اطاعت از خداوند حریص باشد.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْمُرَائي سِتُّ خِصَالٍ: يُطَوِّلُ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ مَعَ النَّاسِ فِي الصَّلاةِ وَ يُخَفِّفُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ، وَ يَتَوَاضَعُ لِلنَّاسِ وَ يَتَكَبَّرُ عَلَى عِيالِهِ وَحْدَهُ، وَ أَنْ يُكْثِرَ عَيْبَ النَّاسِ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْمُحْسِنِ أَرْبَعُ خِصالٍ: أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ أَصْلَحَ مِنَ العَلَانِيَةِ، وَ أَنْ يُحْسِنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ، وَ أَنْ يَسْتُرَ عَيْبَ النَّاسِ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْمُسِيءِ أَرْبَعُ خِصالٍ: (يُظْهِرُ لِلنَّاسِ عُيوبَ جيرانِهِ، وَ) إِذَا غَضِبَ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ، وَ لَمْ يَعْفُ، وَ أَنْ يُسِيءَ إِلَى مَنْ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيهِ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلصَّادِقِ أَرْبَعُ خِصالٍ: أَنْ يَصْدُقَ عِنْدَ الرَّهْبَةِ وَ عِنْدَ الرَّغْبَةِ وَ عِنْدَ الشَّهْوَةِ وَ عِنْدَ الرِّضَا وَ عِنْدَ الغَضَبِ، وَ أَنْ لَا يُظْهِرَ مُصِيبَتَهُ لِلنَّاسِ، وَ أَنْ لَا يَدْعُوَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ، وَ لَا يُظْهِرُ عِبَادَتَهُ، وَ لَا يَشْكُو مُصِيبَتَهُ.

يَا عَلِيُّ، أَحْسِنْ طَهُورَكَ يُبَارِكِ اللَّهُ لَكَ في رِزْقِكَ. يَا عَلِيُّ، الطَّهُورُ نِصْفُ الإِيمانِ، فَإِنَّ المَلائِكَةَ يَسْتَغْفِرُونَ وَ يَدْعُونَ لِمَنْ يُحْسِنُ طَهُورَهُ.

يا عليُّ، الصَّلاةُ عَمُودُ الإِسلامِ، إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى مَنْ يُصَلِّي الصَّلاةَ فِي أَوْقَاتِها بِتَمامِ رُكُوعِهَا وَ سُجُودِها.

يَا عَلِيُّ، رَكْعَتانِ بِاللَّيْلِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكْعَةٍ بِالنَّهارِ. صَلاةُ اللَّيْلِ نُورٌ لِصَاحِبِها في الدُّنْيا وَالآخِرَةِ. يا عَلِيُّ، المُصَلّي بِاللَّيلِ يُحْشَرُ يَومَ القِيامَةِ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الجَنَّةِ، وَ في يَمِينِهِ بَراءَةٌ لَهُ مِنَ النَّارِ، وَ أَمانٌ مِنَ العِقَابِ. إِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ وَعَدَ المُصَلِّيَ بِاللَّيْلِ بِكُلِّ رَكْعَةٍ قَصْراً، وَ بِكُلِّ سُجُودٍ حُوراءَ. مِن كَرَامَةِ المُصَلّي بِاللَّيلِ هُوَ أَنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّهُ وَ يُحَبِّبُهُ إِلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَ يَرْزُقُهُ دَوَامَ العَافِيَةِ، وَسَعَةَ الرِّزْقِ.

ای علی ریاکار را شش خصلت است: رکوع و سجودش را در نماز با مردم طولانی‌تر کرده و اگر تنها باشد سریعتر می‌نماید، برای مردم تواضع و در تنهایی با خانواده‌اش تکبر می‌کند، و بسیار عیب مردم را می‌گوید.

ای علی برای نیکوکار چهار خصلت است: باطنش درست‌تر از ظاهرش باشد و به‌کسی که در حقش بدی کرده خوبی کند و عیب مردم را بپوشاند.[1]

ای علی، برای بدکار چهار خصلت است: برای مردم عیوب همسایگانش را آشکار کند، و اگر خشم گیرد خویشتنداری نمی‌کند، نمی‌بخشد و به کسی که به حقش خوبی کرده است، بدی می‌کند.

ای علی، برای راست‌گفتار چهار خصلت است. به هنگام ترس، وحشت و خواهش و شهوت و رضایت و خشم راست بگوید، مصیبت خویش را برای مردم نگوید، و بر کسی که به او ظلم کرده است نفرین نکند، و عبادتش را آشکار نسازد و از مصیبتش شکایت نکند.

ای علی، پاکیزگی خویش را خوب انجام ده که خداوند روزیت را برکت بخشد.
ای علی پاکیزگی نصف ایمان است. به‌راستی که ملائکه برای کسی که به‌خوبی نظافت کند طلب مغفرت کرده او را دعا می‌کنند.

ای علی، نماز ستون اسلام است. براستی که خداوند و فرشتگانش بر کسی که نماز را در اوقاتش با تمام رکوع و سجودش بخواند درود می‌فرستند.

ای علی، دو رکعت در شب برتر از هزار رکعت در روز هستند، نماز شب برای صاحبش نور است در دنیا و آخرت.

ای علی، نمازگزار شب، روز قیامت سوار بر یکی از اشتران بهشت محشور می‌گردد و در دست راستش امان‌نامه‌ای از آتش و عقوبت دارد. خداوند عزوجل برای هر رکعت نماز شب یک قصر به نمازگزار وعده داده است. و برای هر سجده یک حوری، از بزرگی نمازگزار شب آن است که خداوند عزوجل او را دوست دارد و او را نزد همهٔ بندگانش عزیز می‌دارد و به او تداوم سلامت و وسعت روزی می‌دهد.

۱ـ سه خصلت ذکر شده است.

يَا عليُّ، مَنْ مَشَى إِلَى صَلاةِ الجَمَاعَةِ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ حِجَّةً، وَ مَنْ مَشَى إِلَى نَافِلَةٍ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ عُمْرَةً.

يا عَلِيُّ، مَنْ لا يُجَالِسُ العُلَماءَ أَرْبَعينَ يَوْماً مَاتَ قَلْبُهُ. يَا عَلِيُّ، كُنْ عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً وَ لَا تَكُنِ الثَّالِثَ فَتَهْلِكَ. قَالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ: فَمَنِ الثَّالِثُ يَا رَسُولَ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَليكَ؟ قَالَ: اللَّاهِي الَّذِي لَا يَعْلَمُ وَ لَا يَتَعَلَّمُ، (فَإِنْ قَتَلَ أَوْ زَنَا أَوْ شَرِبَ فَلَا يَلُومَنَّ فَإِنَّه قَاسِي القَلْبِ).

يَا عَلِيُّ، رَكْعَتانِ مِنَ العَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ سَبعينَ رَكْعَةً مِنَ الجَاهِلِ.

يَا عَلِيُّ، العَابِدُ بِلَا عِلْمٍ مَثَلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ يَكِيلُ المَاءَ فِي البَحْرِ لَا يَدْرِي زِيادَتَهُ مِنْ نُقْصَانِهِ، أَوْ كَمَثَلِ رَجُلٍ يَزْرَعُ السَّبَخَ.

يَا عَلِيُّ، عَلَيكَ بِالْعِلْمِ وَ لَوْ بِالصِّينِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللّٰهِ تَعَالَى مِنَ العَالِمِ أَوِ المُتَعَلِّمِ أَوِ المُسْتَمِعِ.

يَا عليُّ، مَنْ أَكْرَمَ الضَّيْفَ أَكْرَمَهُ اللّٰهُ، وَ مَنْ أَبْغَضَ الضَّيْفَ أَبْغَضَهُ اللّٰهُ، وَالضَّيْفُ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ مَعَهُ رِزْقُهُ، وَ إِذَا ارْتَحَلَ ارْتَحَلَ بِذُنُوبِهِمْ.

يَا عليُّ، الرَّحْمَةُ وَالبَرَكَةُ إِلَى بَيْتٍ يَدْخُلُهُ الضَّيْفُ وَالبَعِيرُ.

يَا عليُّ، أَطْعِمِ الطَّعامَ، وَ أَفْشِ السَّلامَ، وَصَلِّ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيامٌ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ نَظَرَ اللّٰهُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً، وَ مَنْ نَظَرَ اللّٰهُ إِلَيْهِ لَمْ يُعَذِّبْهُ.

يَا عَلِيُّ، أَكْرِمْ جَارَكَ وَ كُنْ مُحِبّاً لِخَيْرِهِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ يَحْسُدُ خَيْرَ جَارِهِ مَحَا اللّٰهُ عُمْرَهُ في البَاطِلِ، وَ أَنْفَقَ مَالَهُ في غَيْرِ الحَقِّ.

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَالحَسَدَ؛ فَإِنَّ الحَسَدَ فِي الحَسَناتِ أَسْرَعُ مِنَ النَّارِ فِي الحَطَبِ.

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَالغِيْبَةَ؛ فَإِنَّ الجَمْرَةَ فِي فَمِ المُسْلِمِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَغْتَابَ مُسْلِماً بِما فِيْهِ.

يَا عَلِيُّ، إِذَا كُنْتَ صَائِماً فَلا تُبالِ أَغْتَبْتَ أَوْ شَرِبْتَ شَرْبَةَ مَاءٍ بَارِدٍ بِالنَّهارِ.

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَالنَّظَرَ إِلَى حُرَمِ المُؤْمِنينَ؛ فَإِنَّ مَنْ نَظَرَ فِي حُرَمِ المُؤْمِنينَ أَخْرَجَ اللّٰهُ خَوْفَ الآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ، وَاليَقِينَ مِنْ صَدْرِهِ، وَ مَلَأَ قَلْبَهُ مِنْ خَوْفِ الفَقْرِ وَالهَمِّ وَالحُزْنِ.

ای علی، هرکس برای نماز جماعت برود خداوند برای او یک حج و هرکس برای یک نافله رود خداوند برای او یک عمره می‌نویسد.

ای علی، آن‌کس که با اهل علم به مدت چهل روز همنشین نشود، قلبش می‌میرد.

ای علی، یا عالم باش یا متعلم و سومی مباش که هلاک خواهی شد. علی علیه‌السلام فرمود: ای رسول خدا درود خداوند بر تو باد، سومین کیست؟ فرمود: غافلی که نمی‌داند و یاد نمی‌گیرد، پس اگر قتل و یا زنا کرد و یا شرابخواری نمود سرزنش نمی‌شود زیرا سخت‌دل است.

ای علی، دو رکعت عالم بهتر از هفتاد رکعت جاهل است. ای علی، عابد بدون علم مانند مردی است که آب دریا را پیمانه می‌زند، افزونی آن را از کاستی آن نمی‌داند و یا مانند مردی است که در نمک‌زار کشت کند.

ای علی، بر تو باد آموختن علم حتی اگر در چین باشد. زیراکه هیچ چیز نزد خداوند عزیزتر از عالم و متعلم و یا شنوندهٔ آن نیست.

ای علی، هرکس میهمان را گرامی دارد، خداوند او را گرامی می‌دارد، و هرکس از مهمان بغض کند خداوند به او بغض می‌کند، و میهمان اگر بیاید رزقش را با خود می‌آورد، و اگر برود گناهان آنان را نیز با خود می‌برد.

ای علی، رحمت و برکت وارد منزلی شود که میهمان و اشترش وارد آن شوند.

ای علی، دیگران را غذا ده و با صدای بلند سلام کن و شب‌هنگام که مردم خوابند نمازگزار، اگر چنان کردی، خداوند هر روز بر تو هفتاد بار نظر می‌کند، و هر آن‌که خداوند به او نظر کند عذابش نخواهد داد.

ای علی، همسایه‌ات را بزرگ دار و خیرخواه او باش، زیرا هرکه به خیر همسایه‌اش حسد ورزد خداوند عمرش را در باطل پاک خواهد نمود و مالش را در راه غیر حق انفاق می‌کند.

ای علی، برحذر باش از حسد، زیراکه حسد در حسنات سریعتر از آتش در هیزم عمل می‌کند.

ای علی، برحذر باش از غیبت زیراکه اخگری در دهان مسلمان برای او بهتر از آن است که غیبت مسلمانی راکند.

ای علی، اگر روزه‌دار بودی پس توجه نکن که غیبت نمودی یا آب خنکی در روز خوردی.

ای علی، از نگاه به زنان مؤمنین برحذر باش، زیراکه هرکس به زنان مؤمنین نگاه کند خداوند ترس آخرت را از دلش و یقین را از سینه‌اش برون سازد و قلبش را با ترس از فقر و غم و اندوه پر سازد.

يَا عليُّ، إيّاكَ وَالكَذِبَ؛ فَإِنَّهُ مِنْ أَخْلاقِ المُنافِقِينَ. وَ إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَرَّمَ الجَنَّةَ عَلَى كُلِّ بَخِيلٍ، وَ مُراءٍ، وَ نَمَّامٍ، وَ عَاقِّ الوَالِدَيْنِ، وَ مَانِعِ الزَّكاةِ، وَ آكِلِ الرِّبَا، وَ آكِلِ الحَرَامِ، وَ شَارِبِ الخَمْرِ، وَالْوَاشِمَةِ، وَالْمُتَوَشِّمَةِ، وَالوَاصِلَةِ الشَّعْرَ، وَالمُسْتَوْصِلَةِ، وَالنَّاكِحِ البَهَائِمَ، وَالمُؤْذِي لِجَارِهِ.

يَا عليُّ، مَنْ كانَ لَهُ عِيالٌ فَلَمْ يَأْمُرْهُمْ بِالصَّلاةِ، وَ لَمْ يَنْهَهُمْ عَنْ أَكْلِ الحَرَامِ، فَشَطْرُ الذُّنُوبُ عَلَى رَقَبَتِهِ.

يَا عَلِيُّ، وَقِّرِ الشَّيْخَ الكَبِيرَ وَالطِّفْلَ الصَّغِيرَ، وَ كُنْ لِلْغَرِيبِ كَالأَخِ القَرِيبِ، وَ لِلْيَتِيمِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ، وَ لِلْأَرْمَلَةِ كَالزَّوْجِ الشَّفِيقِ؛ لِيَكْتُبَ اللّٰهُ لَكَ بِكُلِّ نَفَسٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ، وَ يُعْطِيَكَ بِكُلِّ حَسَنَةٍ قَصْراً فِي الجَنَّةِ.

يَا عَلِيُّ، مَنْ عَظَّمَ الغَنِيَّ وَ أَهانَ الفَقِيرَ سُمِّيَ فِي السَّماوَاتِ عَدُوَّ اللّٰهِ.

يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللّٰهُ عَزَّوَجلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيهِ‌السَّلامُ: أَكْرِمِ الفَقِيرَ كَما تُكْرِمُ الغَنِيَّ، وَ إِلَّا فَاجْعَلْ كُلَّ ما عَمِلْتَ تَحْتَ التُّرابِ.

يَا عليُّ، أَوْحَى اللّٰهُ تَعالى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيهِ‌السَّلامُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، أَكْرِمْ ضَيْفِي كَمَا تُكْرِمُ ضَيْفَكَ. قَالَ: يَا رَبِّ، وَ مَنْ ضَيْفُكَ؟ قَالَ: الفَقِيرُ الحَقِيرُ بَيْنَ النَّاسِ.

يَا عليُّ، قُلِ الحَقَّ وَ لَوْ عَلَيْكَ، وَ تَصَدَّقْ وَ لَوْ بِتَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ صُمْ أَيَّامَ البِيْضِ، وَاسْتُرْ عُيوبَ النَّاسِ، فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ نَزَلَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعُونَ رَحْمَةً، وَ عَلَى مَالِهِ سَبْعُونَ بَرَكَةً.

يَا عَلِيُّ، ثَلاثٌ تُوجِبُ المَقْتَ مِنَ اللّٰه عَزَّوَجَلَّ: الضِّحْكُ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ، وَنَومُ النَّهارِ مِنْ غَيْرِ سَهَرِ اللَّيْلِ، وَالأَكْلُ إِلَى غَايَةِ الشِّبَعِ.

يَا عليُّ، ثَلَاثَةٌ مَحْجُوبُونَ عَنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ: مِنْ بَاتَ شَبْعَانَ وَ عَلِمَ أَنَّ جَارَهُ طَاوٍ، وَ مَنْ جَلَدَ عَبْدَهُ، وَ مَنْ رَدَّ هَدِيَّةً لِصَدِيقِهِ.

ای علی، برحذر باش از دروغ، زیراکه از اخلاق منافقین است، و برحذر باش از سخن‌چینی که خداوند بهشت را بر هر بخیل و ریاکار و سخن‌چین و عاق پدر و مادر و مانع زکات و رباخوار و حرام‌خوار و میخوار، و هر زن خالکوبنده و هر زن خالکوب کرده و هر زنی که مویی به موی زنی افزاید و هر زنی که بخواهد مویی بر مویش افزایند، و نکاح‌کنندهٔ حیوانات و هر آزاردهندهٔ همسایه حرام ساخته است.

ای علی، هرکس فرزندانی داشته باشد و آنها را به نماز امر نکند و از خوردن حرام نهی نکند پس نیمی از گناهان به گردن او خواهند بود.

ای علی، پیر بزرگسال و کودک خردسال را محترم دار، و برای غریب مانند برادر نزدیک باش، و برای یتیم همانند پدر مهربان و برای زن بیوه همچون همسر مهربان باش تا خداوند برای هر نفست صد حسنه و برای هر حسنه قصری برایت بنویسد.

ای علی، آن‌کس که ثروتمند را بزرگ دارد و فقیر را خوار، در آسمانها دشمن خدا نامیده می‌شود.

ای علی، خداوند متعال به موسی علیه‌السلام وحی نمود: فقیر را بزرگ دار آن‌چنان که ثروتمند را بزرگ می‌داری، و اگر چنین نکنی، هرچه کردی به زیر خاک خواهد بود.

ای علی، خداوند متعال به ابراهیم علیه‌السلام وحی نمود: میهمان مرا همچون میهمان خود گرامی دارد. گفت: خداوندا، میهمان تو کیست؟ فرمود: فقیری که نزد مردم حقیر باشد.

ای علی، حق را بگو اگرچه علیه تو باشد، صدقه ده حتی اگر به یک دانه خرما، و ایام‌البیض را روزه دار، و عیوب مردم بپوشان، پس هرکه چنین کند خداوند هر روز بر او هفتاد رحمت و بر مالش هفتاد برکت وارد کند.

ای علی، سه چیز مایهٔ خشم خداوند عزوجل می‌شوند: خندهٔ بدون خوشایندی، و خواب به هنگام روز بدون شب بیداری، و خوردن تا سیری.

ای علی، سه کس از رحمت خداوند دورند، آنکه سیر بخورد و بداند همسایه‌اش ازگرسنگی به خود می‌پیچد، و آنکه غلامش را تازیانه زند و هرکس که هدیه‌ای به دوستش برگرداند.

يَا عَلِيُّ، لَا تَكُنْ لَجُوجاً، وَ لَا تُصَاحِبْ أَهْلَ اللَّجَاجَةِ، وَ لَا تَكُنْ بَخِيلاً، وَ لَا تُصَاحِبِ البَخِيلَ؛ فَإِنَّ البُخْلَ جَمْرَةٌ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ.

يَا عَلِيُّ، البَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنْ رَحْمَتِهِ، بَعِيدٌ مِنْ جَنَّتِهِ، قَرِيبٌ مِنْ عَذَابِهِ.

يَا عَلِيُّ، عَلَيكَ بِالسَّخَاءِ؛ فَإِنَّهُ مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَالمُرْسَلِينَ.

يَا عَلِيُّ، السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللّٰه، قَرِيبٌ مِنْ رَحْمَتِهِ، قَرِيبٌ مِنْ جَنَّتِهِ، بَعِيدٌ مِنْ عَذَابِهِ.

يَا عَلِيُّ، ارْضَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيا، وَأَعْطِ مِنَ القَلِيلِ؛ فَإِنَّه مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ يُحْشَرُ يَوْمَ القِيامَةِ فِي زُمْرَةِ الأَنْبِياءِ وَالمُرْسَلِينَ.

قُصَّ أَظْفَارَكَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّتَيْنِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ طَالَ أَظْفَارُهُ قَعَدَ الشَّيْطَانُ تَحْتَ ظِلِّها.

يَا عَلِيُّ، قُصَّ شَارِبَكَ؛ فَإِنَّهُ مَنْ طَالَ شَارِبُهُ سَكَنَ الشَّيْطَانَ فِي فِيْهِ يَأْكُلُ مَعَهُ وَ يَشْرَبُ مَعَهُ.

يَا عليُّ، احْتَجِمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً فَإِنَّكَ لَا تَحْتَاجُ إِلَى الطَّبِيبِ أَبَداً، وَ لَا تَحْتَجِمْ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الشَّهْرِ فَإِنَّهُ يُورِثُ اليَرَقَانَ، وَ لَا فِي اليَوْمِ الثَّانِي مِنَ الشَّهْرِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الحُمَّى الغِبَّ وَالرِّبْعَ، وَ لَا فِي اليَوْمِ الثَّالِثِ فَإِنَّهُ يُورِثُ البَرَصَ، وَ لَا فِي اليَوْمِ الرَّابِعِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الوَجَعَ فِي الظَّهْرِ وَالرُّكْبَتَينِ، وَ لَا فِي اليَومِ الخَامِسِ فَإِنَّهُ يُورِثُ صُفْرَةَ الْوَجْهِ وَ دِقَّةَ العُرُوقِ، وَ لا في اليَوْمِ السَّادِسِ فَإِنَّهُ يُورِثُ البَلْغَمَ وَالرُّطُوبَةَ، وَ لَا اليَومَ السَّابِعَ فَإِنَّهُ يُكْثِرُ الأَذى، وَ لَا اليَوْمَ الثَّامِنَ فَإِنَّهُ يُورِثُ الرِّيحَ الفَالِجَ، وَ لَا اليَوْمَ التَّاسِعَ فَإِنَّهُ يُورِثُ نَقْصَ العَقْلِ في الدِّماغِ، وَ لا اليَوْمَ العَاشِرَ فَإِنَّهُ يُورِثُ موت الفجاءة و لا اليوم الحادى عشر فانه ينقص الجماع، و لا اليوم الثاني عشر فإنة يُورِثُ الجَرَبَ وَالحَكَّةَ، وَ لَا تَحْتَجِمْ الرَّابِعَ عَشَرَ فَإِنَّهُ يُورِثُ رِيحَ البَواسِيرِ، وَ لَا تَحْتَجِمِ الخَامِسَ عَشَرَ فَإِنَّهُ يَنْقُصُ مِنْ نُورِ البَصَرِ.

ای علی، لجوج مباش و با لجبازان رفاقت مکن و بخیل مباش و با بخیل رفاقت مکن، زیراکه بخل اخگری در قلب فرزند آدم است.

ای علی، بخیل از خداوند دور و از رحمت او دور و از بهشتش دور است و به عذابش نزدیک.

ای علی، بر تو باد سخاوت زیراکه از اخلاق پیامبران و رسولان است.

ای علی، سخاوتمند به خداوند نزدیک و به رحمتش نزدیک و به بهشتش نزدیک است و از عذابش دور.

ای علی به اندکی از دنیا راضی باش و از همان اندک ببخش، زیراکه آن‌که چنین کند در روز قیامت در زمرهٔ پیامبران و مرسلین محشور می‌شود.

ناخنهایت را ماهی دوبار کوتاه کن، آن‌که ناخنهایش بلند شود، شیطان زیر سایه‌هایش می‌نشیند.

ای علی، سبیلت را کوتاه کن، زیرا هر آن‌که سبیلش بلند گردد شیطان در دهانش منزل کند و با او خورد و با او بیاشامد.

ای علی، هر ماه یک بار حجامت کن، به پزشک نیازمند نخواهی شد، و در روز اول ماه حجامت مکن که مایهٔ یرقان می‌شود و نه در روز دوم که مایهٔ تب غب (یک روز درمیان) و تب ربع (دو روز درمیان) و در روز سوم ماه نیز حجامت مکن که مایهٔ پیسی شود و نه در روز چهارم که مایهٔ درد کمر و دو زانو شود و نه در روز پنجم که مایهٔ زردی پوست و باریکی رگها شود، و در روز ششم نیز حجامت مکن که مایهٔ بلغم و رطوبت شود و نه در روز هفتم که رنج را افزون کند، و نه در روز هشتم که مایهٔ فلج می‌شود، و نه روز نهم که مایهٔ کاستی عقل در مغز گردد و نه روز دهم که مایهٔ مرگ ناگهانی شود و نه در روز یازدهم که مایهٔ کاهش جماع گردد، و نه روز دوازدهم که مایهٔ گال و خارش شود. و در روز چهاردهم نیز حجامت مکن که مایه بواسیر شود. و در روز پانزدهم حجامت مکن که مایهٔ کاهش نور دیده می‌شود.

يَا عَلِيُّ، عَلَيكَ بِالاحْتِجامِ في السَّادِسَ عَشَرَ فَإِنَّ صَاحِبَها يَأْمَـنُ الجُـنُونَ وَالجُـذَامَ وَالبَرَصَ. وَ في السَّابِعَ عَشَرَ يَزِيدُ فِي البَدَنِ شَيْئاً مِنَ الدَّمِ، وَ لَو لَمْ يَحْتَجِمْ إِلَى سَنَةٍ. وَ في الثَّامِنَ عَشَرَ يَجْلُو البَصَرَ. والتَّاسِعَ عَشَرَ يَزِيدُ في الدِّماغِ وَ في قُوَّةِ البَدَنِ، وَاليَومَ العِشْرِينَ ينفعُ من سبعين داءاً، وَالحادِي [والـ] ـعِشْرِينَ يَزِيدُ في اللَّحْمِ وَالدَّمِ، وَالثَّـاني [والـ] ـعِشْرِينَ يُصِحُّ اللِّسانَ وَ يُورِثُ البَرَكَةَ والغِنَى، وَ في الثَّالِثِ [والـ] ـعِشرِينَ يَزِيدُ في الشَّجَاعَةِ وَ قُوَّةِ المِرَاسِ، وَالْيَومَ الرَّابِعَ وَالعِشْرِينَ يَزِيدُ في الدِّماغِ وَ يذهب الاوجاع وَ الخامس وَالعشرين يزيد الحفظ وَ يقوي الظهر وَالمعدة وَالسادس وَالعشـرين يـذهب البلاء وَالاحزان وَ يكون صاحب امن من السحرة وَالشياطين وَالثامن وَالعشرين وَ يُذْهِبُ البَلاءَ وَالأَحْزَانَ وَ يَكُونُ صَاحِبَ أَمْنٍ مِنَ السَّحَرَةِ وَالشَّياطِينَ، وَالثَّامِنَ وَالعِشْرِينَ يُقَالُ: إِنَّ صَاحِبَهُ يأمَنُ الجُذَامَ وَ يَذْهَبُ بِالحُمَّى مِنْ صُدَاعِ الشَّقِيقَةِ، وَالتَّاسِعَ وَالعِشْرِينَ فَـقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الوُثْقَى مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَلِمَ.

يَا عَلِيُّ، احْذَرِ الحِجَامَةَ يَوْمَ السَّبْتِ وَالأَرْبَـعاءِ فَـإِنَّهُما يُـورِثَانَ البَـرَصَ وَالأَسْـقَامَ وَالأَمْرَاضَ.

وَ إِذَا بَنَيْتَ بَيْتاً فَابْدَأْ بِهِ يَوْمَ الأَحَدِ فَإِنَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَنَى السَّـماوَاتِ وَالأَرْضَ يَـوْمَ الأَحَدِ.

وَ إِذَا أَرَدْتَ سَفَراً أَوْ تِجَارَةً فَاقْصِدْ يَوْمَ الثَّلاثاءِ فَإِنَّ اللّٰه عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ فِـيهِ الشَّـمْسَ وَالقَمَرَ، وَ غَرَسَ فِيهِ الأَشْجَارَ، وَ كانَ صَالِحُ النَّبِيُّ عَلَيهِ‌السَّلامُ يَخْرُجُ في ذَلِكَ اليَوْمِ إِلَى تِجَارَتِهِ، وَ يَوْمُ الثَّلاثَاءِ يَوْمُ خُرُوجِ الدَّمِ؛ لِأَنَّ قَابيلَ قَتَلَ هَابِيلَ يَوْمَ الثَّلاثَاءِ.

وَ يَوْمُ الأَرْبَعاءِ يَوْمٌ مَشْؤُومٌ يَوْمُ نَحْسٍ مُسْتَمِرٌّ؛ خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَى فِيهِ فِرْعَونَ لَعَنَهُ اللّٰه، وَ فِيهِ ادَّعَى الرُّبُوبِيَّةَ، وَ فيه ادَّعىَ الرُّبُوبيَةِ وَ فِيهِ أَغْرَقَهُ اللّٰهُ فِي البَحْرِ، وَ فِيهِ ابْتُلِيَ النَّـبِيُّ أَيُّوبُ عَلَيهِ السَّلامُ، وَ فِيهِ طُرِحَ يُوسُفُ في الجُبِّ، وَ فِيهِ التَقَمَتِ الحُوتُ لِيُونُسَ بْنِ مَتَّى، وَ فِيهِ خَلَقَ اللّٰهُ الظُّلْمَةَ وَالرَّعْدَ.

ای علی، بر توست که در روز شانزدهم حجامت کنی، زیراکه صاحب حجامت از جنون و جذام و پیسی، در امان خواهد بود، و در روز هفدهم خون را در بدن افزون کند حتی اگر به مدت یک سال حجامت نکند، و در روز هجدهم بینایی را جلا دهد، و در روز نوزدهم قدرت مغز و بدن را افزون کند و در روز بیستم هفتاد بیماری را دور می‌کند، و در روز بیست و یکم گوشت و خون را افزون کند، و در روز بیست و دوم زبان را سلامتی داده مایهٔ برکت و ثروت شود، و در روز بیست و سوم شجاعت و قدرت تحرک را افزون کند، و در روز بیست و چهارم مغز را قوت داده و دردها را می‌زداید، و در روز بیست و پنجم حافظه را افزون کرده، پشت و معده را تقویت می‌کند، و در روز بیست و ششم، بلاها و اندوهها را از میان می‌برد، و حجامت‌کننده از شر ساحران و شیاطین در امان خواهد بود.

و در روز بیست و هشتم، گفته می‌شود، حجامت‌کننده از جذام در امان می‌ماند، و تب، سردرد نیمه سر [میگرن] را می‌زداید، و در روز بیست و نهم حجامت‌کننده از هرگونه بیماری درامان مانده و سالم خواهد ماند.

ای علی از حجامت در روزهای شنبه و چهارشنبه برحذر باش که مایهٔ پیسی و انواع بیماریها شوند.

اگر خانه‌ای ساختی آن را در روز یکشنبه آغازکن، زیرا خداوند عزوجل آسمانها و زمین را در روز یکشنبه ساخت، اگر خواستی به سفر روی یا قصد تجارت کردی روز سه‌شنبه چنین کن، زیرا خداوند عزوجل در آن خورشید و ماه را آفرید و در آن درختان را کاشت. و صالح پیامبر علیه‌السلام در روزهای سه‌شنبه برای تجارت خارج می‌شد و روز سه‌شنبه روز خاج شدن خون است زیرا قابیل، برادرش هابیل را در روز سه‌شنبه کشت.

و روز چهارشنبه، روز نحسی است، روز نحسی مستمر، خداوند متعال فرعون را، که لعنت خدا بر او باد، در آن روز آفرید و در آن ادعای خداوندی کرد و در روز چهارشنبه نیز خداوند او را در دریا غرق ساخت، و در آن روز ایوب پیامبر علیه‌السلام را امتحان کرد و در آن، یوسف به چاه انداخته شد و در آن روز نهنگ یونس بن متی را بلعید و خداوند در روز چهارشنبه تاریکی و رعد را آفرید.

وَ يَوْمُ الخَمِيسِ طَلَبُ الحَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ، وَالدُّخُولُ عَلَى السُّلْطَانِ؛ لأَنَّ إِبْرَاهِيمَ الخَلِيلَ عَلَيهِالسَّلَامُ دَخَلَ عَلَى النُّمْرُودِ بْنِ كَنْعَانَ في حَاجَةٍ فَقَضَاهَا لَهُ، وَ فِيهِ خَلَقَ اللّٰهُ اللَّوْحَ وَالقَلَمَ وَ جَنَّةَ الفِرْدَوسِ، وَ فِيهِ نَجَّاهُ اللّٰهُ مِنَ النَّارِ، وَ فِيهِ رُفِعَ إِدْرِيسُ، وَ لُعِنَ إِبْلِيسُ.

وَ يَوْمُ الجُمُعَةِ يَوْمٌ مُبَارَكٌ؛ يَوْمٌ تُسْتَجَابُ فِيهِ الدَّعَواتُ، وَ تُقْبَلُ فِيهِ التَّوْبَاتُ، وَ هُوَ يَوْمُ النِّكَاحِ وَ قِرَاءَةِ القُرْآنِ وَالزُّهْدِ وَالْعِبَادَاتِ.

يَا عَلِيُّ، احْفَظْ وَصِيَّتِي كَما حَفِظْتُها مِنْ أَخِي جَبْرَئِيل عَلَيْهِالسَّلامُ وَ عَلِّمْهَا مَنِ اسْتَطَعْتَ.

تَمَّتِ الوَصِيَّةُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ العَالَمِينَ، وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلَى سَيِّدِ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِاللّٰه الصَّادِقِ الأَمِينَ وَ عَلَى آلِهِ [الطَّيبين الطاهرين وَ أَصْحَابِهِ الكِرَامِ المُنْتَجَبِينَ وَ أَزْوَاجِهِ [أُمَّهاتِ المؤمنيـ]ـن.

وَالنُّسْخَةُ الَّتِي كُتِبَ مِنْهَا هَذِهِ الوَصِيَّةُ [...] نُسْخَةٌ فِيها اشْتِباهٌ وَ خَلَلٌ في ضَبْطِها وَ حرَكاتِها، فَاجْتُهِدَ في تَصحِيحِ ما أمكن تَصْحِيحُهُ حَسَبَ الجُهْدِ وَالطَّاقَةِ.

وَ كانَ الفَراغُ مِنْها في يَوْمِ الأَرْبعاءِ ثَامِنَ عَشَرَ جُمادَى الآخِرَةِ مِن تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ سَبْعِمِائَةٍ الهَلالِيَةَ، وَ كَتَبَهُ أَيْضاً كاتِبُ النَّهْجِ، حَامِداً وَ مُصَلِّياً وَ مُسَلِّماً وَ مُسْتَغْفِراً.

و روز پنج‌شنبه روز درخواست نیازها از مردم است و وارد شدن بر صاحب قدرت، زیرا ابراهیم خلیل ﷺ در آن بر نمرود بن کنعان به درخواستی وارد شد و برای او انجام داد، و در روز پنج‌شنبه خداوند، لوح و قلم و بهشت برین را آفرید، و ابراهیم را در آن از آتش نجات داد و ادریس را مرتبت بخشید در روز پنج‌شنبه ابلیس ملعون گشت.

و روز جمعه روز مبارکی است، روزی که دعاها در آن مستجاب گردند، و توبه‌ها پذیرفته می‌شوند، روز جمعه روز نکاح و خواندن قرآن و زهد و عبادتهاست.

ای علی، وصیتم را حفظ کن همانگونه که از برادرم جبرئیل ﷺ حفظ نمودم و به هرکس می‌توانی یاد بده.

وصیت تمام شد و سپاس از آن خدای جهانیان است و درود و سلام بر سرو تمامی بندگان از اول تا آخر، و خاتم پیامبران محمّد بن عبداللّه صادق امین و بر خاندان پاک و مطهرش و یاران بزرگ و برگزیده‌اش و بر همسرانش مادران مؤمنان.

نسخه‌ای که از روی آن این وصیت نوشته شده است نسخه‌ای است که اشکالاتی در ثبت و حرکتها دارد، بنابراین کوشش شد که تا آنجاکه توان یاری کند، تصحیح شود. و تصحیح آن در روز چهارشنبه هجدهم جمادی‌الآخر سال ۷۲۹ قمری، پایان یافت و نویسندهٔ نهج نیز آن را با حمد و سپاس و درود و تسلیم و طلب غفران نوشته است.

